
امید ایران
زمستان سیاهی که در پیش است
یک رپورتاژ تکان دهنده و عجیب
جمعه بیست و ششم آبان ۱۳۴۰ شماره ۳۸۳ بها ۱۵ ریال

بررسی خبرهای مهم مملکتی

بقلم: نویسنده سیاسی امید ایران

سکوت اجباری مخالفان دولت

✿ گفته میشود که قریب به هشتاد تن از وکلای سابق بازداشت خواهند شد!

✿ بزرگترین محاکمه و پرونده‌ای که ۵۰ نفر متهم دارد

امکان دارد که سازمان برنامه منحل شود؟

یك سئوال مهم:

چه کسانی توقیف میشوند؟

● احضار فرود و مهام و رابطه آن با فعالیتهای مخالفین دولت

✿ دکتر امینی یکه‌تاز میدان

✿ ابتهاج در بازداشتگاه

✿ سردار فاخر در شیراز

اگر در آنروز فرهنگیان مقابل بهارستان اجتماع نکرده بودند و تظاهرات آنان در جلسه علنی انعکاس پیدا نمیکرد امکان داشت مطالب مهم و جالبی از وضع سازمان برنامه از جانب آقای احمد آرامش وزیر مشاور کابینه آقای مهندس شریف امامی در جلسه علنی عنوان شود یکی از دوستان و مشاوران آقای احمد آرامش در اینمورد گفت در آنروز آقای آرامش گزارش مهمی که اکنون قسمتی از آن مورد استناد بازپرس است تهیه کرده بود و در حدود ده نسخه از آن نیز ماشین شده حاضر بود که بمحض رفتن آقای آرامش به پشت تریبون از طرف مامور سازمان برنامه در لژ پارلمان بین خبر نگاران توزیع گردد ولی اینکار که معلوم نبود تا چه پایه‌ای مستند به دلائل مثبتی است و متی تا چه اندازه تهیه آن خالی از نظرات شخصی است بملت تشنج شدید مجلس نسبت بکار فرهنگیان صورت نگرفت و آقای آرامش پس از یکساعت توقف در جلسه علنی بدون آنکه گزارش را بخواند به سازمان برنامه بر گشت و جلسه بعدی هم دیگر بوجود نیامد و با استعفای دولت شریف امامی و انحلال مجلس این گزارش هم لغو شد

چه کسانی توقیف میشوند

در این هفته با توقیف آقای ابوالحسن ابتهاج مدیر عامل وقت سازمان برنامه و گفتگوی اینکه اعضاء هیئت نظارت و اعضای شورایعالی سازمان نیز توقیف خواهند شد این بحث را بمیان کشید که در اینصورت چند شخصیت مهم دیگر که در زمان ابتهاج پستهای حساس سازمان را داشتند و بعداز ایشان هم در سازمان بودند و اکنون نیز شاغل مقامات عالی هستند بباز پرسی احضار گردند که در راس این عده آقای مهندس خسرو هدایت وزیر مشاور و قائم‌مقام نخست وزیر در زمان حکومت آقای دکتر اقبال و آقای مهندس اصفیا قائممقام نخست وزیر در سازمان



بقرار اطلاع:

● **بقرار اطلاع** از این پس هر ماه یکبار نخست وزیر در باشگاه انجمن مطبوعات خواهد آمد و مطالب مهمی را درباره سیاست مملکتی با مدیران و سردبیران مطبوعات در میان خواهد گذاشت.

● **بقرار اطلاع** بین ۷۰ تا ۸۰ تن از زعمای مجالس در سه دوره اخیر در مظان اتهاماتی قرار دارند که درباره اکثر آنان گفته می‌شود که متهم به سوء استفاده از مقام در جهت امور مالی و اعمال نفوذ در ادارات و وزارتخانه‌ها می‌باشند.

● **بقرار اطلاع** بار دیگر خروج از کشور برای رجال مشکل شده است و گویا لیستی که در آن نام ۴۰۰ نفر برده شده اجازه خروج ندارند مگر با اجازه مقامات قضائی.

● **بقرار اطلاع** فعلا عمارت جدید مجلس شورایملی بهمین صورت نیمه‌تمام باقی خواهد ماند.

● **بقرار اطلاع** احضار ناصر وزیر سابق دارائی بدادگستری صرفا از جهت کسب اطلاعاتی از ایشان بوده است و در دادگستری پرونده‌ای که حاکی از سوء استفاده وزیر سابق دارائی باشد موجود نیست و ایشان صرفا بعنوان مطلع بدادگستری احضار شده‌اند







ابتهاج مرد شماره یک اقتصاد ایران این روزها باز - داشت است .

برنامه در حال حاضر رانیز میتوان نام برد

ابتهاج در توقیف گاه

درنخستین روز توقیف ابتهاج پس از بازپرسی وصدور قرار توقیف ایشان را بهمان محلی بردند که متهمین شرکت سهامی شیلات هستند وگویا آقای ابتهاج که سخت عصبانی بنظر میرسید در بازداشتگاه نیز کماکان اعتراض می کرد وآقای منتصر شهردار اسبق یک چای جلوی ایشان گذاشت ولی آقای ابتهاج نخورد وخاطر نشان کرد که ازساعت شش صبح تاآن ساعت نتوانسته غذائی بخورد،

ازآنروز ببعد آقای ابتهاج ممنوع الملاقات حتی بازن وفرزند خود شده است! درکریدور های دادگستری شایع است که کسالت آقای دکتر الموتی در این روزها گو این که سرما خوردگی است ولی بهرحال فرجی است تا دوستان بازداشت شدگان وسایر کسانی که درشرف بازداشت هستند از مراجعه بایشان خودداری کنند

ناگفته نماند که درحدود یک هفته بود که دیگر دستگاه ضبط صوت اداره رادیو را از دادگاه متهمین شیلات جمع کرده بودند ولی دو روز است که مجددا دستگاه فرستاده شده وازجریان جلسه نوار ضبط می شود!

احضار فرود ...

از طرف دیگر با احضار آقایان فرود و مهام شهرداران سابق معلوم شد که در شهرداری نیز فعالیت دادگستری شروع شد لکن در مورد آقای فرود باید توجه داشت که ایشان در جرگه ای وارد هستند که طی یکماه اخیر شدیدترین فعالیت ها را علیه دولت آقای دکتر امینی داشته اند وجلساتی که در منزل ایشان وهمچنین آقای اسدالله رشیدیان تشکیل میبافته شدید ترین حملات بدولت آقای دکتر امینی انجام میگرفته وبهمین جهت دوستان ایشان سخت بفعالیت افتاده اند وگفته میشود که درمورد احضار آقای فرود جنبه سیاسی بیشتر از جنبه های دیگر است.

سکوت اجباری

صرفنظر از باز داشت های اخیر که بنوبه خود فوق العاده مهم است و گفته میشود که دنبال خواهد شد وعده کثیری که با اسم و رسم از طرف وزارت دادگستری از اداره گذرنامه خواسته شده که بهیچوجه اجازه خروج بآنان داده نشود نیز ظرف هفته آینده بباز پرسی احضار میشوند مسئله مهمتر این است که ازنظر سیاسی نیز موفقیت آقای دکتر امینی محکمتر شده است چون دراین هفته قرار بود که مخالفین سیاسی ایشان دست به تحصن و اقدامات قانونی از طریق عدلیه بزنند ولی ناگهان مخالف بزرگ ایشان یعنی آقای سردار فاخر اعلام کرده که بشیراز برای استراحت میرود و سایرین نیز سکوت اختیار کرده اند.

علت این امر ازنظر مقامات سیاسی چنین توجیه میشود که آقای دکتر امینی بار دیگر ابتکار عملیات را بدست گرفته وموفق شده است.

« سکوت اجباری » را برای مخالفین خود درتمام جبهه ها فراهم سازد وبنا براین بار دیگر مانند اوایل زمامداری آقای دکتر امینی توفیق یافته است که صاحب قدرت گردد.

بقیه در صفحه ۷۳

● **بقرار اطلاع** امکان شروع انتخابات در دولت آقای دکتر امینی بعید بنظر میرسد و فقط ممکن است هر ازچندگاه ازطرف دولت برای جلوگیری از فعالیت طرفداران انتخابات مانورهائی داده شود

● **بقرار اطلاع** فعالیت سردار فاخر برای شروع انتخابات تخفیف خواهد یافت چون اوضاع واحوال عمومی مملکت درحال حاضر این فعالیت ها را قرین موفقیت نخواهد ساخت.

تفسیر مسائل مهم جهانی

نوشتهٔ: مفسر سرویس سیاسی امید ایران

۳ مسئله مهم هفته:

✿ سفر نهرو بآمریکا

✿ تشدید بحران الجزایر

✿ مولوتف در مسکو

سفر نهرو نخست وزیر هند به آمریکا چه نتایجی ببار آورد؟

✿ مولوتف برای چه بمسکو احضار شد و چه سرنوشتی در انتظار اوست؟

✿ بحران الجزایر بمراحل حساسی نزدیك شده است

سفر نهرو نخست وزیر هندوستان به آمریکا و مذاکرات مفصل وی با پرزیدنت کندی رئیس جمهوری آمریکا مهمترین موضوع مورد بحث این هفته مطبوعات ومحافل سیاسی دنیا است.

در این سفر بین رئیس جمهوری آمریکا و نخست وزیر هندوستان مذاکرات مهمی پیرامون کلیه مسائل بین المللی صورت گرفت مهمترین مسائلی که در این مذاکرات مورد بررسی قرار گرفت موضوع آزمایش‌های اتمی شرق و غرب ومناسبات آمریکا و با کشورهای بیطرف ومسئله آلمان واوضاع بحرانی آسیای جنوب شرقی بوده

درباره آزمایشهای اتمی شرق و غرب نهرو ضمن انتقاد شدید از اقدام شوروی درمورد آزمایش های اتمی از روش کشورهای بی‌طرف نیز در این مورد انتقاد کرد و ضمن یك مصاحبه تلویزیونی در نیویورك اعتراف نمود که کشورهای بیطرف آنطور که شاید و باید از اعتراض جهانی بر ضد اقدام شوروی شرکت نکرده‌اند.

درمورد آلمان نهرو نظریات قبلی خود را درمورد واقعیت وجود دو دولت آلمان تاکید نمود ولی در مورد برلن گفت که تضمین آزادی مردم برلن باختری و آزادی عبور و مرور بین برلن و آلمان غربی شرط اصلی حل مشکل فعلی برلن است ،

درمورد مسائل مربوط به آسیای جنوب شرقی نهرو صریحا باهرگونه مداخله مستقیم آمریکا در امور این منطقه و فرستادن نیروهای مسلح آمریکا به ویتنام جنوبی مخالفت کرد، نهرو گفت که چنین اقدامی از طرف آمریکا نه تنها از بحران این منطقه نخواهد کاست بلکه بر وخامت اوضاع خواهد افزود وموجب پشیمانی خود آمریکائیها خواهد شد.

بطور کلی سفر نهرو بآمریکا موجب نزدیکی بیشتر آمریکا بگروه کشورهای بیطرف جهان شد واز بدبینی شدیدی که در آمریکا نسبت به روش کشورهای بی طرف بوجود آمده بود کاست این مسافرت در روابط آینده آمریکا با گروه کشورهای بیطرف نیز بی فایده نخواهد بود واگر توصیه‌ها و نظریات نهرو در مورد آلمان وآسیای جنوب شرقی و سیاست آمریکا در آسیا و آفریقا مورد توجه واقع شود در مجامع بین المللی همکاری وهم آهنگی بیشتری بین آمریکا و کشورهای بی‌طرف بوجود خواهد آمد.



نهرو

مسئله (مولوتف)

احضار مولوتف وزیر خارجه سابق شوروی ازوین وبازگشت وی بمسکو پس از حملات شدیدی که برضد شخص وی در کنگره اخیر حزب کمونیست شوروی بعمل آمد از مهمترین وجالب ترین خبرهای این هفته بود.

مولوتف که پیش از طرد از دستگاه رهبری حزب و دولت شوروی وزیر امور خارجه آنکشور بود و در حزب کمونیست شوروی مقام عضو پس ارجمند داشت پس از آنکه بجرم

از امروز ببعد ما باز باهمان شدت عمل وشاید هم باشدت بیشتری کار کنیم.

ازمصاحبه نخست وزیر با خبرنگاران مطبوعات



کی میاد بجنگه من؟

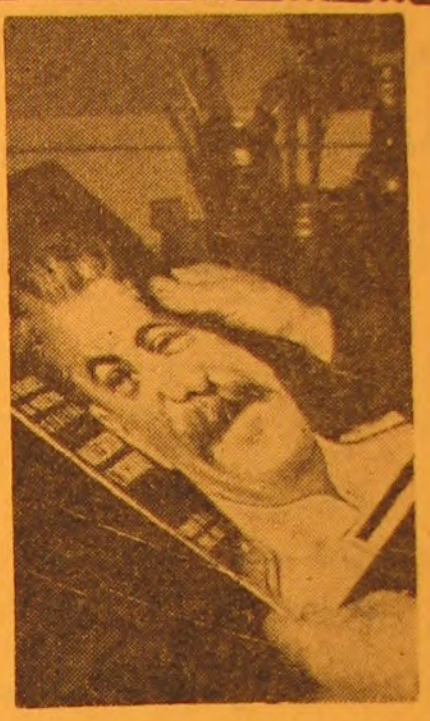
سالگرد امید ایران ومحبت دوستان

بمناسبت آغاز سیزدهمین سال مجله امید ایران همکاران عزیز مطبوعاتی ودیگر دوستان و خوانندگان وفادار مجله با نگارش مطالب محبت آمیز و تلگرافات تبریك مدیر، سردبیر وکارکنان امید ایران را مورد لطف و محبت قرار دادند در این جا لازم است با صمیمیت و خلوص بسیار از این همه اظهار محبت سپاسگذاری کنیم و یادآور شویم که همین تشویق‌ها و الطاف بیکران است که ما را در کار خویش دلگرم و امیدوار میسازد و امیدواریم ره را چنان رویم که همیشه خود را لایق نوازش دوستان عزیز وپویندگان راه حق وحقیقت بدانیم.

اعتصاب گرسنگی رهبران زندانی الجزایر

اوضاع الجزایردر این هفته بیش از پیش روبوخامت نهاده‌و اعتصاب گرسنگی رهبران زندانی الجزایروقریب نه‌هزار نفر از الجزایریهای زندانی درفرانسه جنب‌وجوش‌وهیجان بیسابقه‌ای در میان مردم الجزایر بوجودآورده است.

این اقدام‌شجاعانه‌رهبران زندانی الجزایر که ازطرف سایر زندانیان مسلمان الجزایری‌درفرانسه‌استقبال‌شده افکار عمومی مردم‌فرانسه رانیز تحت تاثیر قرارداده‌وممکنست دولت‌را به‌یك اقدام جدی برای‌حل مشکل الجزایر و رهائی زندانیان الجزایری وادار سازد.



استالین

توطئه برضدخروشچف ازکمیته‌مرکزی حزب کمونیست شوروی اخراج شد بسمت سفیرشوروی‌درمغولستان‌خارجی منصوب گردیده مولوتف که ناگهان‌از مقام وزارت امورخارجه‌بدرجه‌سفارت در یك‌کشور کوچك و دور افتاده منصوب شده‌بود‌بدون اینکه‌بدستورات حزب ودولت اعتراض‌کند به‌مغولستان رفت ومدت دوسال در آن کشور بسر برد تااینکه‌درسال گذشته‌بمسکو احضار شد و بسمت معاون‌رئیس‌هیئت‌نمایندگی شوروی درکمیسیون‌جهانی انرژی‌اتمی به‌وین رفت • برای مولوتف سمت تازه کوچکتر ازسمت قبلی‌بود‌باوجود این همین که‌بوی امکان مسافرت بیك کشور غربی وزندگی درآنکشورداده شده بودبرای‌او اهمیت‌داشت.

با وجود این مولوتف درمقام پیشین خوددائربر اینکه خروشچف اشتباه می‌کندو سیاست استالین تنها راه‌درست سیاست‌شوروی است‌باقی‌بود تااینکه بمناسبت انتشار برنامهٔ بیست‌ساله جدید حزب کمونیست‌شوروی وتشکیل بیست‌و دومین کنگره حزبی در مسکو بار دیگر فرصتی برای ابراز عقایدخود بدست آوردوطی‌نامه‌ای بـرای اعضای کمیته مرکزی‌حزب کمونیست شوروی دلائل مخالفت‌خودرا با برنامهٔ جدید خروشچف‌اعلام‌داشت.

اقدامات تازهٔ‌مولوتف خروشچف را خشمگین‌ساخت ودر نخستین جلسه بیست‌ودومین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی مولوتف و همکاران‌اورادر گروه «ضدحزبی» بباد حمله‌و انتقاد گرفت •

سخنان خروشچف‌ازطرف‌همکاران و پیروان‌دیگروی‌در کمیته‌مرکزی‌حزب کمونیست شوروی‌تائید‌شد وبالاخره‌به اخراج مولوتف وهمفکران‌وی‌ازحزب کمونیست‌منجر گردید.

اکنون‌مولوتف‌درانتظارسرنوشتی نا معلوم بسرمی‌برد و بازگشته استو بعید نیست که خروشچف‌برای‌مرعوب‌ساختن مخالفان داخلی‌وخارجی‌خوددر بلوك کمونیستی‌را بمحاکمه‌بکشد.

امتیاز بجا



تیمسار سرلشکر دکترمیر-افضلی که از امراء دانشمند و پزشکان مجرب کشور هستند روز چهارم آبان بدریافت نشان تاج مفتخرشدند این‌امتیازکاملا بجا و با استحقاق تعلق گرفته چون سرلشکردکترمیرافضلی‌ازشخصیت های ممتاز کشور ما هستند که سالهااست بجامعه خدمت می‌کنند و ما امید فراوان‌داریم که ازاین پس در تمام‌مراحل‌زندگی تیمسار سرلشکردکترمیرافضلی موفقیت‌های بیشتری‌بدست آورند.



حادثه جنائی هفته

جانی، شبانگاه!

دو حادثه هولناك در یك هفتهٔ :

- نتیجه حادثه اول یك قتل
- نتیجه حادثه دوم دستگیری قاتل

✿ تهور و شهامت حسین کاوه‌راننده‌ای که تا یکقدمی مرگ پیش رفت باعث‌شد که جانی بیرحمی دستگیر شود ✿ محمدعلی فرزام کیست‌وچگونه‌دستگیر شد؟

رانندگان تاکسی در تهران هفته پر اضطرابی را گذراندند

رپورتاژ از : سیاوش آذری

از جمله وقایع هولناکی که درروزهای اخیرسروصدای زیادی درتهران بپاکرد و بخصوص در میان رانندگان‌تاکسی ایجادرعب ووحشت بسیاری نمود حادثه قتل وجرح پی درپی ودر عین حال مشابه دورانندہ تاکسی درحوالی تهران‌نوبود.

این‌وقایع خونین که یکبار دیگرخاطره صادق‌کرده جانی‌بی باکی‌که دوسال قبل بخاطرهمسر خودکه مورد تجاوز یك راننده کامیون قرارگرفته بود رانندگان کامیونهای‌بین راه اهواز-آبادان را بقتل میرساند و فرار میکرد و بالاخره هم توسط مامورین ژاندارم کشته‌شددراذهان‌تجدیدکرد این‌جنایات‌صرفنظرازاینکه‌درنهایت بیرحمی وشقاوت صورت میگرفت در منتهای سرعت نیزانجام میشد

بدین معنی که قاتل ابتدا «شکار» خودرا داخل شهرانتخاب میکرد و سپس بعنوان رفتن به مقصد راننده را با اتومبیلش به بیابانهای‌اطراف تهران‌نومیکشاند ودرآنجا راننده نگون‌بخت و از همه جا بی‌خبررا بضرب‌گلوله از پای در می‌آورد وسپس متواری میگردید وکوچکترین‌نشانه‌ای‌از خود بجای نمیگذاشت.

اما باتمام‌این احوال «جانی شبانگاه» پس از ارتکاب دومین جرم خودکه خوشبختانه در این مرحله راننده تاکسی توانسته‌بود باشجاعت وتهورعجیبی اسلحه را ازچنك اوخارج‌کند پرده ازروی این جنایات مبهم برداشته شد و قاتل سنگدل بسلول‌زندان‌تحویل گردید.

حادثه اول

واقعه اول‌شب سه شنبه‌اتفاق افتاد درآنشب‌راننده‌تاکسی‌ولوو شماره ۷۶۰۰۰ بنام‌الماس‌بدخشان مسافری‌راازداخل شهر سوارکرد وباراضی دوشان تپه برد مسافر ناشناس درنقطه‌ای خلوت نزدیك



محمد علی‌فرزام متهم .

باند فرودگاه اسلحه کمری خود راکشیدوپس ازیك‌سلسله‌کشمکش ومجادله‌درصدد قتل راننده‌برآمد راننده بینواکه خطر مرگ را در چندقدمی خودمیدید باتلاش‌فراوان درصدد بازگشت‌ازآن نقطه‌خلوت برآمد لیکن‌از بخت بد یك‌چرخ اتومبیلش بدرون‌گودالی افتاد و اتومبیلش راازحرکت باز داشت جانی‌بیرحم‌که شکاررا در چنگال خود اسیریافت وبساکه التماسها وزاری‌های اورا نادیده‌گرفت در اتومبیل را باز کرد وراننده را بیرون‌کشیدو درآنجا باشلیك‌یك گلوله درشقیقه‌اش‌بزندگی‌اوخاتمه داد وگریخت

انتشار این‌خبرها توجه‌باین قاتل قصد صرقت موجودی داخل تاکسی را نداشته است در میان

بقیه درصفحه۷۲





حسین کاوه‌راننده مجروح‌حادثه دوم‌و الماس بدخشان راننده مقتول‌حادثه اول

تراژدی خلقت

بخاطر همه‌هنرمندان کمدی بخصوص هنرمندارزنده تقدسی

نوشتهٔ: کارو

بخند! بخندای تماشاگر بی‌خبر!

خنده‌های تو، طنین معکوس اشکهای این بازیگر است..

این بازیگر اشك بسینه‌ی، خنده بدیده‌ی، کاشاند بدوش دربدر..

بخند! ای تماشاگر بی‌خبر!

●



تصادفی نیست که‌دراین‌وقت شب، خسته از تلاش یکنواخت روزانه در این‌محیط که‌موقتا نسبت به حقیقت تلخ زندگی، بطور وحشتناکی‌غریب است‌وبیگانه‌پناه آورده‌ای..

بناست حرکات مسخره این بازیگر، اشکهای زائیده از کار توانفرسای‌روزانه‌تورا .شب‌هنگام در سینه ملتهب تو، بخنده‌تبدیل کند؛

بخنده‌های‌عشق آفرین، تبدیل کن‌اشکهایت‌را! بوجدآور بشورآور همه‌آرزوها، همه عشقهایت‌را..

بازیگر کمدی، درخدمت تو است!..در خدمت تو وهمه‌آنها که چون تو، اینجا نشسته‌اند ...



همه‌آنهاکه دراین‌شب‌موقت موقتا، بپاس‌حرکات خنده‌آفرین این بازیگر، چوب بست هرچه بنای غم هست تا روی سرروز های غم‌افزای تلاش نان‌روزانه شکسته‌اند. .

بخند! بازیگر بی‌خبر، بخند وپایان رشته خنده‌هایت‌را آخرشب، بلب انتظار خانواده‌ات پیوسته‌ده !

فراموش‌کن که بازیگری‌که خدای خنده‌ی تست، آخرشب، جزیك خستگی سرسام آفرین، چیزدیگری برای تحویل دادن بخانواده‌اش‌ندارد...

اما فراموش مکن‌که بخاطر خانواده خود شماست‌که اشکهای پنهانی‌اش را در قالب خنده های تصنعی، به‌بن بست خلوت زندگی ماتمزده شما می‌بارد.

●

بخند! تماشاگر بی خبر ! بخند !

مگرخنده دارنیست؟ نگاه کن! لبان بازیگر را میگویم، نگاه کن ! لبانی که هم اکنون بناست گذرگاه محبت پدرانه بازیگر کمدی، برای فرزندان چشم بدرش باشد

بصورت تونل در آمده !

صدایش‌را گوش کن : قطار به قطار « ترن » خنده است که حرکت میکند !...

بالذتها وقهقهه‌های مستانه ات را بر واگون این قطارها سوارکن .. و با خودت همراه خودت ! بامختصر میوه‌ای که بناست‌بمنزل‌ببری ببر !

برای‌تو چه اهمیت دارد دانستن اینکه‌برای‌این بازیگر تیره روز، این لوکوموتیوران هزارقطارآخرشب‌حتی‌یك‌تاکسی ورشکست که پیکر درهم‌شکسته اورابسوی کلبه‌محقرش‌رهنمون شود، پیدا نمیشود ....

ازگفته‌ام‌متأثرمشو! قیافه‌ات را عبوس مکن،

امکان دارد قیافه تلخ تو، شیرینی درآمد کافه را که‌مدیون هنر محتاج این هنرمند است، بکام صاحب کافه حرام‌کند!

نمی فهمی چه‌میگویم؟ ... فراموش کن ... آنجا راباش ! نگاه‌کن قطارها به هواپیمائی تبدیل شده‌اند ! **بازیگر کمدی «جت» شده است ! بمبهائی که فرو میریزد، همه‌ش بمب‌خنده است .. خنده.. شادی ویك‌کمی هم : آزادی ..**

میدانی یعنی چه؟ تماشاگر بی‌خبر ! همانقدر آزادی‌که تو احمقانه بخندی

واو- بخاطر یك لقمه‌نان اجباراً بخنداند ...

ومن در تقاطع وحشتناك یك مشت خنده احمق، و یك هنر گرسنه، **آزادانه‌بتوبگویم که :**

بخند ! بازیگربی‌خبر..... بخند !..

توبخند، بازیگرکمدی‌برای گریستن، آخرشب درتك کلبه فراموش شده خود، وقت کافی دارد ...

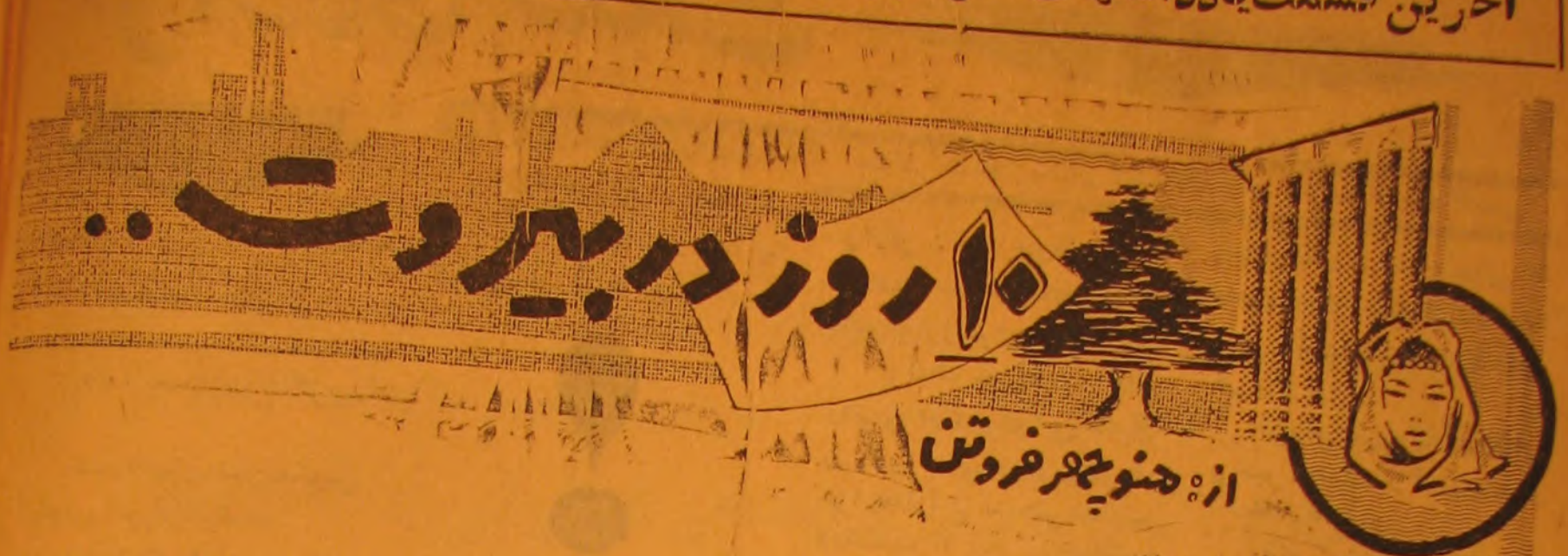


این خانم ها



میمیرم‌واسه‌یك پالتو پشم‌شتر

آخرین قسمت یادداشتهای منوچهر فروتن برنده مسابقه فرهنگی امید ایران



۱۰ روز در بیروت..

از: منوچهر فروتن

باستانی‌ترین شهر دنیا

دیداری از بندر بیبلوس

موزه جیران خلیل جیران نویسنده معروف عرب و حرفهائی شنیدنی درباره این نویسنده

منوچهر فروتن در آخرین قسمت یادداشت خود می‌نویسد :

بعقیده من اقدام بزرگ مجله امید ایران باید سر مشق کسانی که در راه اعتلاء و فرهنگ می‌کوشند قرار بگیرد و باشد که مدیر امید ایران مصدر خدمات بزرگتری به‌هم میهنان خود گردد.

دیداری از بیبلوس

صبح یک روز آفتابی و درخشان ماه سپتامبر بود که من در قلعه زیبا و با عظمت بندر باستانی بیبلوس غرق در تماشای قدیمی‌ترین ساختمان تآتر دنیا بودم این ساختمان شباهتی با تآترهای امروزما نداشت بنائی بود مدور که از سنگ ساخته‌شده و در آن تماشاگران در جلوی یک سن کوتاه روی پله‌کانی سنگی می‌نشستند و بتماشای هنرنمائی بازیگران می‌پرداختند.

نسیمی خنک از جانب دریا میوزید مرا که مسحور زیبائی خیره کننده حجاریها و ساختمان زیبای این تئاتر شده بودم بخود آوردو شنیدم که راهنما میگفت بر طبق مدارک تاریخی بندر «بی‌بلوس» یکی از باستانی ترین شهرهای دنیا است و زال ،خدای یونانیان که او را کرونوس نیز مینامند از بدو خلقت در این شهر میزیسته است

آثار تاریخی این شهر یادگارهائی از دورانی هستند که از ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد شروع میشود بعقیده باستان‌شناسان بعضی از این بناها که امروزه در شهر بی‌بلوس قرار دارند قدیمی ترین ساختمانهای سنگی هستند که در مشرق زمین ساخته شده‌اند.

حتی در ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد بندر بی‌بلوس یک مرکز مذهبی و تجارتی بزرگ بود که با بنادر صور و صیدا مدتها رقابت تجارتی داشت.

از این بندر بود که مصریان الوار و چوب لبنانی را برای ساختمان های عظیم خود بمصر میفرستادند و مسی را که از قفقاز بوسیله کاروان آورده میشد بخارج صادر میکردند سپس مدتی آشوریها بر بیبلوس حکمراندند تا اینکه کورش کبیر پادشاه عالیقدر هخامنشی این بندر را تصرف کرد ومدتها بیبلوس جزئی از خاک ایران بود.

یونانیان در زمان اسکندر بخاطر بیبلوس جنگی بزرگ براه انداختند و مدتها بعد این شهر صحنهٔ جنگ‌های صلیبی شد. تسلط مسیحیانی که ضمن جنگهای صلیبی بر بی‌بلوس دست یافته دو قرن طول کشید و در این زمان این شهر اهمیت نظامی و مذهبی فراوان یافت.

در این مدت قلعه و باروی



شترسواری هم لذتی دارد

جرج کوچولو

میوه عشق «لردی» بدنیا آمد

بعدازتاونزند که پدرشدنوبت بمارگارت رسیدولذت مادری راچشید



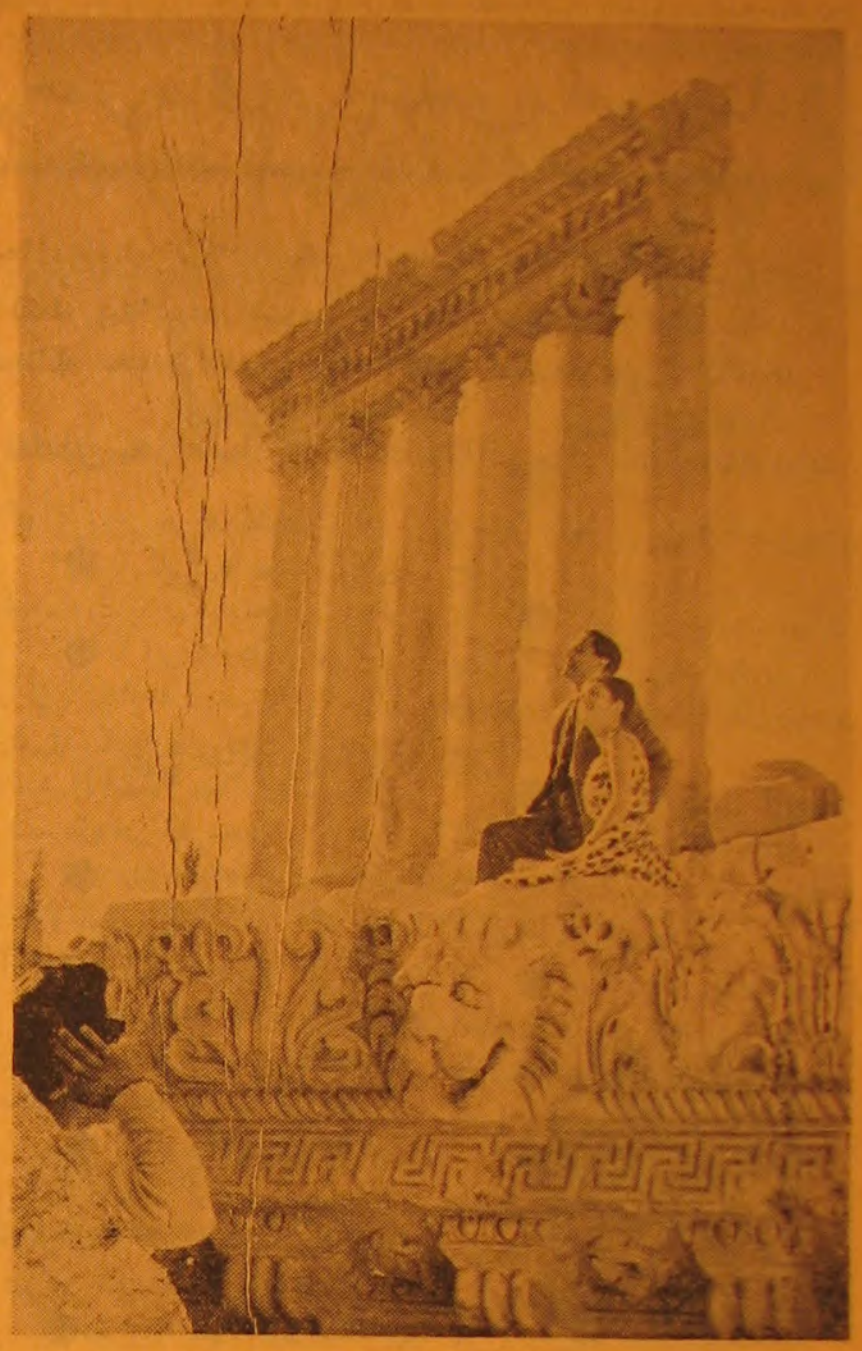
ساعت ۱۰ وچهل وپنج دقیقه صبح روزسوم نوامبر ۱۹۶۱ پرنسس مارگارت خواهر ملکه انگلستان در کینگستون‌هوستپیان لندن ، پسری بدنیا آورد این آقاکرچولو که‌قبل از تولدش بنام اعلیحضرت فقید ژرژششم پادشاه انگلستان ، «جرج» نامیده شده‌بود، بماجرای عشقی شیرینی پایان داد. تونی و مارگارت نیز: مثل‌تاونزندوماری سوسی‌صاحب پسرکاکل زری‌زیبائی شدند.

جرج آنتونی آرمسترونك جونز که اکنون پانزده روزدارد، ازطرف ملکه انگلستان؛ویکونت لینلی‌دونویمن لقب گرفت‌ودرسلسله نسب سلطنتی انگلستان پنجمین پسری است که اگر چهارنفرقبل‌از اوبعللی مایل یاقادر بنشستن بر تخت سلطنت نشدند، او باید بر انگلستان حکومت کند.

تولدویکونت‌لینلی آرمستر- ونك جونز، مثل تولد خیلی از بزرگان طی‌تشریفات رسمی‌صورت گرفت، چهار دقیقه پس ازتولداو اعلامیه رسمی‌منتشر شدورقه‌سلامت اورا سه‌تن ازمشهورترین پزشکان انگلستان امضاءکردند ومتخصص بدنیاآوردن اودکتر ورنون هال پزشك مخصوص علیاحضرت ملکه انگلستان بودکه سه فرزند ویرا

بقیه‌درصفحه۷۳





درکنار معبد ژوپیتر

بسیار عظیم ومحکمی دربی‌بلوس ساخته شدکه‌ازقرن‌دوازدهم‌تابحال هنوز پای برجا مانده‌وبنائی‌است بسیار دیدنی و جالب .

درقسمت جنوب این بارو محلی است که‌طی حفاریهای‌اخیر درآن اسکلت‌هائی‌از دوران - نئولیتك بدست آمده است.

درجنوب‌قله‌ذکرشده‌مقبره‌ای کشف شده که‌درآن لوحه‌ایکه‌می گویند قدیمی‌ترین حروف الفبا بدست بشرروی آن حك‌شده‌بدست آمده است این لوحه اکنون در موزه نگهداری میشود وبقدری‌با ارزش است که حتی برای‌آن نمیتوان قیمتی قائل شد .

درباره اصل‌نام‌این‌بندر می گویند که بیبلوس ازکلمه‌بابیل یعنی انجیل اقتباس‌گردیده‌است

بندربی‌بلوس که‌بفاصله ۲۸ کیلومتر در شمال بیروت و در کنار دریای مدیترانه واقع شده بعداز دوران تسلط مسیحیان به دست اعراب افتاد واکنون‌هم‌جزء خاك لبنان‌میباشد.

بازدید طرابلس

بعد از بی‌بلوس را همان را بطرف شمال درجاده‌ایکه‌از کنار دریای نیلگون مدیترانه‌میگذشت ادامه دادیم وبعد از طی مسافت ۵۰ کیلومتر به‌طرابلس که پر - جمعیت‌ترین‌شهر لبنان بعدازبیروت است‌رسیدیم.

طرابلس‌درسال ۸۰۰ قبل‌از میلاد توسط فنیقیها ساخته شد و در ابتدا اهمیت چندانی نداشت ولی از هنگامیکه مرکزحکومت فنیقیها گشت آبادی و وسعت فراوان یافت این شهر که خود لبنانیها آنرا تریپولی میخوانند از دو قسمت‌مجزا درست شده‌یکی قسمت بندری و دیگری تریپولی اصلی که نسبت‌به‌بندر در ارتفاع زیادتری قرار گرفته و منطقه - ایست کوهستانی در این قسمت قلعه‌ایست که در قرن ۱۲ بامر کیت تولوز حکمران تریپولی ساخته شده وشامل ۶ طبقه است. این قلعه ازجنگهای ۱۹۵۸ که‌در لبنان بین مسلمانان و مسیحیان در گیرشد بی نصیب نماند و شورشیان آنجارا سنگر خودقرار

بقیه‌درصفحه۷۰

«آتش دیوان» زنهای سکسی و دختر های بی‌عشق را میپسندد

چهره بی نقاب

● ستاره‌های ایرانی فاقد «سکس» هیجان آور هستند ● آرزویش اینست که یکنفر پیدا شود در استودیو هارا تخته کند ● اگر ناگهان زن شود با عبدالله محمدی ازدواج میکند! ● آرزو دارد قرصی کشف کند که

تماشاچی های ایرانی از فیلم های کمدی ایرانی کمی بخندند! ● هنر پیشه مجرده مادلش میخواهد مادر زن داشته باشد تا کسی جرات نکند بخانه او بیاید



● جای تعجب نیست که وقتی کورها «عین علی» باشند وبیموها ؛ زلفعلی و جوانان نحیف وضعیف «پهلوان و قهرمان» نام میگیرند لامحاله آدم ساکت وافتاده وسلیمی مثل «رضا کریمی» نیز آقای «آتش دیوان» خوانده میشود .

● آقای «آتش‌دیوان» را آدم وقتی از دور می‌بیند خیال می‌کند از آن آده‌های عصبی مزاج روزگاراست ، حال آنکه ، آنقدر خونسرد است که انگیسی‌ها پیش او «ایوالله» آورده‌اند !

● اگر «سیلواکوشینا» سنش را بپرسد باو حقه میزند وخودش را یك جوان ۲۴ ساله قالب می‌زند حال آنکه تمام و کمال ۳۳ سال دارد

● تاکنون ازدواج نکرده ظاهراً هم دنبال دختر ایده‌آل میگردد ولی گویا فعلا درعالم هنرترجیح میدهد که بی «زن» باشد!

● سیه چرده ، سبیلوست ، باموهای مشکی و چشم میشی ، قد ۱۶۵ سانتی متر و وزن ۶۵ کیلو

● برای اولین باردر تاتر پارس با نمایشنامه سقوط بروی صحنه آمد .

● از رنگها ، رنگ آبی و انواع دخترهای موبور ومشکی وسفیدروخوش تن و بدن را می‌پسندد اگر از انواع دیگرش نیز باشد مانعی ندارد!

● سکس درزن‌ها وعشوه را در دختر ها می‌پسندد ولی اگر بخواهدزن بگیرد «دختر بی‌عشوه» را انتخاب می‌کند وزن بی‌سکس را . !

● ده سال است در عالم سینما «رل» بازی می‌کند وحالا که دیده صد سررا کلاه است وصد کوررا عصا ، اوهم بفکر کارگردانی افتاده است و اولین دست پخت او «کی بکیه» بود وآخرینش «زن دشمن خطرناکی است»!

● یك موقعی جورش با «عبدالله محمدی» جور بود وفعلا نیز با اخلاق حسنه‌اش با همه کنار می‌آید که مبادا از اودلخور شوند!

● از کارگردانهای ایرانی کار «ساموئل خاچیکیان» را می‌پسندد

● با این که حاضر نمی‌شود درباره ستاره‌های سینمای ایران چیزی بگوید ولی وقتی از جهت «سکس» آنهارا سبك وسنگین می‌کند ، از «خرید» منصرف می‌شود

● دلش می‌خواست دکتر شود وخوب معلوم است «ای بسا آرزو که خاك شده‌ست»!

● هنرپیشه کمدی ما ، برای فیلم‌های درام وآرتیست بازی‌های جك بالانس غش‌وریسه میرود.

● ازآینده سینمای فارسی بیمناك است و ازغرور بعضی از همکاران ازکارگردان گرفته تا کارگر فنی دلخورو ناراحت!

● هنرپیشه فیلم «آقای اسکناس» ازبعضی هنرپیشه‌ها دلخونی دارد چون نه قول شان قول است ونه بکارشان علاقمندند ونه اصول اخلاقی را رعایت می‌کنند وبااین وجود بآنها می‌گویند « هنرپیشه خوب»!

● اگر یك میلیون تومان پول داشت از ایران فرارمی‌کرد ولی خودش می‌گوید در ایران استودیو می‌ساختم!

● خدا نکند کسی با هنرپیشه‌ای نزداو «لاف» بزند و «قمپز» در کند ، آنوقت است که سرمتلك آقا رضا باز می‌شود ،

● معتقد است یك فیلم خوب احتیاج به مغز دارد وپول که خوشبختانه فیلمسازان ما نه مغز آنرا دارند ونه پولش را ..!

● دلش می‌خواهد در فیلمش از «سکس» استفاده کند ولی میترسد یکدفعه هنرپیشه‌اش از «آنور» بیافتد ودیگر بقول خانم آفت «بیگی منو»!

● می‌گوید مردم ازچیزهای مبتذل ومزخرف خنده‌شان میگیرد - وبهمین اعتبار بعید نیست که همین

بقیه در صفحه ۶۸

سرماخوردگی بسرعت در تهران پیشرفت میکند : اطلاعات



و اگر بیماری سرماخوردگی خدای نخواسته بصدر اعظم هم سرایت کند!

چهره‌های آشنا

شعر صهبا

شعرزیر رافی‌البداهه دراین‌هفته‌استادابراهیم‌صهبا که اخیرا با انتشار اولین‌جلداشعارش‌بنام«دفترصهبا»در محافل‌ادبی تهران‌همه‌جا نامش بگوش‌میرسدبمناسبت‌ازدواج‌وبازگشت‌حسین‌سرفرازسردبیرامیدایران ازسفرشیرازبرایش ساخته وفرستاده‌است.

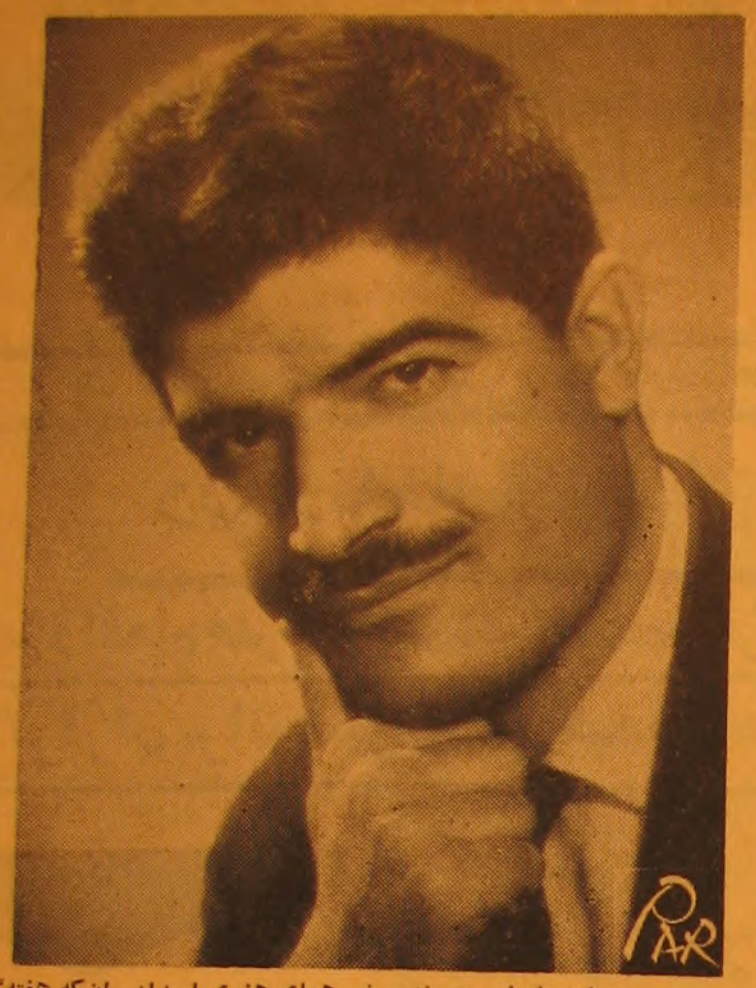
شنیده‌ام که زشیراز، سرفرازآئی
سعادت‌تو نه‌محتاج‌چاره‌سازی‌ماست
بکام بادترا سال عشق و ماه‌عسل
که‌سرفرازیت‌اسباب‌سرفرازی‌ماست

کارو و آفتاب‌سیاه



اخیراکارو نویسنده پر شور دست به‌نگارش یك سناریو بنام «آفتاب سیاه» زده است‌که ازهم اکنون برای خرید این سناریو جالب‌به‌کارو از طرف تهیه‌کنندگان فیلم مراجعاتی شده است.

سوغات آبلیمو از شیراز



پرویز ایزدخواه نویسنده خبرهای هنری امیدایران‌که هفته‌گذشته برای دیداربستگانش بشیرازرفته بود دراین هفته بازگشت پرویزخان ازاین سفرکوتاه مقداری آب‌لیموی دست‌افشارشیرازبرای دوستانش بسوغات‌آورده است‌که‌گویا زیردندان‌آنها خیلی مزه‌کرده زیرا رنود پس ازدریافت آبلیمو خبر آن رابدیگران نیرداده‌وحالا عرکس به‌پرویزمیرسد فورا درخواست آبلیمو می‌کند.

محمود تفضلی بهند میرود

نویسنده ارجمند محمود تفضلی که‌از دبرباز بامجله‌امید ایران همکاری‌صمیمانه‌داشته‌اندبا سمت وابسته فرهنگی ایران به هند خواهندرفت وبهمین مناسبت روز بیست‌وهفتم آبانماه‌ازطرف مدیر مجله امیدایران درانجمن مطبوعات بافتخار همکار عزیز مجله که‌بسفر خواهندرفت‌ضیافتی برپاخواهد بود.

محمودتفضلی ازنویسندگان ومترجمان بنام ایران بشمار می روند که بیشتر کتابهای جامع‌و کم‌نظیری که بوسیله‌نهروشخصیت بزرك‌بین‌المللی تألیف شده‌است ومیله ایشان بزبان‌شیرین پارسی ترجمه شده‌است.

نویسندگان امیدایران‌ضمن آرزوی موفقیت دوست و همکار عزیز خود امیدوارند که محمود تفضلی رشته همکاری خود را با امیدایران قطع‌نکرده واز هند نیزمطالب جالبی برای‌انتشاردر امید ایران بتهران‌بفرستند.

نویسنده‌ای که پدر شد

هفته‌گذشته رضاکاشفی نویسندهٔ باسابقه مطبوعات «پدر» شد وخداوند یکدختر کاکل زری باوعنایت‌کرد

بین رضا خان‌وهمسرش پری خانم هنوز برای‌تعیین‌نام‌نوزاد جدید توافق حاصل نشده است.

بهر حال امید ایرانی‌ها دسته جمعی تولد نوزاد عزیز را به‌رضا خان تبریك میگویند.

چمدان مفقوده!

اخیرا نعمت‌اللهی نوول نویس معروف و نویسنده مطالب تاریخی، منزلش را تغییر داد و دراین اسباب کشی نیزیك‌چمدان ازاسباب‌و اثاثیه‌وی مفقودشد ولی«جلال» هیچ‌نگران‌نشد ومعتقد بود باربری‌که این‌چمدان را ربوده و یاکسی که آنرا پیداکرده است بزودی آنرا برمی‌گرداند چون بکار کسی نمی‌خورد واتفاقا همینطورهم‌شد وروز بعدشخصی باو اطلاع‌داد که چمدانش پیداشده‌است.

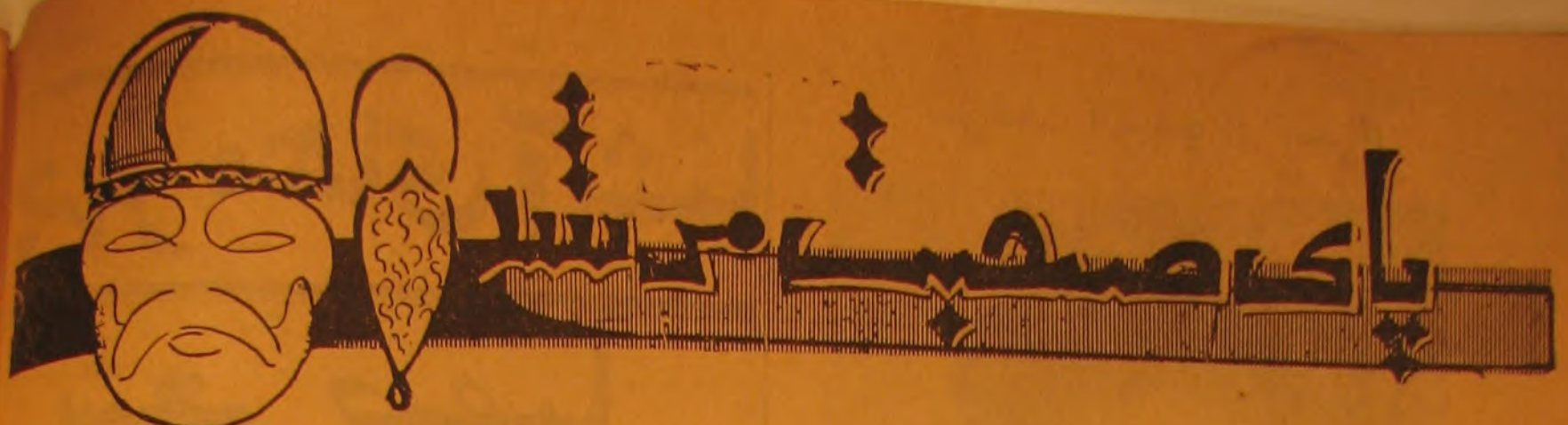
جای تعجب نیست که اگر بگوئیم در این‌چمدان کتابهای «جلال» بود و نعمت‌اللهی معتقداست تو این‌روزگار که کتاب را باقساط ۵ ریال و کیلوئی میفروشندچیزی‌که‌قدرو ارزش‌ندارد یك‌چمدان‌کتاب است.

سفر

دراین‌هفته«صدرالدین‌الهی» نویسنده داستانهای مجله تهران مصورکه بنام‌های سپیده وارغنون وکارون‌مطالب خود را انتشار می داد بفرانسه‌عزیمت‌کرد.

صدرالدین الهی علاوه بر نوشتن داستانهای مختلف درامور ورزشی نیز اطلاع کافی داشت و نیزسردبیرکیهان‌ورزشی بود.

«صدرالدین الهی» اخیرا سردبیری قسمت داستانهای مجله تهران مصوررا نیزبعهده داشت.



یك انتقاد کوتاه برای جلب توجه اداره راهنمائی و رانندگی

دردونه‌های اتومبیل نشین!

✿ آیا واقعاً دختران ما با یك اتومبیل فریب میخورند؟

✿ اگر قرار بر اتومبیل باشد راننده کادیلاك‌های دولتی ذیصلاحیت‌ترند

چندی است که مرشد می‌بیند این بروبچه‌های (زلف‌آلن‌دلونی) که هفته گذشته عده‌ای از آنان را درزست «سارقان اتومبیل» ملاحظه فرمودید، دوراز چشم (افسران راهنمائی و رانندگی) نه‌اینکه عبور ومرور را درخیابانها مختل کرده‌اند بلکه کم‌کم خطرات آنان از (سارقان) فوق‌الذکر و آنانی که (زن ودختر) مردم را مثل (کانکسترها) میدزدند. نیز بیشترمیشود.

در نزدیکی منزل (مرشد) مدرسه دخترانه‌ای است که در ساعات اول صبح و ظهر و بعد ازظهر (آقاپسرهای زلف آلن - دلونی وغیر آلن‌دلونی) نظم‌آن- طرف‌ها را بهم میزنند؛ بخیال

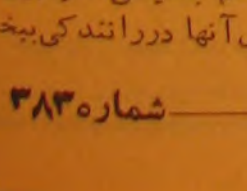




خودشان باسرعت‌وسیقت و(ویراج) تو دل این و آن رفتن چشم دخترها را خیره می‌کنندودلشان را بیغمامیبرندوواقعا اگردختر- ها قرارباشد بیك‌فولکس‌واگن، شکسته) فلان آقاپسر و یاماشین کروکی‌یك‌موجوددیگر، کوچولو قرار از کف بدهند، که دیگر وای به‌دختر مدرسه‌ئی‌های ما...

(مرشد) اول خیال میکرد که‌این از شانس خودش است که (بروبچه‌ها) با اداو اطوارشان درماشین و (قرهای مکش مرك مایشان) دراتومبیل‌وهرزگی‌ولات بازیشان برای او سوژه درست‌می کنند ولی دیده است وشنیده‌است که‌کم‌وبیش‌جلوی مدرسه‌های‌دیگر دخترانه‌آقا پسرها که‌اتومبیل‌باپا جان وداداش جان ودائی جان را کش‌رفته‌اند باما بقی، همزلفی‌های شان به(دلربائی) ازدخترهامشغولند وکاربجائی رسیده بود که‌پریروزها چیزی نمانده بود که راننده‌یك جیپ بدون‌کروك که باعده‌ای لان وارقه بظاهرژیگولو را برای‌این (لترگیری) حمل میکرد در اثر هرزگی‌های فجیعانه خوداتومبیل را بطرف یك گروه از دختران منحرف‌کند وفاجعه مولمه‌ای‌را بوجودآورد.

چندی پیش عده‌ای از این آقا پسرها بر اثر ویراجهای‌تند بیك تاکسی تصادف کردند وبعد (آرتیست‌وار) بیرون ریختند و (شوفرتاکسی) را زیرمشت ولگد خودگرفتند وهنگامی‌که پاسبان آنها را مانندزباله جمع کرد و جلو انداخت‌آقا پسرها پوزخند میزدند که پسر سرهنك فلان و تیمسار فلانیم... ومرشد حظ‌کرد که دید از این هارت وپورت نه (پاسبان) جا خورد و نه مردم گذاشتنداین قضیه بنفع‌این‌دردونه



هائی‌که هنوز دهانشان بوی‌شیر میدهد ودست ازلای قنداق‌بیرون آورده‌واتومبیل‌میرانندتمام‌شود.!

علی ایحال(دخترها) حواس شان جمع‌باشداگر قراراست‌برای برق اتومبیل غش وریسه برونده بالبخندوچشمك آقاپسرهاراتشویق وتحریص به شیرینکاری اتومبیلی بنمایند... مرشدفکر میکندکه راننده‌های (کادیلاك‌های‌دولتی) از این نظرذیصلاحیت‌ترند.

زیرا اگرقرار بر«اتومبیل» باشد رنك وروی اتومبیل آنها براق‌تر ودرخشان‌تر است. حالا زلفشان یکور وآلن‌دلونی نیست، آنرا هم به‌شیکی اتومبیل‌شان د تخصص‌آنها دررانندکی‌ببخشایند!

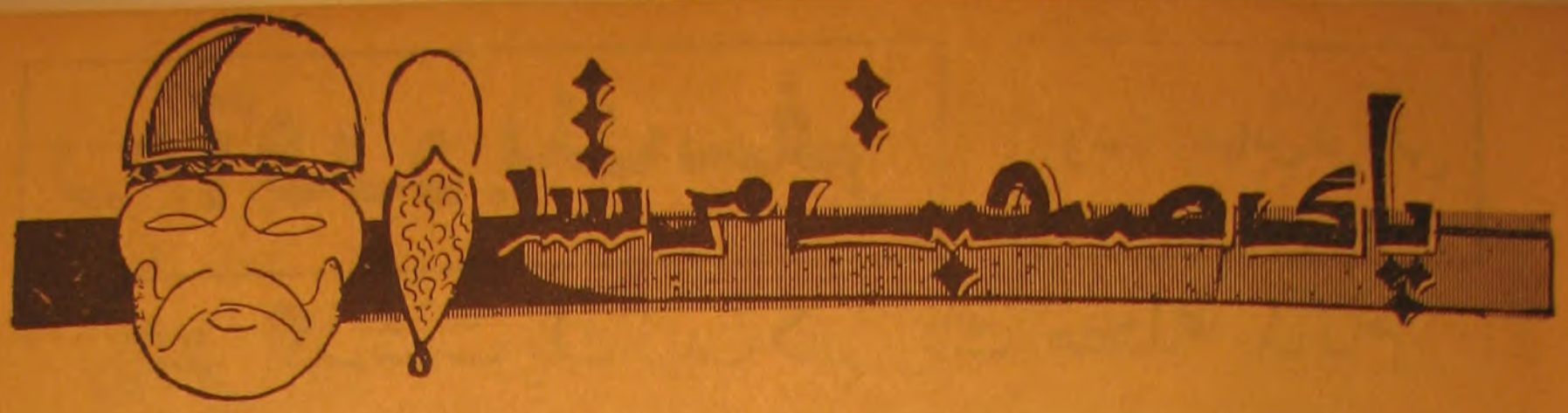
درحاشیه توقع مردم درباره شروع انتخابات

تجمل خانه بزرگان!

گو اینکه ظاهرا بازار فعالیت انتخاباتی قرص‌و محکم است ولی مرشد خیال می‌کند با این اظهارنظر اخیرآقای‌نخست‌وزیر درباب(تجملی بودن) مجلس در ادوار اخیر، آب‌پاکی، باشد که‌رودست‌همه از جمله آن (چلوخورهاودوغ‌خورهائی)که حسرت انتخابات ووکالت‌بردنشان مانده است، ریخته شده‌است و مردم باید بروند برای‌خودشان‌فکر دیگری بکنند. چه فعلا «مجلس» فی‌الواقع‌مانند «مجسمه‌ونوس»و چلچراغ‌های چکسلواکی و مرمرهای ایتالیائی جزء اشیاءلوکس‌و تجملی است وبدردمردم یك‌لاقبا و گرسنه نمی‌خوردکه‌نان ندارند بخورند، ولی توقع دارند که مجلس داشته باشند ولابد پس‌فردا هم آقای نخست‌وزیر مجلس‌را به(پودروماتیك) و انواع اشیاء ممنوع‌الورود دیگر مقایسه خواهند فرمود و بایك‌تصویب- نامه‌آنرا (ممنوع‌الانجام)اعلام میکنند وبرای‌مدتی‌خیال‌همه‌را راحت خواهند فرمود... !!

(مرشد) گواینکه عقیده صافی نسبت باین جریانات دارد ولی‌علی- ایحال ازتعویق انتخابات دلخور نیست، چون حداقل صحبت‌آقای نخست‌وزیر درنوع‌خودش حرف جالبی بوده‌است وکالت‌یکنوع(تجمل) برای‌خانواده‌هائی بخصوص دروطن مابوده است که درعین آنکه ازوجاهت ملی پول، پارك، گردش، تفریح، زن ودخترقشنك بهره‌مند شده‌اند، هنگام انتخابات بزمین وزمان زده‌اند، صدهاهزارتومان خرج‌کرده‌اندواحیانا مانند مواردا‌خیرش درانتخابات اخیر(عیال ودختر خانم)را بوساطت فرستادند تا این(تجمل) را آنها هم داشته‌باشند!

در(زمان ماضی) چنین متداول بوده است و در (مستقبل) نیز لابد همان خانواده‌ها نمیگذارند خانه‌شان ازاین «تجمل» خالی باشد اگربرای‌آن مجبور شوند خیلی چیزهای «تجملی دیگر» را ازدست بدهند!!



اقدامات «عام المنفعه» اخیر شرکت تلفن برای ویر خوابانی مردم

دست پخت تلفنی ..!؟

از این پس تلفن خانه در عین مردم آزاری راهنمائی هم میکنند !!

اخیرا شرکت تلفن بدنبال حل مشکلات عدیده «تلفن تهران» چندقدم دیگر «درراه تامین احتیاجات» عمومی برداشته است که حائز کمال اهمیت!! و تحسین است !! وبجاست که از طرف تمام شنوندگان ! رادیو و خوانندگان روزنامه !!موجبات تشویق آنان فراهم وطی مراسم مدال های تشویق از نوع (پلاستیك وقایل انعطاف) بسباهی و برجستگی «دسته تلفن» بسینه آقایان آویزان شود و برای انبساط خاطر آنان (آقای طاطائی) همراه باموزیك (باند خروسك بنفش) و باتفاق آواز دوشیزه سیما ، دختر ۴۳ ساله ارکستر های تهران آوازمعروف «دست نتت درد نکنه» را اجرا کنند!!

لابداطلاع دارید که شرکت تلفن در نظر دارد چند نمره را بعنوان راهنمائی های مردم وگذاشتن صفحه ودستور برای آشپزی اختصاص دهد..!!

البته شرکت تلفن قسم نمیخورد که بدینطریق دیگر سیم های تلفن اتصالی نخواهد کرد و تلفن های عمومی دو ریالی مردم را بالا نمی کشند و وقتی مسگر آباد را میگیرید زنك : بیمارستان شفا .صدا نمی کند.. !!

بالاخره (تلفن تهران) است و با این شیرینکاری ها و اگر آنرا بگیرند پس دیگر چه کسی مردم آزاری کند؟!

علی ایحال امیدواریم خدمات اخیر شرکت تلفن در باب راهنمائی خلق الله (به اماکن و تیاترها وسینماها و سایر مراکز تفریح وسرگرمی) و «چیزهای دیگر» .. و ابتدا گذاشتن صفحه برای (آرزو بدلان تهران) بتواند (ویر) معلوماتی را که از این طریق مزاحم مردم میشدند بخواباند..؟

(مرشد) باهمه اینها حرفی ندارد ولی دستور (آشپزی) که از طریق تلفن باشد که فی الواقع اگر تو گلوی خرس بکنید، پیشواز (شغال) میرود..! و آنچنان چیزی است که باوجود این اتصالی های تلفن تهران اگر موجب مرگ نشود، ضایعات فراوانی دارد..!! واگر جلویتان خوراك محیر العقولی بگذارند که اصلا از آن سردر نیاورید و بهتان بگویند این راگوی گوساله است..!

فوری بایك دقت کوتاه خواهید فهمید که هنگام کسب این اطلاعات سیم منزلتان با فی المثل بامغازه (اوستا محمد حسین ذغال فروش) که انواع «خاکه ذغال» و «گوله» را در اقساط طویل المدت میفروشد اتصالی پیدا کرده و یا خانم خانه هنگام طبخ دستوراتی از این قبیل را از تلفن خواهد شنید که:

- تخم مرغ را (تك پا) قشنگ له کنید، بعدر، ی پای چپ بلند شوید و یك دانه از آن را توی دماغتان بچکانید سپس با دوسه تا (لیمولاکس) هم بزنید و روی چراغ بگذارید ووقتی که خوب تو دماغتان رفت از راه دهان همه را بالا بیاورید..

واگر باز هم گریپ شدا خوب نشد دویا سه تا نان خشکه، تو گوشتان فرو کنید وقشنك در آنجا تیلیت کنید خوب که خیس خورد سر چراغ بنشینید وخوب بگذارید ته آن برشته شود وبعد با خیال راحت میتوان از قسمت برشته آن تناول بفرمائید و لذت ببرید.. !!

تعجب ندارد مگر تا بحال ندیده اید که تلفن منزلتان با تلفن فی المثل بایك دکتر قاطی شود.؟!

در حاشیه آئین نامه جدید سانسور فیلم

فیلم، الفاتحه!



در هفته گذشته یکی دیگر از اقدامات عالیه هیئت دولت برای **تنویر افکار عمومی** و نگهداری عفت وعصمت اجتماع که فی الواقع این روزها دامن آنرا (بروبچه ها) بالا زده اند وبتماشا ایستاده اند !! و همچنین حفظ مقام ومنزلت معلم وایضا (حدود و ثغور مذهب اثنی عشری) و سایر امورات دیگر ، آئین نامه کامل و مفصلی برای (سانسور فیلم) تصویب گردید (انشاءالله که مبارکست)

برابر با این آئین نامه (فیلم های سیاسی ، اجتماعی، عشقی، شورش در زندانها ! روابط دختر و پسر وزن ومرد) ومسائلی که به نفع دین اسلام نباشد سانسور میگردد و از نمایش آنان جلوگیری بعمل میآید ..

مرشد ضمن ستایش این اقدام وطن پرستانه و متهورانه !! هیئت دولت ، درباب ترویج محصولات وطن و فیلم های اخبار ایران و فیلم های تبلیغاتی سفارت امریکا.. پیشنهاد میکند که افادات هنر پرورانه خودرا شامل «**تصانیف و شعر!!**» نیز بنمایند و مصنفان را

بقیه در صفحه ۷۰

ره آورد یک سفر

نوشتهٔ : عباس فروتن

سرگذشت یک زن در یک محله بدنام

✿ گفتگوئی کوتاه درباره «برتراندراسل» فیلسوف بزرگ و معروف بایک مقام مهم سیاسی و نتیجه عالی این گفتگو

قسمت اول یاداشتهای عباس فروتن همکاردیرین امید ایران ومعاون سیاسی اداره کل انتشارات وتبلیغات از سفراخیرشان بلندن در شماره گذشته بنظرتان رسید ، اینک دومین قسمت یاداشتهای ایشان که حاوی مطالبی جالب وخواندنی است بنظرتان میرسد یکباردیگر مطالعه این یادداشتها راکه درنوع خود کم نظیر است بخوانندگان عزیز توصیه می کنیم

روزیکه ما وارد لندن شدیم یکی از اعضای عالیرتبه اداره اطلاعات انگلستان درفرودگاه ، شمالی باستقبالمان آمده بودسفیر ایران وعده‌ای از اعضای سفارت ایران نیز باستقبال قدس نخعی وزیرخارجه آمده بودند وقتی همه دسته جمعی وارد عمارت گمرک شدیم یک صف طولانی ازمسافرین جلو ما بودندکه همه بانتظار تشریفات گمرگی ایستاده بودند میهماندار ما نزد متصدی گیشه رفت و باو گفت که این آقایان میهمانان وزارت امور خارجه انگلستان هستند و برای اینکه معطل نشوند بهتراست خارج از نوبت بکارشان رسیدگی کنید.

متصدی باجه با خونسردی لبخندی زد وگفت ، بهتراست که میهمانان ما نوبتشان را درصف حفظ کنند تا درقدم اول بدانند که دراینجا تبعیضی نیست وهر کس درهرمقامی که باشد درمقابل قانون بادیگران برابراست!

آنروز من این رفتارمتصدی باجه گمرک رایک «درست» تلقی کردم اما دو روز بعد از اشتباه بیرون آمدم وحقیقتی راکه در بیان او بود درک کردم.

ماجرای لرد راسل

من تصور می کنم که امروز «لرد راسل» فیلسوف عالی مقام انگلیسی محبوبترین شخصیت انگلستان است ودر عین حال که پیرمردی است وارسته ودستش از مقامات ومناصب کوتاه است حرفش درمردم بیش از هر کس دیگری نفوذ دارد هروقت بخواهد نطقی بکند هزاران نفرمردم با اشتیاق وعلاقه بدوراوجمع میشوند.

علت اینهمه محبوبیت چیزی جز این نیست که این مرد اولا صاحب «پرنسیپ» عالی نوعدوستانه ایست و ثانیاً اینکه هرگز نخواسته است که از شهرت و محبوبیت بنفع خودش بهره برداری سیاسی بکند مردم باهوش و دقیق انگلستان هم این نکته را خوب درک کرده اندو بهمین جهت بدنبالش میروند در واقع میتوان گفت که ادراک صحیح مردم این شخصیت ومحبوبیت را بوجود آورده است . چنانکه در پاره‌ای کشورهای دیگردرمقام مقایسه روحیه ادراک مردم امثال «الویس پریسلی» هارا درمیان خود صاحب چنین شهرت و محبوبیتی کرده‌اند !

بهرحال دومین روز ورود ما بلندن بود که این مرد در گوشه‌ایدپارک برعلیه آزمایشهای اتمی و هیدروژنی نطق میکرد و چون صدای گرفته ونحیفش بگوش هزاران نفر مردمیکه با اشتیاق جمع شده بودند نمیرسید بناچار از میکروفون و بلندگو استفاده کرد . پلیس آمد و طبق قانون اخطار کرد که حق نداردازبلندگو استفاده کند . او زیر بار نرفت پلیس هم توقیفش کرد و متعاقب آن آنهمه هیاهو بپا شد و تاچند روز صفحات اول همهٔ روزنامه ها راعکسهای برتراندراسل پر کرد.

اتفاقاً روزبعد با رئیس اداره اطلاعات که یک مقام مهم سیاسی است کلی دولت انگلستان رانیز تقویت کرده است

- دراینصورت چرااوراتوقیف کردند ؟ آیا ممکن نبودیک خطای اضطراری را باین همه حسن و فایده عمومی بخشید ؟





مجسمه برهنه در محله پیکادلی

در باره همین موضوع صحبت میکردیم . میگفتم :

لردراسل یک شخصیت معروف و محبوب دنیاست

- بله همینطور است . او مایه افتخار ومباهات انگلیس است

- نطقی که اوایراد کرد مورد تأیید همه مردم آزاد دنیاست

- البته اوبا این نطق سیاست

ـ برتراند راسل شخصیت بزرگ و محبوبی است، بنفع دولت نطق کرد ، خواسته های مردم را بیان داشته همه ما نیز از من گرفته تا ملکهٔ انگلستان باو احترام میگذاریم ،اما قانون از همه بالاتر و محترم‌تر است. از او خواستند تعهد بسپارد که بعد از این از بلندگو استفاده نکند، نپذیرفت ناچار طبق قانون توقیفش کردند ، این یك امر صددر صد عادی و ضروری بوده است ...

رئیس اداره اطلاعات باچنان خونسردی و در عین حال قطعیتی صحبت میکرد که دیگر مجالی برای گفتگو باقی نمیگذاشت ومن برای العین میدیدم که ایده آل حکومت قانون در اینجا تحقق یافته است .

زندگی عجیب روما

بعداز ظهر یکی ازروزها توی خیابان بیك دانشجوی ایرانی برخوردم . بعد ازسلام‌واحوال ـ پرسی گفت در محله «پیکادلی» کلوب عجیب و غریبی است که دیدنش برای نویسنده‌ای مثل شما واجب است ، نشانی کلوب راهم داد و من شب برای پیدا کردن آنجا باین محله عجیب وغریب لندن رفتم .

بهترین مغازه‌ها، بزرگترین سینماها وتآترها را درهمین محله میتوان دید ،قبلا اینجا را برای من مثل ناحیه ده شهر خودمان وصف کرده بودند اما من آنجارا بهترین محلات لندن میدیدم ، همهٔ مردمیکه رفت وآمدمیکردند مثل جاهای دیگر بودندواز آنچه شنیده بودم اثری نبود. اما یکدفعه اول یکی ازخیابانها تابلواطلاعات بزرگی جلب نظرم راکرد که کنار یك مغازهٔ بزرگ نصب شده بود ، خیلی عجیب بود ، فاحشه‌ها زیر عنوان « مدل» نشانی و ساعات پذیرائی خودشان راعلناً اعلام کرده بودند!

رفتم وبالاخره کلوب معهود را پیدا کردم ، فقط خارجیها میتوانند در این کلوب عضوشوند با دیدن گذرنامه آنها و دریافت مبلغ قابل توجهی حق عضویت برایشان کارت صادر میکنند و واردمیشوند . سالن کلوب بسیار مجلل و زیباست غالباً مشتریان آنجا خارجی‌هستند .من نگران بودم که مبادا آشنائی‌مرا اینجا به‌بیندوفردا در تهران پشت سرم بالای منبر برود، دیدن چنین‌جاها برای آدمی مثل من که باید همه چیزرا به‌بیند تا مایه‌ای برای‌فکر کردن ونوشتن داشته باشد.بدنیست ولی جلودهان مردم راکه نمیشود گرفت. درهمین فکروخیالها بودم که دیدم جلومن دونفر از رجال عالیمقام ایرانی از پله‌ها پائین می‌آیند!

بهرحال رفتیم و وارد سالن شدیم و آتراکسیون شروع شد ؛ قبیح‌ترین مناظرزنهای‌لخت وعور لخت، لخت با اطوار وحرکاتی‌که ازلحاظ زشتی وزنندگی غیرقابل تصور است . پیس‌هائی که برای نمایشات آنها تنظیم شده بود همه موضوعات‌صددرصد جنسی‌وشهوانی بود. بعد ازچندقسمت گوینده‌اعلام کرد که حالا«مادموازل‌رما»برنامه خودرا اجرا خواهدکرد، همه‌کف زدندمعلوم بودکه اودر اینکارشهرت کافی داردونمایشاتش در این‌نوع، بی‌نظیر است بالاخره پرده کنار رفت‌وآمد، وشنیع‌ترین،زننده‌ترین وحیواتی‌ترین‌حرکات را اجراکرد وپیاپی‌باکف زدنهای‌ممتد تشویق شد، اما درهمه این مراحل من متوجه قیافه جوانی بودم که‌کنار سن نشسته بود بادقت و تحسین حرکات مادموازل‌رابراندازمیکرد وقتی‌هم که «آنتراکت» شروع شد وبسالن دیگررفتیم اورا با همین دختردیدم که چمدانی بدستشان‌بود وبیرون میرفتند. بعدها فهمیدم که استنباط من صحیح‌بوده واوازاین جا با این‌چمدان بچند جای‌دیگر (ازاین قبیل) هم سرمیزندوهمین نمایشات را درآنجاها هم می‌دهد برای‌آدمی مثل من و شما چنین آدمی ازحیوان هم حیوانتراست. قطعاًزنان بدکاره کثیف‌ترین نواحی شهرما هم چنین عملیاتی را در حضور جمع‌مرتکب نمیشوند.

***

دو سه روز بعد یك دختر ایرانی که در لندن‌تحصیل‌میکرد ما را بخانه خودش دعوت کرد . اوزندگی‌فقیرانه‌ای‌داشت‌دریك‌اطاق کوچك در یکی از محلات دور افتاده لندن زندگی میکرد به نشانی که داده بود رفتیم ، وقتی وارد راهرو آپارتمان شدیم با تعجب دیدیم که همین «روما» با لباس خواب ازاطاقش به‌دستشوئی میرود ، خوب نگاهش کردم‌دیدم خودش است . بروی‌خودم‌نیاوردم باطاق دانشجوی ایرانی‌خودمان رفتیم ، ضمن صحبت‌ما ماجرا را بااو درمیان گذاشتیم . گفت‌بله، این یکدختر ایطالیائی است که توی این آپارتمان با یك پسر ایطالیائی زندگی میکند

ـ دیشب اورادریك کاباره کثیف لندن دیدم بقیه‌در صفحه ۶۹



مادموازل ! روما زندگی عجیبی داشت

داستانهای عشقی پاکستان در شعر فارسی



« داستانهای‌عشقی‌پاکستان» تازه‌ترین تالیف دکتر عرفانی وابسته‌فرهنگی‌پاکستان درایران میباشد . دکتر عرفانی تالیفات‌و مقالات‌متعددی برای معرفی شعر وفکرمرحوم‌علامه اقبال وادبیات فارسی پاکستان بایران وهمچنین درباره زبان وشعر فارسی معاصر ایران در پاکستان دارد که در تشیید روابط فرهنگی و معنوی بین دوکشور تاثیر عمیقی داشته است . ولی «داستانهای عشقی» بطرز بی‌سابقه‌ای نفوذ ووسعت ادبیات فارسی را در پاکستان نشان میدهد . این‌کتاب بچشم‌ما مجسم میکند که چگونه کشورپر جمعیت و پهناور پاکستان‌درشهر وقصبه ودیهات که‌در آن‌بلهجه‌های مختلف محلی‌صحبت میکنندزبان ادبی فارسی و سنن قدیم داستان سرائی بزرگان‌ایران‌راحفظ کرده است .

در تاریخ ادبیات کمتر سابقه داشته که چهل و سه نفر از شعرای‌محلی یك کشور یك داستان محلی را بزبان خارجی سروده باشند . پیداست که پاکستانیها فارسی را (که زبان متد اول کشور نبود) زبان دل خودمیدانستند ونه‌زبان خارجی.

آقای دکتر عرفانی هفت هزار صفحه شعر فارسی را در دویست صفحه مختصر خلاصه و بازکرده است وآنها که‌به‌این‌قبیل کارسروکاردارند میدانند که برای انجام‌این‌کار چقدر زحمت‌ومطالعه

بقیه‌در صفحه ۶۹

نجات شکم به پشت چسبیده‌ها



از: شاهانی

... خبر ورود هیئت مبارزه با گرسنگی و نجات افراد جوامع مختلف از قحطی در میان گرسنه‌های کشور خوش باوران مثل توپ صدا کرد و این خبر مسرت بخش دهان بدهان میگشت و نقل محافل ومجالس یا برخنه‌ها و شکم به پشت چسبیده‌ها بود.

روزنامه‌ها عکس اعضاء هیئت را در صفحه اول چاپ کرده بودند و شرح مبسوطی زیر عکس نوشته بودند و این بشارت را به عموم مردم اعم از گرسنه و سیر میدادند.

... اعضاء هیئت پانزده نفری مبارزه با گرسنگی در یکی از هتل‌های درجه اول اقامت میکنند و مدت یکماه در اطاق‌های در بسته هتل پهزینه دولت مشغول مطالعه در مواد مختلف غذائی هتل میشوند! و در این مدت شکم به پشت چسبیده‌ها از طریق روزنامه‌ها و مجلات از حال و احوال اعضاء و چگونگی پیشرفت مطالعات هیئت باخبر میشدند و چه بسا شبها که در این مدت برای سلامتی اعضاء دست بدعا بر میداشتند و موفقیت آنانرا در این امر خیر و خدمت خدا پسندانه آرزو میکردند.

تا بالاخره روز سیام برج روزنامه‌ها اعلان کردند که فردا آخرین جلسهٔ هیئت پیرامون مبارزه گرسنگی با شرکت نمایندگان مردم شکم به پشت چسبیده‌ها تشکیل خواهد شد.

○○○

... امروز صبح از ساعت ده مقابل هتل آسمان طلائی جمعیت انبوهی از پا برهنه‌ها و شکم به پشت چسبیده‌ها به چشم میخورد که بیصبرانه و مشتاقانه چشم به پنجره‌های هتل دوخته بودند و هر آن منتظر معجزه‌ای بودند که با باز شدن یکی از پنجره‌ها بوقوع بپیوندد

در مقابل درورودی هتل پرچم‌های کشورهای شرکت کننده در کنفرانس مبارزه با گرسنگی در اهتزاز بودند و جمعی مامور انتظامات نیز برتق و فتق امور مشغول بودند

کادیلاک‌ها و اتومبیل‌های آخرین سیستم رنک و وارنک یکی بعد از دیگری مقابل هتل توقف میکردند و سر نشینان آن با شکم‌های پیش آمده و گردن‌های کوتاه و غبغب‌های روی هم چین خورده که نمایندگان شکم به پشت چسبیده‌ها بودند از اتومبیل‌ها پیاده میشدند و از پله‌های هتل آسمان طلائی بالا میرفتند تا در آخرین جلسه مبارزه با گرسنگی شرکت کنند.

کم کم جلسه رسمیت پیدا میکند و سی نفر اعضاء و نمایندگان هیئت اطراف میز بلندی می نشینند و پیشخدمت های هتل مثل مورچه سواری در تکاپو و فعالیت اند.

با سینی پر وارد میشوند و با سینی خالی بر میگردند روی میز انواع و اقسام میوه‌های مختلف شربت‌ها کمپوت‌ها و بالاخره انواع واقسام خوراک‌های سبک وزن و سنگین قیمت موج میزند.

رئیس جلسه برای اعلام رسمیت کنفرانس از آن کله میز برمیخیزد شکم پیش آمده و پرش بلبه میز میگیرد و در نتیجه تکان شدید میز نظم ظرف‌های غذا و میوه بهم میخورد

رئیس هیئت با کلمات شکسته بسته نطق کوتاهی باین شرح ایراد می‌کند.

آقایان محترم ... من خیلی خوشوقت هستم که این کنفرانس تشکیل داد. ما مطالعه خیلی خیلی خوب کرد و باین نتیجه رسید که برای مبارزه با گرسنگی باید غذا خوب خورد تا سیر شد.

.... نطق کوتاه و جامع و مستدل رئیس هیئت در میان کف زدنهای شدید حضار تمام میشود و رئیس هیئت نمایندگی کشور خوش باوران متقابلا نطقی در زمینه مبارزه با گرسنگی ایراد میکند و نظرات رئیس کنفرانس را تائید میکند.

پس از پایان نطق حمله شروع میشود و برای تغییر زائقه دستها و چانه‌ها بکار می‌افتد.

جلسه خودمانی میشود

یکی از اعضاء هیئت در حالیکه مشغول پوست کندن سیبی است کنار پنجره می‌ایستد و از پشت شیشه منظره پیاده رو مقابل را نگاه میکند.

شکم به پشت چسبیده‌ها را می‌بیند که درهم میلولند و مشتاقانه چشم به پنجره‌های اطاق کنفرانس دوخته و گوئی با قدرت خیال میخواهند به آنچه در این اطاق در بسته میگذرد پی ببرند.

همانطور که چشم بآن منظره دوخته با کمک دندانهای درشت و تیزش قسمتی از بدن سیب پوست کنده را مجروح میکند از آنطرف اطاق یکی از اعضاء هیئت در حالیکه خوشه انگوری را شغال وار به حفره دهانش چسبانده و مشغول بیرون کشیدن چوب خوشه است لبخندی میزند و با دهان پر همکار سیب خورش را مورد خطاب قرار میدهد

میگم که آقای شکم پرست بدک بوجود مبارک نمیگذره؟

شکم پرست دومین حمله دندانی را به قسمت دیگر سیب میکند و در حالی که اف اف‌هایش صدا می‌کند جواب میدهد..

ای برادر چی میگی بجان تو، بدل آدم نمینشیند بیا پشت پنجره این منظره رو به‌بین... ضمناً دوسه پرتقال هم با خودت بیار

بی اشتها دوست شکم پرست سه چهار عدد پرتقال درشت پوست نازک توی بشقابی میگذارد و بطرف شکم پرست راه می‌افتد..

— تو حقه دست از این چشم چرونی ور نمیداری، اینجام که وایستادی زاغ سیاه دخترها و زنهای مردم و چوب بزن و بدنبال این شوخی با مزه نیستش تا بناگوش باز می‌شود و دوردیف دندان سیاه و زرد با دوسه تا کری پیدا می‌شود و خنده طولانی و دامنه داری میکند.

شکم پرست — خوشت میاد بی‌اشتها سر بسر آدم میزاری، بیا ببین دارم زاغ سیاه چوب می‌زنم یا مطالعه می‌کنم.

... بی اشتها گلچین گلچین به شکم پرست نزدیک می‌شود ... کجارو نگاه میکنی.

شکم پرست — یه دونه پرتقال بده به بینم .... اون روبرورو نگاه میکردم

بی اشتها — این لخت و پتی هارو؟

شکم پرست - آره

بی اشتها - قیافه تأثر بار مسخره‌ای بخودش می‌گیرد .... چه میشه کرد بدبختها چیزی نمی‌خورن .. ولی من بپایان این کنفرانس خیلی خوشبینم

شکم پرست «پرتقالش را پوست میکند» منهم مثل تو ....ولی اول یارو‌ئه رو به‌بین اصلا مثل اینکه شکم نداره گردنش داره ورمیاد

بی اشتها — درحالیکه کف دست پهن و گوشت آلودش را به طبل شکم پرست میزند خنده کریهی میکند عوضش ماشاءالله ... هزار ماشاءالله این وخدا حفظ کنه

قهقهه دونفری در فضای اطاق طنین می‌اندازد

شکم پرست — جان تو ..غم این مردم گرسنه مگه میزاره آب زیر پوست ما بره

بی اشتها - «باقیافه متاثر» بمرگ تو بشراقت نداشته‌ات قسم شکم پرست کرارا اتفاق افتاده که سرسفره نشستم ولی یه لقمه غذا نتونستم بخورم.

شکم پرست - با کمک زبانش هسته‌های پرتقال را از کنار و گوشه دهانش جمع و جور میکند ومیان دو لبش قرار میدهد و با فشار یک قوت قوی هسته‌ها را مثل گلوله تفنگ حسن موسی بداخل سبد نایلنی کنار پایش شلیک میکند.. راست می‌گی مرگ تو منهم هر وقت قیافه این گرسنه‌ها رو در نظرم مجسم می‌کنم پاک اشتهام کور میشه

در اینموقع پیشخدمت مخصوص هتل وارد می‌شود واعضاء هیئت مبارزه با گرسنگی را برای صرف ناهار دعوت

میکندو اعضاء هیئت تعارف کنان و خنده‌کنان از ایـــن سالن‌بآن سالن میروند ، شرح‌میز ناهار خوری‌برای بعدو اگرقدرت تخیل‌قوی دارید خود شمامی‌توانیدآن‌چنان‌میزی که‌درخورشان اعضاء هیئت مبارزه با گرسنگی‌و نجات بشریت از قحطی باشد مجسم‌کنید. .. شکم به‌پشت‌چسبیده‌ها همچنان‌بیصبرانه در حاشیه پیاده رو مقابل مثل کرم خاکی در هم میلولند ومشتاقانه‌چشم به پنجره‌های خنل دوخته‌اندتاخواجه کی‌بدر آید و آن معجزه‌کی‌بوقوع به‌پیوندد .

... رجب خشکه درحالیکه از پاره‌گی پیراهنش بجای جیب استفاده میکرد ویك دستش را به درون حفره پیراهنش فروبرده بزحمت و با تلاش طاقت فرسائی دو لبش را از هم باز می‌کندواسمال بی‌نفس را موردخطاب قرارمی‌دهد:

ــ میگم بالاخره این کنفرانس کی تموم میشه ما که از دست رفتیم برادر!

اسمال بی نفس چشمهای بی‌نور وگود افتاده‌اش رابه رجب می‌دوزد

ــ شیشه‌که نیست بادش‌کنن‌باید صبر کـــرد بالاخره اون تو بی‌کار نشستن ، دارن به کارهائی راجع‌به مامیکنن نقشه برای مامی‌کشن!.

رجب خشکه ــ آخه یه ماهه برادر ... اگـــه قرار بود نقشه فتح قلعه خیبرروهم بکشن تاحالا تموم‌شده بود .

حسن بی‌بته‌که مثل‌غاز یك‌لنگش را زیرتنه استخوانی‌اش ستون‌کـــرده وپای دیگرش را بالاگرفته واز پشت سر پنجه های پای‌کبره بسته و سرما زده‌اش را میان انگشتهای دستش می فشاروکه بلکه‌گرم شود گردنش را از آنچه هست درازتر می کند ... باز چیه رجبغرغرمیکنی ؟ تونمی‌خواهی مگه مجبوری وایسی برو ودر حالی‌که آن پیارا که قبلا بلندکرده به زمین می‌گذارد وآن دیگری را بالا نگه می دارد سری فیلسوفانه می‌جنباند ،آره داشم ..

« هر که را طاوس باید رنج خشونتان کشد » پیخوری‌که نیست،تو دلت می‌خواد بی‌زحمت و بی‌درد سر سینه بوقلمون بدن‌بخوری ها آبیچاره ها وقتشونو بخاطرما تلف‌کردن،دارن چون میکنن زحمت می‌کشن در اطاق‌و بروی خودشون بستن و چشم از همه چیزپوشیدن که برای من وتو فکری بکنن اونوقت توکازه غرغر هم میکنی وبه چنزی هم طلبکاری؟

... رجب خشکه‌که سنبه راپر زور می بیند و حریف را مصمم دیگر چیزی نمی‌گویدولای جمعیت‌برمیخورد و با انتظارکشنده‌اش دست وپنجه‌نرم می‌کند .

بالاخره این انتظار آنقدرطول میکشدکه شکم‌به‌پشت‌چسبیده‌ها پراکنده می‌شوند و هرکدام ازطرفی میروند.

☆☆☆

غروب آنروز بادی سردمیوزید و سوزی کشنده تا مغزاستخوان نفوذ میکرد.

شکم به‌پشت چسبیده‌ها درقهوه خانه دورافتاده‌وگمنامی مطابق معمول دورهم‌جمع بودند.

فضای قهوه خانه را دود سیاه رنك وغلیظی پرکرده بود ونقال‌قهوه خانه باحرارت هرچه تمامتر طول و عرض‌کف قهوه‌خانه را طی میکرد و دنباله داستان حسین‌کـــرد راکه از پانزده‌شب پیش‌شروع‌کرده بود ادامه میداد.

صدای تق تق اصطکاك استکانها وتعلبکی های قهوه‌چی موزیك‌ملایمی درهوا‌پخش‌می‌کرد.

شاگرد قهوه‌خانه بـــاقیافه مسخ شده‌اش این‌طرف وآن طرف می‌رفت یا استکان خـــالی جمع می‌کرد و یا استکان پر پیش روی مشتری‌ها می‌گذاشت.

پیرمردی اسقات ومتلاشی شده روی سکوی قهوه خـــانه زانـــوهای استخوانی و لاغرش رابه بغل گرفته بود وچرت میزد .

مقابل پیرمرد روی نیمکت زوار دررفته‌ای‌مردی چهل وهفت هشت‌ساله چمباتمه زده‌بود ودود تند چپقش را ازمیان چوب بلند وکلفت آن میمکید گرچه ظاهرا به نقل نقال‌ورشادت‌ـــ های حسین‌کردگوش میداد ولی پیدا بودکه‌فکرش جای دیگریست‌فقط‌صدای نقال‌رامی‌شنید.

گاهگاهی درشکسته بسته وازده جا بخیه سیمی خورده قهوه‌خـــانه با صدای خشکش روی پاشنه میچرخید ومتعاقب‌آن پرده دستمالی شده وچرك مرد قهوه‌خانه بالامیرفت ویك مشتری تازه نفس به سایر مشتری ها اضـــافه میشد .

هیچ عاملی‌که آرامش این‌قهوه خانه رابهم بزند وجود نداشت .

... دراین موقع درقهوه‌خانه بخلاف معمول بسرعت روی پاشنه می‌چرخد و پرده بـــالا میرود جوانکی لاغراندام باصورت استخوانی ودست های دراز درحـــالی‌کـــه روزنامه‌ای بـــدست دارد وارد می‌شود بـــا ورود نـــاگهانی‌وغیرمترقبه جوانك ذوق‌زده درحالیکه روزنامه را بطرف قهوه‌چی درازمیکند با خوشحالی فریاد میکشد بچه‌هاکنفرانس تموم شد...خبرش‌رو هم‌توی روزنامه انداختن ...کی‌سواد داره‌بخونه ؟

نقال رشته‌کـــلامش قطع میشود چرت پیرمرد پاره میشود سرها بطرف جوانك میچرخد و چشمها بدهان او دوخته میشود.

یکی از مشتریها درپاسخ سئوال جوانك تازه‌وارد میگوید ... حسنی سواد داره ... ولی حیف‌که اینجـــا نیست!

قهوه‌چی نگـــاه معنـــی داری به مشتری‌اش می‌کند شانه‌ای بالا مـــی ـــ اندازد .

... نه منهم یکوقت دختربود اینجاکی سوادداره ؟ تومیگی‌که‌حسنی سواد داره‌که اینجانیست خیلی‌هاسواد دارن‌که اینجا نیستند .

پیرمرد که تا آن موقع ساکت بود وحرفی نمی‌زد بصدا درمی‌آید ، بیاربده من بخونم چیه؟

جوانك فاصله بین‌خودش وپیر مرد را بایك جست ونیم طی میکند ، روزنامه‌رابدست پیرمرد میدهد.

موجودی قهوه‌خانه از جاکنده میشود وهمچون هاله‌ای‌که درشب‌های سرد زمستان اطراف ماه را می‌گیرد گرد پیرمردحلقه میزنند پیرمردعینك ذره‌بینی دسته شکسته‌اش راازجعبه‌اش بیرون میکشد وبچشم میزند ویکدستش را بجای دسته‌عینك مامور بنا گوشش می‌کند وبـــادست دیگرش روزنامه را بدست میگیرد تیترهای درشت‌روزنامه را ازنظر میگـــذراند ومیخواند چین کمونیست علیه شوروی داخـــل قبرد شد . امریکا بزودی انسان بکره ماه میفرستد ، وبا در منچوری سیصدنفر راکشت.

یکی‌ازمشتری‌هاباعصبانیت، پیر مرد خبرکنفرانس وبخون ببینم راجع بماگرسنه‌ها چه‌مکری‌کردن درمنچوری وبا اومده ، خوب اومده که اومده پیر مرد دوباره برای پیداکردن خبر مسرت بخش شروع بفعـــالیت می کند بالاخره پیدایش می‌کند ...آها... اینجاست ...

کنفرانس‌مبارزه‌باگرسنگی بکارخود خاتمه داد .

...امروزآخرین جلسه‌کنفرانس مبازه باگرسنگی ونجات شکم به پشت چسبیده‌ها از بلای‌گرسنگی و قحطی تشکیل شد وپس ازمذاکرات مفصل ! «نیش‌ها تابناگوش بازمیشود» اعضاء کنفرانس:

علی بدبخت ـ خدا خیرشون بده .

رجب خشکه ــ خفه‌شوببینم‌چی میگه .

قطعنامه‌کنفرانس راامضاءکردند

اسمال بی‌نفس‌ــ خوب باقیش

ـ متن قطعنامه چنین است

اعضاکنفرانس پس ازبررسی‌ها ومطالعات لازم باین نتیجه‌رسیدندکه گرسنگی خطری است که جامعه بشریت را تهدید میکند و یاخته‌ها و سلول‌های بدن را! ازنشوونما بـــازمی‌دارد فکررا محدود وشخص رارنجور

بقیه‌درصفحه۶۲



راهنمائی های جالب خوانندگان امیدایران در باره :

نامه تکان دهندهٔ یک زن

مجازات

سعیده (خرمشهر)

.. خانم ! اعلام کنید که با این خیانت زشت لایق همسری شوهرتان نیستید واورا بحال خود بگذارید این عمل بهترین محکومیت برای شماست

ع.م (فیروزکوه)

.. شما جنایتکار مخوفی هستید . یاباید فوراً خود کشی کنید یا فوراً اعدام شوید !

وحشی (کرمان)

.. شما گناهکار وجنایتکارید وفقط بدنبال بهانه میگردید تا گناه کارخودرا موجه جلوه دهید شما مستحق مجازات شدیدی هستید

تلقیح مصنوعی

بانوناهید (تهران)

.. تادیر نشده یکمک یک دکتر شریف به شوهرتان بفهمانید که بوسیله یک تلقیح مصنوعی ممکن است بچه دارشوید وکانون زندگی‌تان گرم گردد .. وآنگاه چنین وانمود کنید که طفلی که در نهاد شماست براثر این تلقیح بوجود آمده.. البته شرط این کار آنست که خسرو فاسق شما، ازشماحق‌السکوت مطالبه نکند. و روابط خودرا نیز بکلی قطع نماید .

خارج کشور!

غفورحسین‌زاده (بهشهر)

... شما میتوانیدازشوهرتان طلاق بگیرید وطفل خود را در خارج شهر یاکشور خود بزرگ کنید و خسرو را نیز اگرحاضر بازدواج نشد بکلی ترک بگوئید وزندگی شرافتمندانه‌ای در پیش بگیرید. اگر سقط کنید گناه غیر قابل عفودیگری مرتکب شده‌اید.

اشاره‌ای در باره نامه یکزن

همانطور که انتظارمیرفت، انعکاس نامه رقت‌انگیز بانوم.ص در صفحات مجله امیدایران ترحم و همدردی عمومی خوانندگان عزیز مجله‌را بخود جلب نمود وصدها نامه از نقاط مختلف کشور بما رسید ، که در آن خوانندگان ما، هریک برای رهائی بانوی درمانده‌ای که دروادی هلاك و مصیبت افتاده ، بخوبی ارائه طریق کرده بودند ازهفته گذشته ما قسمتهائی از برجسته ترین راه حلهائی راکه خوانندگان عزیز تهران و شهرستانها ، ببانو م . ص ارائه میدهند و ممکن است برای ایشان مفیدباشد منتشر کردیم. و از بانو م . ص نیز میخواهیم که همانطور که خود خواسته‌اند و ما عمل کرده‌ایم ، آنها رابادقت بخوانند،شایدراه دورشدن ازبن بست کشف شودومقصود نهائی همه حاصل گردد.

هیئت تحریریه

آقای ناصر طلوع (اصفهان)

ایشان پس ازآنکه ازمجله خواهش کرده اند که نامه‌شان‌را فوراً بخانم م . ص برسانند نوشته‌اند :

« شما باید فورا نامه مرا بضمیمه یك شماره ازمجله ۳۸۱ که مطلب شما در آن نوشته شده بود نزدشوهر خود منوچهر برده و حقیقت جریان‌را باو بگوئیدو تذکر بدهید که‌زن بسیارباشرف و فداکاری‌هستید وچاره‌ای جز این نداشتید: اگر روشنفکر باشد از گناه شما صرفنظر خواهد کرد، اگرقانع نشد فورا به‌بنده ناصر طلوع کارمندشرکت‌سهامی‌توربین اصفهان‌مراجعه و مکاتبه کنید و یابشوهرتان‌بفرمائید بمن‌مراجعه کند تادلیل قانع کننده باوارائه بدهم چون‌ازتمام‌علوم وفنون‌عصر حاضر بجز علم‌طب باندازه کافی بااطلاع هستم!

طلاق

آقای محمدتقی صفاری

خانم م . ص باید حقیقت امر را به شوهر خود بگوید و در صورتیکه اوحاضر بادامه زندگی باوی نشد طلاق بگیرد و «باازدواج دوم خود» آبرومندانه زندگی کند .

خانم مدحت لارودی مینویسد:

... شما بایدحتما ازشوهر خود طلاق بگیرید و خسرو را وادار نمائیدباشما ازدواج کندولو باکمك مقامات صالحه

مهندس احمدآل یاسین مینویسد:

... ابتدا از شوهر خود جداشوید و بعد در باره زندگی خود فکر کنید. باوضعی که‌پیش آورده‌اید « احتیاج شمابه مرد » اسباب تجدید خیانت شماخواهد شد.

عابدی (رضوانده)

... بدون معطلی طلاق بگیرید و روابط باشوهرفعلی‌تان را مثل برادروخواهر حفظ کنیدو باخسرو ازدواج نمائید.

آقای غلامحسین بقائی‌پور (تهران) نیزهمین نظررا داشتند، مضافاً باینکه معتقدبودند«طلاق» وتجدید ازدواج بانوم.ص بایدبا «حق‌وکالت» باشد ودر صورتیکه این راه حل عملی نشود ، مرگ برای بانو م. ص ،بهتراز زندگی است.

عقد یگانه راه حل

آقای اسماعیل بشردوست (دماوند) نیزمعتقداست که:

بانو م. ص باید نامه‌ای خطاب به شوهرش منوچهر بنویسد وخیلی‌آرام‌ازاوعذرخواهی کند و ازوی جدا شود و بعقد خسرو در آید و تذکر دهدکه چون نمیخواسته است طفل غیر قانونی خودرا در خانه اوبدنیابیاورد ، بخانه پدرش گریخته است ،تازه بایددید که بانوم.ص با آنکه‌لیسانسیه دانشگاه است ، توانسته است‌بالاخره بمردی پیوندکندکه‌بتواندوراابگیردیانه‌اگرخسروحاضربازدواج بااو نشود ،فقط بایدگرفتار قانون گردد.

فرق شما چیست؟

معلمی ازطوالش :

... اگرلیسانسیه نبودید دلم نمیسوخت : آخر شما در مدت شانزده‌سال تحصیل‌چه‌آموختید وفرق‌شمابایك‌دختردهاتی که‌بسهولت دامن ازدست میدهد چیست ؟

حقیقت

بانو پروین وفائی تهران‌می‌نویسد که:

... چون بانو م . ص درگذشته فداکاری کرده و خوشبختی‌خود را بپای منوچهر ریخته است باید درحال حاضر نیز، حقیقت تلخ‌زندگی‌خود را بطور مستقیم یا غیر مستقیم با وی درمیان بگذارد و صریحا ازو بخواهد تاگناهش را ببخشاید وفرزند خسرورا بفرزندی خود قبول کند.

بانو پروین وفائی یقین دارند که «منوچهر» دربرابر فداکاری‌های قبلی بانو م . ص او را خواهد بخشید و در عوض خسرو را بدست عدالت خواهدسپرد.

وقتیکه غم‌ها بازمیگردند...

قصه جوان

فسانه بود محبت چو قصه سیمرغ
بهر دیار که رفتم از او نشانه نبود
بپشت هر در بسته سخن زمن میرفت
ولی چو در بگشودم کسی بخانه نبود

یادداشت ششم

راهی برای گریز نیست
زندگی شاهراهی ندارد، همه چیز، همه چیزهائی که در تصورات ما میگنجد افسانه‌است.

ما . . کودکانی بوده‌ام که برای گذراندن شب طولانی سنگین دهشت آور عمر بافسانه وافسانه - گوئی نیاز داشته‌ایم

اما آنچنان تحت تاثیر این قصه‌ها قرار گرفته‌ایم که دیگر نمیتوانیم از دست این افسانه‌ها رهائی یابیم.

زندگی سراسر افسانه‌های پوچ و قصه‌های غیرقابل باور است ،و عجیب که واقعیت زندگی از همین پوچیها و بی باوری‌ها بنیان گرفته وهر نسلی شاخ برگی تازه بقصه‌های نسل سلف خود افزوده تا امروز که تاریخ تدوین شده بشریت شیرازه شده و در دسترس ماست!

غم . ترس ، کینه ، آرزو . ، و ... اینها را ما ساختیم، ساختیم تا با آن قصه‌های زمان را از یاد ببریم وزندگی را سر آریم .

و چنان این افسانه‌ها زبان بزبان گشتو نسل به نسل انتقال یافت که جزو عادات ورفتار بشری شد تا جائیکه دیگر افسانه‌ها افسانه‌ها را میآفرینند.

●

راه گریزی نیست

در تارهائی که با لعاب تخیلات بشر در اعصار و قرون بافته شده چون دیگران گیر کرده‌ام

برسر چهارراه زندگی بی‌هدف ایستاده‌ام ،میدانم که همه راه‌ها به بن بست منتهی میشود

اما .. چاره‌ای نیست باید راهی را انتخاب کرد وپیش رفت ارزش معنوی همه راه‌ها یکسان است.

راهی که به سپیدی پایان میپذیرد .

یا راهیکه به سیاهی منتهی میشود بی‌تفاوت است .

ارزشها یکسان است، در انتهای هر راهی دیواری بنام مرگ وجود دارد که باید پیشانی را بر آن کوفت !

زندگی یعنی همین . .

ما کودکان چه ناآگاهانه تحت تاثیر افسانه‌ها قرار گرفته‌ایم.

هر کس راه انتخابی خود را معبر نجات میپندارد ،میاندیشد در انتهای راه گوهر مقصود را خواهد یافت !

سعادتمند آنها هستند که راهی را انتخاب نمیکنند، بی‌هدف پیش میروند، زمین میخورند باز سر پا میایستند وسراسیمه بجلو میدوند بی آنکه بپایان بیاندیشند .

کدام آگاهی .. کدام دانش کدامین اندیشمند .. کدامین جامعه شناس میتواند بیقین ادعا کند که راه زندگی یك قهرمان بهتر ودرست‌تر از راهیست که یك درویش درپیش گرفته ؟

که میتواند بما بگوید که یك بودائی بهتر میاندیشد یا یك اگزیستانسیالیست، من باین کار ندارم که چه آئینی بهتر ومفیدتر برای جامعه‌ای می‌باشد .

من میخواهم بدانم چه دینی چه مرامی میتواند آرامش زیادتری بیك فرد بدهد !

اینجاست که دیگر نمیتوانم بین راهی که آفرودیت رفت با یك راهبه که در جذامخانه‌ای خدمت میکند هیچ اختلافی نیست.

اینجاست که میگویم چه یك بت سنگی را بپرستیم چه خورشید را چه فقط یکنفر انسان را.

* * *

شب و روز جدالی عبث با اندیشه‌ام دارم .

میخواهم خود را تبرئه کنم و و برای تبرئه خود گاهی احتیاج دارم تمام تمدن و دانشی را که بشر در قرون متمادی اندوخته است انکار کنم .

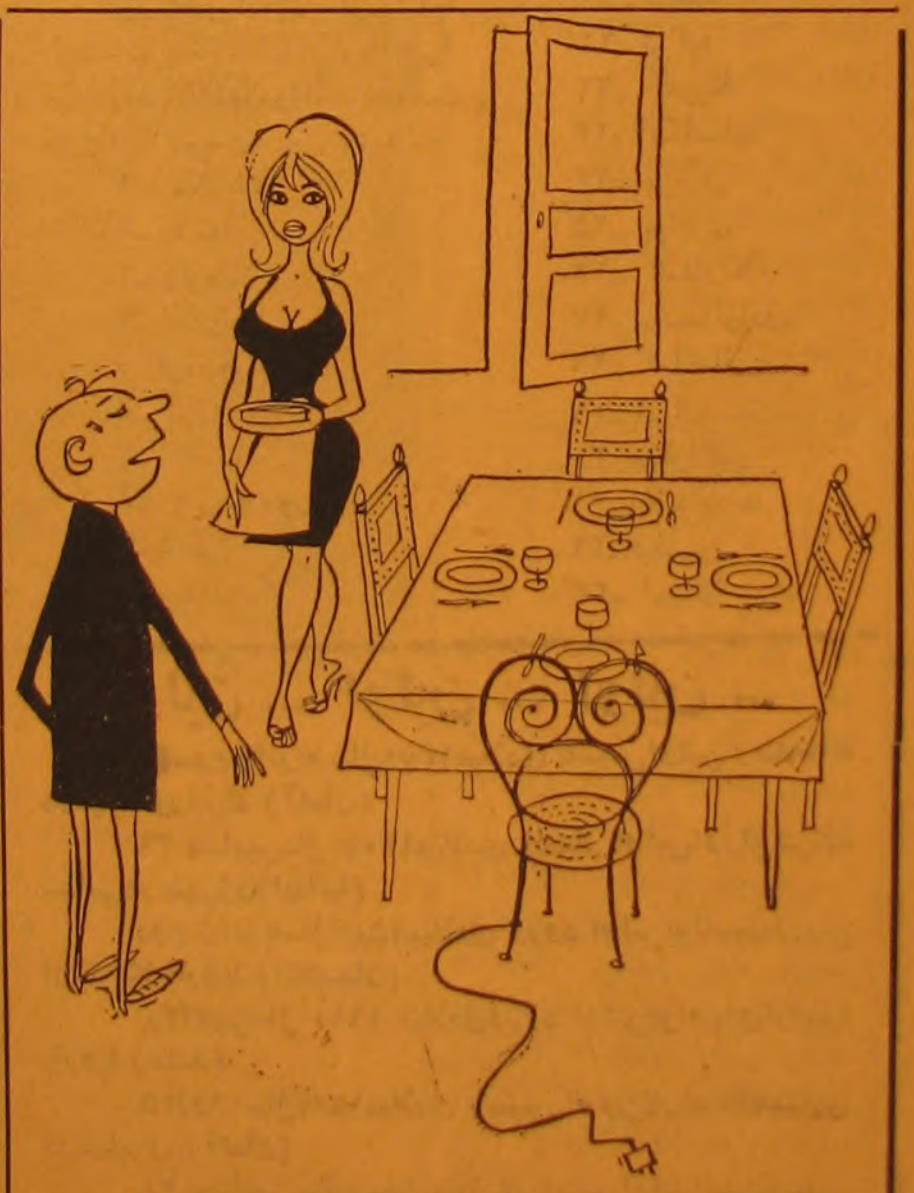
میخواهم بخودم بقبولانم که گذشته من اگرچه بی ثمر بوده ولی اشتباه نبوده است !

نمیدانم چه چیز مرا وادار به تطهیر گذشته‌ی بیهوده‌ام می کند، گذشته‌ای که همه چیز مرا نابود ساخت ، بالاخره متوجه شدم که نمیتوان باین آسانی از گذشته چشم پوشید این دروغ است، فریب است که میگویند ، از حال شروع کن. چگونه میتوان گذشته را هرچه که بی‌ارج وسیاه باشد بدور افکند هیچ چیز ازحال شروع نمیشود که من زندگیم را از حال شروع کنم .

هنوز در رگهای من خونی جریان دارد که از گذشته باقی مانده خاطرات من گاه بیگاه مرا به گذشته می کشاند بگذشته‌ای مبهم که انگار ازپشت شیشه‌ای لای مه وغبار بآن پنهان است!

تکه ... تکه درهم همه چیز جلوی چشمم میآیند و میروند کودکی را بیاد می آورم قبل از این که آفتاب برود گلهای یاس را دست چین میکردم وبانخی آنرا بشکل گلوبند درمیآوردم بعد چه لذتی میبردم از اینکه دختر همسایه‌مان آنرا بخواهد وخواهش کند بدنبالم بدود ولی من آن را باوندهم ودرآخر سر پر پر کنم دور بریزم گذشته آری گذشته، وبعد... کلاس ، چوب ، درس ، رنج ،چه لجبازی خاصی درمن پرسه میزد

بقیه در صفحه ۶۵



این دامادها - بله ! این صندلی را مخصوص مادرت تهیه کرده‌ام !



تهیه و تنظیم از : حبیب اله شاملوئی

بیائید «لکه» هارا پاک کنیم

● بی‌شك شما هم مایلید بدانید هر «لکه»ای را چگونه پاك می‌کنند، گرچه در شماره‌های گذشته در اینمورد مطالبی بعرض خوانندگان عزیز رسانیده‌ایم اما بد نیست که این را هم بدانید که **لکه‌شیر** را باید اول با بنزین برطرف کرد و بعد با آب ولرم بشوئید.

لکه جوهر - را اگر بروی چوب باشد چند بار با مالیدن پارچه آغشته با آب‌ژاول رفع بفرمائید

لکه سفیده تخم مرغ - را فقط با آب سرد میتوان پاك کرد. آب گرم بدتر خواهد کرد.

لکه ترشی‌ها - را با آب وآمونیاك پاك کنید.

لکه آبجو - را با آب نیمگرم شسته وسپس پارچه راکه مرطوب است ازپشت اتو کنید

۴۳ عضو غربی سازمان ملل متحد

● یکی‌ازخوانندگان‌عزیز (آقای موسوی یا موسوی زاده) بماتذکر دادندکه گویادر تعداد ممالك عضو تازه سازمان ملل اشتباهی شده است. نظر ایشان‌را تائید میکنیم و اینك نام‌یکصد و سه‌کشور عضوسازمان ملل را (با احتساب بلغارستان‌که‌گویااخیرا باعضویت آنکشورموافقت شده‌است درج میکنیم منتها در سه‌شماره،

۱ـ مکزیك
۲ـ پاناما
۳ـ ونزوئلا
۴ـ استرالیا
۵ـ اردوگوئه
۵ـ آرژانتین
۷ـ کلمبیا
۸ـ چین‌فورموز
۹ـ شیلی
۱۰ـ دانمارك
۱۱ـ فرانسه
۱۲ـ ایسلند
۱۳ـ هوندوراس
۱۴ـ هائیتی
۱۵ـ ایتالیا
۱۶ـ لوکزامبورك
۱۷ـ پاکستان
۱۸ـ نروژ
۱۹ـ پرتقال
۲۰ـ تایلند
۲۱ـ ترکیه
۲۲ـ آمریکا
۲۳ـ انگلستان
۲۴ـ برزیل
۲۵ـ بولیوی
۲۶ـ کستاریکا
۲۷ـ سان‌سالوادور
۲۸ـ گواتمالا
۲۹ـ ایران
۳۰ـ نیکاراگور
۳۱ـ زلاندجدید
۳۲ـ فیلیپین
۳۳ـ اسپانیا
۳۴ـ بلژیك
۳۵ـ کانادا
۳۶ـ اکوادور
۳۷ ـدومینکین
۳۸ـ یونان
۳۹ـ هلند
۴۰ـ پاراگوئه
۴۱ـ پرو
۴۲ـ آفریقای‌جنوبی
۴۳ ـ ژاپن

این‌ممالك‌که عضوبلوك‌غرب هستند تقریبا ۴۷درصدنمایندگان سازمان ملل‌و۶۱۹ر۰۱۰ر۰۰۰را نفرازمردم‌جهان را شامل میشود (شماره آینده ممالك بیطرف)

کوچکترین مملکت مستقل سیاسی در جهان

♠ آقای یوسف‌خدامرادی ازما خواسته‌اند کوچکترین ممالك مستقل جهان را برایشان نام‌ببریم ... در دنیای‌فعلی کشور موناکو ـ واتیکان ـ آندورا ـ لیختن‌ـ‌ن‌اشتین ازهمه‌ممالك جهان ،ازحیث وسعت‌وجمعیت کوچکتر وباین ترتیب‌که آندورا ۴۸۲ کیلو متر مربع وسعت و۶۵۰۰ نفرجمعیت داره لیختن‌اشتین ۱۶۰ کیلومترمربع‌مساحت و ۱۵۰۰۰ نفرجمعیت ـ موناکو ۲را کیلومترمساحت و۲۰۰۰ نفرجمعیت دارند اما کوچکترین ممالك جهان بمعنی‌حقیقی‌کشور واتیکان است که‌فقط ۵۰۰ مترمربع مساحت‌و۱۰۰۰ نفرجمعیت دارد .. هرچهار کشور نامبرده در قاره اروپا واقع شده‌اند وسعی‌میکنیم در شماره‌های آینده در باره هر یك اطلاعات کافی بخوانندگان عزیز خود بدهیم.

از «سامانیان» چه‌میدانید...؟

♠ «سامان» نام دهی‌است نزدیك‌سمرقندو مردم‌آن زرتشتی بودند اولین مردی که از«سامان» اسلام آورد پسرخودرا« اسد» نام گذاشت و «اسد» در زمان خلافت هارون با چهار پسرخود نوح و احمد و الیاس و یحیی بخدمت اورسید و هارون هرکدام را بحکومت ناحیه‌ای گذاشت و از این‌میان «احمد» پسردوم اسد ، سرسلسله سامانیان درایران‌شد ... وی‌ابتدا حکومت ناحیه‌ای باسم «فرغانه» را داشت ولی بعدها فرزندانش ایران را بزیر حیطه‌تصرف‌خود درآوردند ،

فرمانروایان سامانی یازده‌نفر بودند ۱- احمدبن‌اسد ۲ -نصربن احمد ۳ - اسمعیل‌سامانی ۴ - ابونصراحمدبن‌اسماعیل ۵ - صربن‌احمد ۶ نوح‌بن‌نصر ۷ - ابوالفوارس‌عبدالملك‌بن‌نوح۸ - ابوصالح‌منصوربن‌نوح ۹ - ابوالقاسم نوح‌بن‌منصور۱۰ ابوالحارث‌منصوربن‌نوح ۱۱ - ابوالفوارس عبدالملك‌بن‌نوح ۰.

سامانیان بطوررسمی از سال ۲۷۹ هجری فرمانروائی‌خودراشروع کردند و با منقرض‌کردن صفاریان زمامدارشدند وبعد از ۱۰ سال‌حکومت و سلطنت‌درسال۲۸۹هجری بدست‌غزنویان‌منقرض‌شدند ومعروفترین‌آنان، همان امیراسمعیل‌سامانی سومین‌زمامدار این‌سلسله‌بود.

اولین ... اولین ... اولین ...

● سوم ژانویه سال۱۴۷۱میلادی تاسیس‌اولین رصدخانه درشهر نورنبرك (آلمان)

۲۹ دسامبرسال ۱۴۰۷میلادی انتشار اولین‌اوراق‌شرکت سهامی‌در شهرژن(ایتالیا)

دوم ژانویه‌سال۱۵۸۴میلادی ورود اولین‌بوته‌سیب‌زمینی ازآمریکا باروپا (انگلستان)

۲۸اکتبرسال ۱۶۱۰ میلادی‌ورود اولین‌بوته‌چای‌ازآسیا باروپا (هلند)

۲۵ژوئیه‌سال۱۸۰۱میلادی تاسیس اولین‌کارخانه‌قندسازی درسیلیزی (آلمان)

۲۸ سپتامبر سال۱۸۰۰ میلادی تاسیس‌اولین پست‌آبله ـ کوبی‌دردنیا (انگلستان)

۱۰ نوامبرسال۱۸۷۹میلادی‌تاسیس‌اولین‌مدرسه‌مخصوص کوران‌درلندن(انگلستان)



ادوارد جنز موسس اولین پست آبله کوبی درانگلستان

هفتمین پرده



نیکول گریشام رقاصه هفت پرده فرانسوی دراین هفته بکلی از صحنه رقص «اخراج» شد نیکول خانم ابتدا دریك آرایشگاه کار می‌کرد بعد دریك سالن مدبکار پرداخت وعاقبت رقاصه هفت پرده ازکار درآمد و کار این رقاصه ها آن است که هفت لباس رویهم بپوشند ودر حین رقص یکایك آنها را درآورند و یك ثانیه پس ازدرآوردن پرده هفتم طی یك رقص مهیج ازصحنه خارج شوند لیکن نیکول خانم در مدت شش هفت ماهی که رقاصه هفت پرده بود حاضر نشد پرده‌های ششم وهفتم را باوجود اشتیاق تماشاچیان بیندازد و باین جهت مدیران کاباره‌ها کلی اورا ازصحنه اخراج کردند وحالا او باهمین دو پرده آخری که عبارت ازیك مایو بیکینی مختصر ومفید است ! اعلام فرموده که حاضر برای هنرپیشگی وشغل مانکنی است هرکس «همین‌طوری» قبول دارد بفرماید و این عکس متعلق بآخرین اعلان خانم است والبته درصحنه سینما «آینده درخشانی» دارد چون آنجا که جای این حرفها نیست !

گلوله اتمی برای تانك

سلاح امریکائی ضد تانك که اخیرا با استفاده از گلوله‌های کوچك اتمی ساخته شده ،در اینهفته بین واحدهای امریکائی در اروپا پخش شدو بزودی بین واحدهای ارتشهای آتلانتیك توزیع خواهد گردید . این سلاح که آنتاك نامیده میشود، قادر است تا فاصله دو کیلومتر هرزره تانکی را بقطر ۳۰ سانتیمتر بشکافد و آنرا نابود کند .

برای تکمیل ساختمان آنتاك آمریکائیها ۱۰ میلیون دلار خرج کرده‌اند .

رقص سفیر

خانم سفیر فرانسه در امریکا هفته گذشته ناگهان یك کلاس رقص جدید « تولیست » در واشنگتن دایر کرد : تولیت نام یك نوع رقص جدیدی است که طرفداران زیاد پیدا کرده است و بزودی جای راك اندرول وچاچا را خواهد گرفت خانم آلفام همسر سفیر فرانسه در امریکا پس ازانعقاد مجلس جشنی بافتخار مانکنهای فرانسوی در امریکا این کلاس رادایر کرد زیرا چندتن ازاستادان تولیت که در آن جلسه حضور داشتند مراتب استادی وی راتصدیق کردند.

مجلس مهمانی بافتخار مارك بوهان مدیست معروف ومانکنهای اوکه برای نمایش مدهای جدید اروپائی به امریکا رفته بودند تشکیل شده بود ولی طی آن مهارت خانم سفیر کبیر در رقص تولیت مورد تائید قرار گرفت.

تابلوی کامل

یك خانم هنرمند بملاقات پیکاسو نقاش معروف و پدر مکتب کوبیسم رفته بود ،پیکاسو در سالن نمایشگاه تابلو های خود از او پذیرائی کرد خانم گفت :

ـ واقعاً از تماشای این تابلوها حظ کردم . چقدر آرزو داشتم که نمونه کاملی ازهمه این تابلوها رابخانه خود ببرم ـ مهم نیست خانم ،دعای شما مستجاب می‌شود !

ـ چطور ؟

ـ آخر شما بعوض صندلی روی تخته رنك نقاشی من نشسته اید

مسافرین هوائی بیشتر شده

طبق آمار سازمان ملل متفق در ظرف پانزده سالی که از خاتمه جنك جهانی میگذرد تعداد مسافرینی که با هواپیما سفر می‌کنند سالی یك برابر و جمعاً پانزده برابر شده است

درسال ۱۹۴۵ از هر ۱۰۰۰ نفر مسافری که از جهان بوسایل مختلف سفر میکرد ، فقط ۸ نفر با هواپیما مسافرت میکردند درصورتیکه درسال ۱۹۶۰ این تعداد ۱۲۰ نفر بودند وباتوسعه ایکه درامر خطوط هوائی حاصل شده بزودی به ۲۰۰ نفر خواهد رسید .

تونل مانش تعطیل شد

بنا بدرخواست مقامات انگلیسی ساختمان تونل زیر آبی دریای مانش که دو کشور انگلستان وفرانسه را بیکدیگر متصل میکرد موقتا تعطیل شد، وازروز بیستم نوامبر الی مدت هیجده ماه ساختمان آن تعطیل خواهد ماند. علت تعطیل ساختمان تونل آنست که مبلغ ۳۰۰ میلیارد فرانك سهمیه‌ای که قرار بود دولت انگلیس برای ساختمان آن بپردازد برای مخارج دیگری لازم تشخیص داده شد ودر نتیجه ساختمان تونل تعطیل گردید واما آن مخارج لازم «عبارت است ازتامین یك بودجه کافی برای احداث پایگاههای اتمی زیر زمینی جهت مردم و ادارات دولتی در قبال بمبارانهای اتمی جنك آینده زیرا درهفته‌های اخیر حروشچف صریحا اعلام کرده بود که در جنك آینده فقط ۲۰ بمب کوچك اتمی برای نابود کردن انگلستان وفرانسه کافی است

ازدواج هنرپیشه و نویسنده



جین سیبرك ستاره معروف سینما دراین هفته باورمن گاری نویسنده مشهور ایتالیا وارد پاریس شد و از عکاسان دعوت کرد که بیایند و از آن دو عکس بگیرند وبدهمین جهت این خبر ناگهان منتشر شد که یك ازدواج ادبی و هنری بزودی اتفاق خواهد افتاد ورومن گاری باجین سیبرك ستاره فیلمهای زیبای «تا آخرین نفس» وژاندارك ازدواج خواهد کرد .

جین سیبرك ۱۶ ماه پیش ازفرانسوا موروی همسرخود جدا شده است ولی رومن گاری هنوززن ندارد وفقط درپاریس بود که پس ازاتمام مراسم عکسبرداری گفت :

ـ من تصمیم گرفته‌ام اززنم جدا شوم ، زیرا جین سیبرك یك ستاره زیبا ویك زن شرافتمند است.

بعد از آرتورمیلر (شوهرسابق مریلین مونرو) این دومین نویسنده مشهوریست که بایك ستاره سینما ازدواج می‌کند و البته سرنوشت او پس از ازدواج هنوز معلوم نیست.

هنگامه



نمبر ۲۰

خانهٔ هلاکورا گرفت . چند زنك زده شد تاجواب رسیدوگوشی برداشته شد وصدای شراره بگوش آمدکه آهسته واز ته حلق میگفت

- بله، کجا را میخواهید؟

فتحعلی خان پس ازچندثانیه سکوت شاید برای آنکه خود را آماده سازد باصدای نرم و لحن عاشقانه گفت:

- سلام عزیزم، منم.

شراره نیز که مهارتش درخود سازی کمتراز اونبود گفت:

- اوه، فتول جان ! توئی؟. تصدق تو .

- خواب بودی؟

- نه منتظر بودم

- مگرشوهرت درخانه نیست؟

- چطورنیست خوابیده است

- پس چرا تلفن بیرون است.

- حالش خوش نبود ، بمن گفت که تلفن را بیاورم بیرون . راستش را بخواهی از تلفن‌های بیموقع توبتنك آمده است دستور کلی داد که هرشب هنگامی که خواست بخوابد تلفن را بیاورم بیرون.

- حالا صدایت بتوی اطاقش نمیرسد؟.

- نه، دربسته است، باز هم باشد از اینجا صدابه آنجا نمیرسد منهم که خیلی یواش حرف میزنم

- خوب، امشب خبرهای تازه ئی بود. نزدیك بود طفلك لطفی تلف شود!

شراره بشنیدن این کلام دستخوش اضطراب و وحشتی شد که هیچ تصنع در آن وجود نداشت. اثر این حالت درصدایش هم آشکار شد :

- وای ! چه میگوئید!

- بله: بخیر گذشت! قاتل بسراغش رفته بودولی ماموا ظب بودیم.

- عجب، عجب؟ نفهمیدی که بود!

- شاید هم فهمیده باشیم ... بعد بتوخواهم گفت. اما نزدیك بود که خودم هم نفله شوم!

- خودت؟ چرا! چطور؟

- بله ! عمرم باین دنیا بود وگرنه جزغاله شده بودم!

وجریان حمله مرد موتور سیکلت سوار را باپیرایه هائی تعریف کرد. سپس گفت:

- تو بدکردی که سفارش من عمل نکردی !

- آخر نمیشد فتول جان من خیلی اصرار کردم تا در اطاق بمانم، اما امشب خیلی بد حال بود. صحبت باهنی جان خردش کرده بود .

خلاصه

-۵۷-

چندمردجوان کایکی پس از دیگری عاشق هنگامهٔ زیبادختر «هلاکو» بودند پیاپی کشته شدندوفتحعلی خان پلیس پس از تحقیقات طولانی مسلم دانست که این قتل‌ها بدست کسی که عاشق هنگامه است و اسرار بزرگی هم دارد صورت گرفته است . هلاکوزمین گیر بودودو زن داشت باسم شراره و «لاله» که در دوخانه زندگی میکردند. خانهٔ شراره نقبی به کوچه داشت وخانهٔ لاله به یك باغ وعمارت متروك ومشئوم، وسوم به «خانه سیاه» راه داشت که نخستین جنایت درآن اتفاق افتاده وفتحعلی خان درآن موفق به کشف اسراری شده بود .وضع هلاکو موجب حیرت فتحعلی خان بودو شراره نیز که درروزگار سابق معشوق فتحعلی خان بوداسرار آمیز بنظر میرسید . فتحعلی خان شراره را باتهام قصد مسموم کردن بچهٔ لاله بزندان انداخت وهنگامه را واداشت که تظاهر به دوست داشتن جوانی، وسوم به لطفی که عضو تأمینات بود بکند. سپس روزی شراره را باطاق خود احضار کرد وپس ازصحبتی طولانی قرارهائی بااو گذاشت وآزادش کرد . شراره چون بخانه رفت نقشه هائی شیطانی برای کشتن هنگامه وفتحعلی خان کشید، عصرهمانروز لطفی برای ملاقات هنگامه آمدو شراره با او مواجه شد وتصمیم گرفت ازاو دلربائی کند. هنگامه بصراحت به هلاکو گفت که لطفی رادوست میدارد ومیخواهد بااو مزاوجت کند. فتحعلی خان بمراقبت از خانهٔ لطفی پرداخت ولی نتوانست مرد ناشناسی راکه واردخانه شده دستگیر کند وشبانه پس از یك صحبت تلفنی باهنگامه که در خانه لاله بود باخود گفت، حالا حالی هم ازشراره خانم یااز آقای هلاکوخان بپرسیم

و این موضوع را حکایت کرد و گفت :

-من به هنی جان خیلی سفارش کردم که عصبانیش نکنند ولی نمیدانی که رفت و باحرف‌هایش مرد بیچارهٔ علیل را بچه روز انداخت . بعد هم که بی خبر گذاشت و رفت .

-کجا رفت ؟

-نمیدانم . گفته بود میرود به خانهٔ لاله ، راست یا دروغ ؟ نمیدانم .. شاید هم جای دیگر رفته باشد .

-مثلا کجا ؟

-نمیدانم با این پسره «لطفی»

- پسره چرا؟ جوان به این خوبی ! من کاملا موافقم که با هنگامه مزاوجت کند .. اما راستش شرار جان ؟

-چی؟

-از تو خیلی تعریف‌میکرد لطفی - تو آتشپارهٔ عجیبی‌هستی نگاهت ولبخندت دلسخت‌ترین و بارساترین افرادراهم منترمیکند.

شراره قلبا مسرور شد ولی نگذاشت این مسرت اثری در صدایش ببخشد و گفت :

- وا ! من کاری نکردم ! هنی جان بمن معرفیش کرد . بسادگی سلام و تعارف کردیم .

-بهر صورت باز هم به آنجا خواهدآمد.مواظبش‌باش ،مواظب خود هنگامه هم باش .. . ممکن است برود به اطاق هنگامه در آن موقع بایدبیشتر مواظبت کنی کارشیطار است ، پای‌عشق‌وهوس هم در میان هست ، گرچه نه هنگامه چنین دختری است و نه لطفی آنقدر هوسران است که اختیارش را از دست بدهد ، با وجود این عشقشان هرچه، پاکتر و شرافت آمیز تر باشد بهتر است خودت هم به لطفی محبت‌وگرمی نشان بده .

-شراره خندید وگفت .

-میخواهی پاک‌گلویش پیش من گیر کند!

- نه‌خاطر جمع باش ،آنقدر هنگامه رادوست میدارد که‌امکان ندارد بیک زن‌دیگر هرچندمثل تو خوب و فتنه‌انگیز باشدتوجه کند .

شراره یك لحظه ساکت ماند شاید در دل خط و نشان میکشید که فتحعلی خان اشتباه‌میکند و او خواهد توانست لطفی‌را بکام خود در دام بکشد .

فتحعلی‌خان گفت‌چراحرف نمیزنی ؟

-حرصم میگیرد‌ازحرف‌های تو! چنان حرف میزنی که‌خیال کنی من‌یك‌زن هرزه‌هستم‌وکارم‌دل ربائی‌ازاین‌و آنست.

- نه جانم ،قصدم‌این نیست. بعلاوه من‌و تو با هم عهد جدید بستیم ومن یقین‌دارم که‌تودوستم میداری .نه‌مثل‌سابق بلکه‌باکمال صفاوراستی .

-اگراین‌ایمان‌رابه‌من‌داشته باشی‌واقعاً خودرا خوشبخت‌خواهم دید .

- توباید ایمان‌درمن بوجود آوری .باید چیزهائی راکه گفتم فراموش نکنی : بایدمواظب‌باشی اگر سهل انگاری کنی پشیمان خواهی‌شد الآن‌هم بیکار منشین . سفارشهای مرا بیاد آور و اجرا کن . من نمیتوانم حالا همه چیز را به صراحت تکرارکنم،ممکن است تلفن‌چی‌بیشرف‌مشغول گوش دادن به صحبت ما باشد . اینها اسراری است که‌اگر بیموقع فاش شود همه نقشه‌های ما را ضایع خواهد کرد و دیگر هرگز موفق نخواهم‌شددست برشانهٔ‌قاتل گذارم وچوبهٔ‌دار را نشانش دهم.

- چشم ، بمرگ خودت کاملا مواظبم .خاطرجمع باش.

- من باز به توتلفن خواهم کرد. تو هم اگرخبری شدتلفن کن .

- من که تا هلا بخانهٔ لاله نرفته است نخواهم توانست تلفن کنم . صبح سحر باید تلفن را ببرم‌توی‌اطاق .توهم اگرخواستی با من‌حرف بزنی روزها‌تلفن‌نکن شب‌ها همین وقت تلفن‌کن واگر هلا گوشی را برداشت جواب نده، خوب نیست بفهمد که من با تو صحبت میکنم.

- البته، کاملا مواظبم .حالا من‌میروم‌منزل. اگر لازم‌دیدی‌بمن تلفن کن .



باوحشت بآنـو دوید

وقتی کـه از اداره بطرف خانه‌اش میرفت باخودمیگفت :

- بزودی معلوم خواهد شد همینکه هلا‌کو به خانهٔ لاله برود یك‌روز صبح‌میروم شراره‌رامیبینم دراین ملاقات‌خواهم‌دانست که‌این نقشم‌چقدرمیگیرد.

به خانه رسید . اندکی‌پشت در ایستاد و گوش باطراف داد . همه‌جا غوط‌وردر سکوت‌محض‌بود حتی‌صدای‌سگ‌یا خروس‌هم‌بگوش نمیرسید .

کلید رابیصدادرقفل انداخت و بملایمت گرد اند کلون دربی آنکه‌صدائی قابل شنیده شدن از ده قدمی از آن برآید بازشد . در را نیز بیصدا گشود و بدرون رفت . راهرو وحیاط تاریك بود از پنجرهٔ‌اطاق‌کارش‌اندك روشنائی از چراغ کوچکی که خود روشن کرده گذاشته‌بوددیده‌میشد، بانوك‌پا پیش رفت تا به در اطاق رسید، در نیمه باز بود و باندازه ئی‌که خیال میکردی گربـه ئی از آن بیرون آمده است .

تا آنجاهیچ وضع غیرعادی احساس نکرده بود. آنجا ایستاد ودر دل گفت :

-حالا بچه ها خیال میکنند قاتل آمده است و از همه طرف محاصره ام میکنند .

در را اندکی باز کرد و صدای تیزی از لولا های در فضا را بلرزه درآورد . فتحعلی خان دست از در برداشت‌و منتظرماند شبهه نداشت که سه مامور مخفی صدا را میشنوندو اظهار وجودی میکنند ولی چند دقیقه گـذشت و سکوت دوام یافت . فتحعلی خان قدم بدرون نهادوناگهان فریادی از وحشت از دل بـرآورد و بی اختیـار بقهقرا ازدربیرون‌جست. منظره ئی که دیده‌بودموحش‌تر از آن بود که به تصور گنجد .

چراغ کوچك فتیله ئی‌کـه جایش‌روی میز بود وسط اطاق‌بر یك بلندی و شایـد روی چند کتاب‌که از میز به آنجا انتقال یافته بـود گـذاشته شده بـود و روشنائی بریك چهرهٔ‌هولناك‌می‌انداخت .

این چهرهٔ مردی بود کـه سرش تا بالای ابروان خرد و له شده و پیـرامونش‌خـون فراوان ریخته بود .

فتحعلی خان پس از آنکه چند لحظـه وحشت زده ولرزان

بقیه‌درصفحه۵۸

بخوانندگان عزیزکه همیشه جامع ترین مقالات علمی و آموزنده را در امیدایران مطالعه کرده‌اند خواندن مقاله علمی
این هفته را که حاوی مطالب بسیار خواندنی درباره «سراب» است توصیه میکنیم

سراب: مخوفتر از بمب صد مگانتنی!

- سراب چیست و چگونه تشکیل میشود؟
- عجایبی از سراب و داستانی از لشکر کشی ناپلئون به مصر!
- چرا شعرا در وصف سراب شعر گفته و آنرا وصف کرده‌اند؟

نقش سراب در جنگهائی که مسیر تاریخ راعوض کرده‌است



شما میدانید سراب چیست و چگونه تشکیل میشود؟ آیاهیچ بفکر آن افتاده‌اید که لهیب حرارت آفتاب، که از زمین متصاعد میشود و شما آنرا بصورت آب خیالی و مرموزی از دور می‌بینید، چه مخاطراتی دارد و چه استفاده‌های علمی و حیاتی از آن میتوان کرد.

و بالاخره آیا میدانید بزرگترین مرکز تشکیل سرابهای شگفت انگیز در دنیا کجاست...

تعریف سراب بطوریکه در بین عوام رواج دارد بسیار ساده است: در تابستانها وقتی براثر حرارت آفتاب، زمین داغ میشود لهیب حرارت زمین دو مرتبه بهوا برمیگردد و این لهیب باندازه‌ای است که وقتی از دور آنرا نگاه کنند، بنظر میرسد که دریاچه‌پر آب و زلالی بر روی یك بیابان خشك تشکیل شده، ارتفاع این دریاچه خیالی ازروی زمین گاه به یکمتر میرسد، ولی معمولا قریب ۵۰ و ۷۰ سانتیمتر است.

افسانه‌های مربوط به سراب برای تشنگان بیابان نیز باندازه کافی شهرت دارد، عده بسیاری از واماندگان درصحاری سوزان گول این دریاچه‌های قلابی را خورده‌و بطرف آن دویده‌اندو بعد معلوم شده‌است که‌دریاچه‌ای‌در کارنبوده و همه حرارت و آتش بوده است که بصورت آب زلال و مواج جلوه‌گر میشده.

چرا

ولی تشکیل سراب باین سادگیها هم نیست، فی‌المثل

امروز در جاده‌های اسفالت و سیمانی تعداد آنها و وسعت و عمقشان زیادتر شده؛ درصورتیکه سابق چنین نبوده است . معلوم میشود سراب شرایطی میخواهدو فی‌المثل اگربشر بامواد دیگری که تشکیل آنرا آسانتر کند ، جاده‌های خود را فرش میکرد اعجازهای‌بدیع‌وحیرت‌انگیزی از سراب مشاهده‌میشد.

از نظر علمی این‌نکته‌مسلم است که هر قدربشر ازسطح‌زمین اوج‌میگیرد. از میزان‌درجه‌حرارت کاسته میشود بطور کلی‌درهر ۱۰۰ متر ارتفاع ، حرارت هوا ۳ درجه پائین‌می‌آیدولی‌در تابستانها که حرارت آفتاب بسیار شدیداست زمین چنان‌داغ‌میشود که حرارت سوزانی از خود متصاعد میکند؛ در نتیجه پس دادن‌و برگرداندن این حرارت ، دسته‌های تازه‌ای‌از اشعه آفتاب که بخواهد بزمین برسد ، به لهیب‌های‌این حرارت که در ارتفاع پنجاه سانتیمتری زمین بلند شده است بر میخورد و بدون آنکه بزمین برسد بر- میگردد ! سراب‌از اینجا تشکیل میشود ؛ ولی وقتی شما از دور منظره آنرا تماشا کنید ، تصور می‌نمائید که‌دسته‌های بسیارملایمی از نور آفتاب بر روی آب زلال وگوارای دریاچه‌ای فرود آمده و منظره‌ای بهشتی تشکیل داده است در صورتیکه‌چنین‌دریاچه‌ای ابداً وجود ندارد .

ولی سراب‌همیشه‌بدین‌سادگی نیست چون برخاستن‌حرارت از زمین و برگرداندن اشعه آفتاب باعث میشود ،که نور دوباره بطبقات بالاترجو برودو درآنجا هوا سردتر است ناچار در نقطه دیگری دوباره فرو می‌آید (یعنی بمحض برخورد باهوای سرد بالا برمیگردد) و در نتیجه‌چه بسیار که تصویر اشیائی را که دراولین مرتبه فرودآمدن خود بآنها بر- خورد کرده است ، مثل آئینه روشن و شفافی منعکس می‌کند، منتها البته این تصویر کمی محو و خیالی است ،

یعنی‌سراب‌کامل‌وعالی‌سرابی است‌که تصویر اشیاء روی زمین را در طبقات بالای هوا منعکس کند و بهمین جهت‌است‌که بعضی مردم اطراف صحرای‌کبیر !فریقا تصویر اشیائی‌راکه چندین کیلو- متر از آنها دور است در ارتفاع چند صدمتری آسمان می بینند !

مرکزسرابها

مرکز عجیبترین سرابهای دنیا که تصاویر کامل و حیرت انگیز در آنها تشکیل می شود، صحرای کلرادو و بعضی ایالات جنوبی دیگر امریکا و بویژه صحرای کبیر آفریقا است که ناپلئون کبیر وقتی مصر را فتح میکرد ،یکروز ناگهان تصویری از حرکت سپاهیان‌دشمن رابطور وارونه در ارتفاع ۵۰۰ ـ ۶۰۰ متری آسمان دید وچون باچنین پدیده مرموزی بر خورد نکرده بود بقدری از آن متوحش شدکه دانشمندی بنام مونژ را برای تشخیص‌و توجه آن با خود بمصر برد و این مونژ همان‌کسی است که برای‌اولین‌بار تئوریهای‌مربوط به‌سراب‌را منظم‌کرد . در حقیقت ناپلئون نقل و انتقالات قوای دشمن و حرکات نیروهای آنرا در بعضی روزهای آفتابی درآینه آسمان بطور وارونه میدید و اطمینان داشت‌که آنها نیز او و قوایش را می بینند !

عجیبترین پدیده سراب در آمریکا نیز سرابی است که در سال۱۸۷۸ درقلعه‌آبراهام لینکلن اتفاق افتاد . در آن‌روزگار عده ای از سرخ پوستان در تدارك حمله باین قلعه بودند ومدافعین قلعه در انتظار کمك‌بسرمیبردند، یکروز نزدیك ظهر جمع کثیری از سربازان آمریکائی ، حرکت دسته‌جمعی عده از سرخ پوستان را بطور وارونه‌در ارتفاع زیادی از آسمان دیدند (تصویر سراب معمولا سیاه و سفید نیمه روشن است) سرخ پوستان اقلا باندازه فاصله دو تپه (۱۸ کیلومتر) از قلعه فاصله داشتند و پشت تپه‌ها پنهان بودند ولی همین تصویر آسمانی باعث شد که مدافعین قلعه از اجتماع آنها آگاه شوند و دو سه روز قبل از آنکه آنها آمادگی پیدا کنند در محل سیتل بیگ هورن به‌آنها حمله برند وهمگی‌رانابود سازند ،در صورتیکه سرخ‌پوستان فقط ممکن بودتصویر قلعه را در آسمان دیده باشند .

بقیه‌درصفحه ۶۷

رپرتاژ کوتاهی از یك واقعه عجیب

دوئل در شرق !

دوشاهزاده‌عربی‌بخاطر عشق یکدختر باشمشیر بجان‌هم‌افتاده‌ند



درتدارك جشن عروسی

یك دختر خانم موطلائی و زیبای لبنانی بنام «لامعه‌صلح»در اینهفته پس از یك جنجال بزرك ازدواج کرد. جنجال ازدواج او از این‌قراربودکه بر سر عشق او دو شاهزاده عربی دوئل کردند و عاقبت‌شاهزاده عبداله پسرسلطان مراکش‌دوئل‌را بردو بالامعه‌خانم ازدواج کرد.

لامعه۱۹ سال دارد وازدواج اودرنهم نوامبر صورت گرفت. شاهزاده عبداله و شاهزاده محمد که اولی پسرسلطان مراکش‌ودومی ازشاهزاده‌گان عربستان سعودی بود هردوعاشق دلخسته بودند و لامعه‌راازپدرش خواستگاری‌کردند بعد چون لامعه‌خوشگل نتوانست یکی ازآن دوشاهزاده‌را انتخاب کند، قرارشد شاهزاده عبداله و شاهزاده‌محمدبطرزخیلی‌دوستانه‌ای با شمشیربا هم دوئل‌کنند و هر کدام‌فاتح شدندلامعه‌خانم‌رابرند دوئل برقرار شد وشاهزاده‌عبداله آنرا برد، البته بشاهزاده‌سعودی در این دوئل چشم زخمی‌نرسیدو اوکشته نشد ولی طبق قرار قبلی وقتی شمشیرش شکست وازدستش افتاد بازنده اعلام گردیدولامعه‌به شاهزاده عبداله رسید.

وداراویان شکرشکن شیرین

بقیه درصفحه۶۵



باهم دوئل کردند

دختر گذشته!



ستاره اقبال کلودیا کاردیناله جدیدترین ومعروفترین خوشگل عالم سینما مرتبا رو ببلندی است دوهفته پیش‌متخصصین زیبائی درشهررم‌ایتالیا برای آنکه زیبائی وجلوه اوراکاملا آزمایش‌کنندکلودیای قشنك را بسبك چهل پنجاه سال پیش آرایش‌کرده و لباس پوشاندندودر نتیجه معلوم شدکه کلودیا درهرلباس وبهر آرایش و لباسی‌زیباودلرباست‌وشایدبهمین جهت باشدکه‌لوئی‌مال‌کارگردان معروف قصد دارد در فیلمی‌که از سرگذشت سارا لئاندرهنرپیشه وستاره معروف آلمانی در اوایل قرن بیستم تهیه می کند نقش سارارا بعهده‌کلودیا بگذارد زیرا تنها اوست‌که می‌تواند زیبائی را آن طورکه بود چهل‌پنجاه سال بعد مجسم نماید

داستان کوتاه

در اسکاتلند ،یکروز یکی از اهالی‌فقط‌یك‌عدد(دهشاهی) از جیبش افتاد و گم شد و خودش نتوانست آنرا پیدا کند و دو سه‌نفر از رفقایش‌را خبر کرد :

عصر ، روز نامه ها خبر دادند که‌درهمان‌محل براثر یك زدو خورد دسته جمعی دو نفر کشته‌و۸نفرزخمی‌شده‌اند !

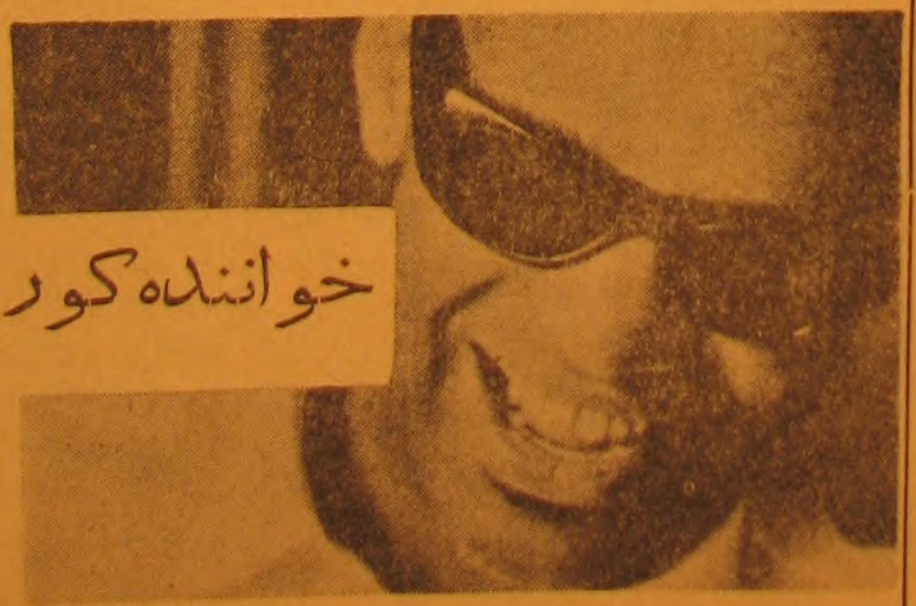
مولوتف

آخرین بازماندهٔ دوران استالین

این آقای محترم که‌سرش را پائین انداخته‌ودریکی ازخیابان های‌وین ، اول شب بی‌هیچ سر و صدائی بخانه‌خود میرود، آخرین بازماندهٔدوران استالین‌دیکتاتور بزرگ شوروی است : اسم او را حتماً شنیده‌اید . زیرا اسمش ویاچسلا و میخائیلویچ مولوتف است که انعکاسش با انعکاس وقایع تاریخ سی‌ساله اخیر جهان توام بود. ٠

مولوتف روزگاری مقتدر ـ ترین دیپلمات جهان بود و یك اسکورت مخفی نیرومند اورا در هرقدم محافظت‌میکرد ویك «بله یا «نه»اودر سرنوشت جهان‌تاثیر قاطع‌داشت‌ولی‌اکنون‌تمام‌مساعی‌اش مصروف آنست که لااقل از نظر افکارعمومی‌دنیای‌کمونیسم‌خودش را تبرئه کند و بعنوان اولین اقدام از خاطرات استالین که در پراودا چاپ میشد ، کتباًوجداً دفاع کرد .

مولوتف اکنون بازنش و کلفتش بطورخیلی‌آرام‌درخیابان فولبانك‌وین‌زندگی‌میکندو نمایندهٔ شوروی در کنفرانس‌انرژی اتمی است ولی بقول خروشچف « این آقا خودش میداند که اگر دفاع او ازشخص طرد شده‌ای (مثل استالین)درزمان‌خودآن‌بزرگوار انجام‌میگرفت:چندگوله‌تکلیفش رایکسره‌میکرد.درصورتیکه‌اکنون ما بااوکاری‌نداریم »



خواننده کور

ری‌چارلز خواننده سیاهپوست و نابینای آمریکائی اخیراً موفقیت زیادی در اروپا بدست آورده است در کنسرت او در پاریس ۳۶۰۰۰نفر در ظرف پنج‌روز ۳۶ میلیون فرانك پول دادند تا اورا به‌بینند وآوازش را بشنوند.

ری‌چارلز ۳۰ سال دارد وارك مینوازد و آهنگسازهم‌هست .

بزرگترین مشخصه ری چارلز آنست که همشهری ارسکین کارولد نویسنده معروف آمریکائی و اهل جیورجیای جنوبی(آمریکاست) کنسرت های او فعلا در اروپا ، هرهفته در چهارشب و هرشب بقیمت چهارمیلیون فرانك است . یعنی خودچارلزچهار میلیون فرانك وجوهات نقد رایج میگیرد تابنوازدوبخواندومردم‌بشنوند وتماشاکنند.

این نامه‌ایست که‌پدری‌برای‌دخترش نوشته است. مطالعه این نوشته که‌نکات‌برجسته‌ای را از زندگی‌دختران امروز مورد بررسی قرار داده برای عموم پدران و مادران و تمام دخترخانم ها و حتی پسرها بسیار واجب خواهد بود.

دخترم :

مرابببخش ازاینکه برای اولین‌باردرزندگی ات، باآنکه ازتودورنیستم بتونامه مینویسم ولی مسئله‌ای‌که امروزبراثریك تصادف ساده باآن برخوردکردم بقدری مهم بودکه ناچاربفکرافتادم راجع بآن بتونامه بنویسم‌زیرا معمولا دخترها اینگونه مسائل راصریحا باپدرشان درمیان نمیگذارند.

فرزند دلبندم ،من‌نمی‌دانستم‌که تودفترچه‌خاطراتی داری! البته این‌حدس راهرپدری میزندکه فرزندش ،بخصوص درسنینی که بابحران‌روحی وجسمی لذتبخشی روبرو هستند ،نسبت به بسیاری از مسائل‌حساسیت پیدا میکنند وچون‌شرم حضورمانع ازآن میشودکه علنا ویادرپرده‌آنرا باپدرو مادر و دوستان خود درمیان بگذارند بدفترچه وکتاب وموسیقی پناه میبرند ولی اینکه توهم بسلامتی‌بچنان مرحله‌ای ازرشد رسیده باشی‌که چنین کاری را شروع‌کنی ، برایم غیرمترقبه ودر عین‌حال خوشحال کننده بود .

دخترم ! بنویس!من‌تصادفا دفترچه خاطراتت راکه امروزلابد درموقع رفتن بمدرسه . وازفرط عجله‌ای‌که‌برای درس خواندن داشتی‌آنراروی میزکوچکت‌جاگذاشته‌بودی پیداکردم وبسیار خوشحال شدم بدون‌آنکه متوجه باشم با اشتیاق وعلاقه چندصفحه‌ای ازآنرا خواندم ، نوشته ها مثل‌آئینه روح توروشن وصریح وپاك وزیبابود ، افتخارکردم‌که دخترم با دل خود اینسان زیبا و روشن و امیدبخش صحبت میکند اصولا این ایام‌که تو وهمسالانت بدفترچه خاطرات پناه میبرند ایام بسیارخوش ولذت بخشی است روح انسانی در این سنین متلاطم است : افکار متشتت وپریشان ولی همگی شوق انگیز و متوجه‌آینده است هیچ چیزجنبه ثابت ومشخصی ندارد ، روح مثل‌پروانه ازگلی‌بگلی می‌پرد ، ازهوس به‌عشقی وازعشقی به‌هیجانی میرسد وفقط دخترم ... خوب‌گوش‌کن می‌خواهم بگویم‌که هرگزاین‌تلاطم لذتبخش و زیباکه نشان سادگی و تلاش زندگی یك روح جوان وسرکش است نبایدبه پشیمانی برسد میفهمی‌پشیمانی ..

مراحلی راکه‌توامروزطی میکنی من‌و مادرت ، سالها قبل‌طی‌کرده‌ایم این‌سنین‌پرتلاطم‌برای‌زن ومرد یکی است وفی‌المثل من‌اکنون میدانم‌که تودرسنی‌که‌هستی چگونه وبچه‌چیزفکرمیکنی وبهمین جهت است‌که علاقمندم آنقدر در تلاطم افکارناشی‌ازبحران غریزی خودگرفتارنشوی‌که عقل وتجربه را فراموش‌کنی ومشکلات حیات را در نظر نگیری

بقیه‌در صفحه ۵۹





اما یعقوب مرد کارزار دیده بود یك نظر که به جبههٔ دشمن میکرد ارزش و مقدارش را در مییافت و وضعی متناسب با آن بخود میگرفت پس اضطرابی بخود راه نداد . در عین اداره کردن دسته‌های جنگیش در احوال دشمن دقیق شد. شمارهٔ لشکریان عمار قابل ملاحظه بود بنظر میرسید که این لشکرها از ده‌ها هزار مرد تشکیل یافته‌اند و همه جنگ آزموده‌اند. و نیز ظاهر چنان بود که حمله‌ئی که در گرفته است دامنه‌دار خواهد بود و عمار جز دسته‌های پرهیاهوئی که برای پیش بردن این حمله وارد میدان کرده است دسته های دیگر شاید مجهزتر وقویتر آماده دارد تا در مناسبترین موقع وارد میدانشان کند و کار را بپایان رساند . ولی این ظواهر و این احتمالات یعقوب را نفریفت و در نخستین لحظات دریافت که مردان آشوب انگیز عمار در بند نظم و قاعده‌ئی نیستند و بیك هجوم و جنك بی نقشه مبادرت جسته‌اند ، فرمانی به چند فوج داد و جابجاشان کرد و صدهاتن از حمله کنندگان را که قویتر بنظر میرسیدند در تنگنا انداخت آنگاه باردیگر چند لحظه فرصت بدست آورد تا صحنهٔ کارزار را بدقت بنگرد. اینبار متوجه شد که افراد جنك آزمودهٔ دشمن بیش از یکی دو هزار تن نیستند و دیگران از ورزیدگی بی بهره‌اند.. پس ناگهان بیك لشکرش فرمان جا خالی کردن و عقب نشینی داد . حمله کنندگان چون چنین دیدند پنداشتند که ضعف در نیروی یعقوب راه یافته است و بی هیچ نقشه و هیچ حساب دنبال عقب نشستگان شتافتند یعقوب همین را انتظار میبرد و مسلم میدانست که دشمن در این دام خواهد افتاد پس بایك فرمان دیگر دومین لشکرش را به پشت سر مهاجمان سوق داد . از این کار یك مقصود مهم دیگر نیز داشت و آن وقوف یافتن بر باطن کار عمار بود. میخواست بداند که آیا او دسته‌های دیگری هم در اختیار دارد یا هرچه هست همین است که وارد میدان کرده است. عمار اگر این دور اندیشی را بکار بسته بود مناسبتر از این موقع برای استفاده از آن بدست نمیآورد و با این وسیله میتوانست خود را از خطر برهاند و کار را بر یعقوب دشوار سازد.

باید گفت که یعقوب اطمینان و یقین داشت که در پس پرده خبری نیست و عمار نیروی ذخیره‌ئی در گوشه‌ئی ندارد و گرنه میشد گفت که این اقدامش یك کار جنون آمیز و بمنزلهٔ یك خودکشی بوده است.

همینکه میدان قتال وضع جدید را بدست آورد و مهاجمان از پشت سر مورد حمله قرار گرفتند و ناگزیر از آن شدند که از تعاقب عقب نشستگان چشم بپوشند و رو به حمله کنندگان گردانند خندهٔ پیروزی چهرهٔ یعقوب را روشن کرد و احمد قولی که پشت سرش بود شنید که خود بخود میگوید:

ـ این ابله باچه امید اقدام به این حمله کرده است !

وضع بزودی دگرگون شد یعقوب بر میدان جنگ تسلط یافت افواجش را با فرمان های دقیق گسترش میداد ، به میدان عملشان وسعت می بخشید تا پیشرفتشان مرتب باشد و دشمنان نه فرصتی برای کشتار بدست آورند و نه راهی برای فرار .

عمار شخصاً در قلب سپاهش بود . این مرد مانند صالح بن نصر نبود که همیشه در نبرد با یعقوب در وضعی قرار میگرفت که بمحض احساس شکست بتواند بگریزد. مرد شجاع و بیباکی بود اگر او نیز مانند یعقوب و باندازهٔ او مردان ورزیده وشجاع وبا اخلاص در اختیار میداشت هیچکس نمیتوانست پیش بینی کند که مغلوب خواهد شد ، و شاید نبردش با یعقوب ماه‌ها بطول انجامید بی آنکه نتیجهٔ قاطعی بدست دهد .

با آنکه افراد جنگ دیده و فداکارش بزحمت از هزار تن افزون بودند ایستادگی میکرد ، میجنگید ، خودرا گم نمیکرد ، متوجه همه جا بود ، مواظبت میکرد تا به جبهه‌هائی که ناتوان میشدند کمك برساند و حتی افراد بی خبر از فنون جنگی را نیز چنان خوب هدایت میکرد که یعقوب پیش خود زبان به تحسین میگشود در یکی از این موارد بود که یعقوب بی اختیار

«۵۵»

خلاصه

یعقوب پسر لیث که از زمان کودکی افرادی را پیرامون خود جمع آورده ودر زمان جوانی باتفاق آنان به راهزنی میپرداخت وتازیان وخوارج را غارت میکردند قدرت و نفوذی در سیستان بدست آورد و لشگری ترتیب داد . از روزگار جوانی دودختر شیفتهٔ او شده بودند ، یکی رشیقه دختر عرب که پدرش بدست یعقوب کشته شده بود و دیگر نوشاز خواهر احمد قولی دوست صمیمی یعقوب . در گیرودار حوادث نوشاز در چنك صالح بن نصر حکمران «بست» افتاد که روزگاری دوست یعقوب بود بعد از در دشمنی در آمد . و یعقوب رشیقه را بعقد خود درآورد . احمد چون شنید که صالح خواهرش را عقد کرده است بقصد تنبیه خواهرش به «بست» رفت ولی دانست که خواهرش نیز با این عروسی مخالف است و تدبیری برای جلوگیری از عروسی بکار برد . صالح بفکر افتاد که برای موفق شدن چاره‌ئی جز نابود کردن یعقوب ندارد پس سلام برادر رشیقه رامأمور کرد تا با تزویر نزد یعقوب بازگردد ودر اولین فرصت اورا بکشد . سلام نیرنگبازی زد ولی موفق نشد و یعقوب «درهم بن نصر» حاکم سیستان راکه بتحریك سلام خیانت ورزیده بود درزندان انداخت. سلام بتحریك حامد اورا اززندان رهاند وخود مورد سوء ظن یعقوب و بوسیله او زندانی شد یعقوب پس از دفع حامد و دستگیری درهم به خیانت سلام پی برد ودر یك جنك تن بتن اوراکشت و رشیقه چون برای برادر خائنش شفاعت و دلسوزی کرد مورد قهر یعقوب قرار گرفت یعقوب برای دفع فتنهٔ صالح بن نصر ولجات دادن نوشاز به بست رفت . سرانجام صالح نزد زنتبیل پادشاه رخج گریخت و نوشاز بوسیلهٔ رشیقه نجات یافت. صالح بکمك زنتبیل به «بست» بازگشت ولی سرانجام شکست خورد و با اعدام او نوشاز آزاد شد ورشیقه کوشید تا یعقوب را وادار بمزاوجت با او کند ولی یعقوب ناگزیر بود از سیستان خارج شود و به جنك عمار خارجی رود . این لشکرکشی صورت گرفت و یعقوب ناگهان در معرض حملهٔ غیر منتظره‌ی قرار گرفت که هیجانی در لشکریانش بوجود آورد

کلمهٔ آفرین برزبان آورد واین کلام معروف را بصدای بلند به گوش اطرافیانش رساند :

«دریغ از شجاعت که درخدمت خیانت قرار گیرد ! »

روز با زدو خوردی خونین پایان یافت . طرفین موافقت کردند که پیش از غروب آفتاب دست از نبرد بشویند و کشتگان را جمع آوری ودفن کنند .

یعقوب چند پاس از شب را به اصلاح وضع میدان و مراقبت از حال مجروحان و دفع نواقص افواجش گذراند. سپس با همه خستگیش شاد و خندان بهصحبت یاران نشست واعلام داشت که دیگر هیچ نگرانی ندارد ،جریان جنگ باعمار دراختیارخوداوست اگربخواهدمیتواندروز آینده از بامداد تانیمروز بپایانش رساند ویااگر مایل باشد خواهدتوانست روزها وهفتهها این مرد خارجی شجاع ولی دون همت رابازی دهد و بتدریج همه مردانش رانابود کندوخودش رانیز بزانودرآورد .

بین یاران دیرین وفرماندهان افواجش شب راگذراند.جز اندکی نخفت وهنوز سپیده ندمیده بود که بپا خاست وفرمان آماده باش داد .

اما عمار همین شب رادرتب وتاب و رنج و عذاب گذراند . از مردان دلاورش چند صدتن و ازدیگران که پیرامونش بودند سههزار تن بر خاك هلاك افتاده بودند وخودبهتر ازهر کس دیگر میدانست که حملهاش غلط و بی نقشه بوده است شاید فقط دراین فکر بود که بختش یاری کند و نسیم پیروزی از افقی مجهول بر پرچمش بوزد ولی این امیدی واهی وبلکه آرزوئی خام بود .

دیگر نه میتوانست فکری کند ، نه آن دماغ راداشت که تدبیری اندیشد ، برای مشورت با یارانش نیز آمادگی و رغبت نشان نمیداد ، در جایگاهش تکیه بر بالشی زده وزانوی غم دربغل گرفته بود درمواضع اونیز فعالیت ورفت و آمد شدید وجود داشت ولی اوازهمهاین چیزهابی خبر بود وهرگزارش که دریافت میکرد غمی تازه که برسر غمهایش مینهاد .

در همان موقع که یعقوب با قطع و یقین دم از پیروزی نهائی میزد وخودرامسلط براین جنگ میشمرد بهعمار خبردادند که ازلشکریانش دستههائی که با امیدواریها وانتظاراتی باو پیوسته بودند از اینجا و آنجا دسته دسته می گریزند و آنانکه ارادهٔ فرار ندارند اهتمام وعلاقهئی برای جلوگیری از فراریان نشان نمیدهند .

هنوز شب به نیمه نرسیده بود که عمار شکست خودرامسلم دانست معتقد شدکه اگر بماند و نبرد رادنبال کند لشکریانش تارومار وخودش کشته خواهدشد ولی اندیشهٔ فراردرسرش نیفتاد و تن بقضا داد .

بامدادان طرفین صف قتال آراستند بنظرمیرسید که وضع عماد مرتبتر ازروزپیش است .

هردو حملهٔ طرف دیگر را انتظار میبردند :. مردی مغرور که هیکلی عظیم و وضعی شجاعانه داشت ازصفهٔ مقدم سیاه عمار بیرون آمد و اسب تیزتکش را بوسط میدان جهاند.رجزی خواندومبارز طلبید .

احمد به یعقوب گفت:

ـ اجازه میدهی با این غول پیکر در افتم!. ،

یعقوب گفت نه ، این مرد کوچکتر از آنست که مردی چون تو با او مصاف دهد !

یکی از افراد لشکری : مردی کوچك اندام که در آن نزدیکی بود اسب پیش راندو گفت :

ـ امیر اجازه فرمایند تامن با این مرد دست وپنجه نرم کنم!

یعقوب نگاه محبت آمیز و پدرانهئی باین جوان فداکار انداخت و خنده کنان گفت:

ـ برو!

چون این جوان اسب بمیدان تاخت هزاران تن از طرفین بی اختیار بهخنده در آمدند ، جثهٔ کوچك و شانههای باریك او در مقام مقایسه با هیکل کوه آسا و شانههای پهن وبرجستهٔ مرد مبارز طلب مضحك بنظر میرسید ،مرد درشت اندام نیز قهقههئی زد وباصدای رعد آسایش گفت :

ـ چه بر یعقوب پهلوان گذشته است که گربهئی را به نبرد شیری میفرستد !

جوان جنگجو اسبش راپوزه بپوزهٔ اسب او قراردادو گفت:

ـ زبان فرو بند ای طبل میان تهی وبازو بگشا !

و ناگهان نیزهٔ بلندش را را حوالهٔ سینهٔ مرد کوه پیکر کرد .

شاید طرف غافل بود ، شاید این مردحقیر را بازیچه میشمرد؛ شاید باخود اندیشیده بود که برای کشتن اوشمشیر و گرز و سنان بکار نبرد بلکه کارش را با کوفتن یك مشت گران برجمجمهٔ کوچکش بپایان برساند.ولی هرچه بود فرصت هیچ کار نیافت حتی مجال فکر کردنش نماند نیزه بسرعت تیر پیش رفت و شاید هنوز حریف متوجه حمله کردن نیزه دار کوچك اندام نشده بود که سینهٔ اورا شکافت ونیش به قلبش رساند

مرد ازپشت زین بالاجست . غریوی برآورد . دودست باطراف گشود بهعقب متمایل شد و چنان افتاد که گفتی گوشهئی از زمین

بقیه در صفحه ۵۶



فراموش کردی وعدهای را که باو دادی

تندرستی

برای تندرستی و سلامتی شما

پزشک ها پاسخ میدهد

دوشیزه صغرا کبگستانی متأسفانه امید ایران وسیله معالجه جز این صفحه که از نظرتان میگذرد ندارد مگر اینکه اشخاص را ما نزد طبیب مخصوصی یا بیمارستان معینی راهنمائی کنیم در غیر اینصورت کاری از دست ما ساخته نیست .

آقای حسین بنائی

۱ـ یك شیشه شربت اورگاتونیکوم تهیه فرمائید روزانه سه قاشق سوپخوری میل فرمائید .

۲ـ یك جعبه آمپول بکوزیم تهیه کنید و روزانه یکعدد در عضله ترزیق کنید .

آقای ع ـ نصرتی

۱ـ از قرصهای لیبریوم روزانه یکعدد قبل از خواب میل کنید .

۲ـ باید سعی کنید مسائلی که روزانه برایتان پیش میآید تحلیل کنید و بلافاصله تصمیم بگیرید .

آقای محمود

۱ـ یك وسیله تزئینی است و عملی نیست .

۲ـ البته باید عمل شود .

۳ـ خوبست ولی بهترست از قرص متانورم روزانه سه عدد استفاده کنید ضمنا روزانه موی سرتان را با صابون مارسی درم بشوئید .

۴ـ مخمر آبجو خوبست .

۵ـ من آنته پار را ترجیح میدهم !

بانو رفعت پاکزاد

۱ـ یك شیشه شربت فیزگان تهیه کنید وروزانه سه قاشق سوپخوری میل کنید .

۲ـ بدواخانه بگوئید یکصد وپنجاه گرم پماد اسید سالسیلیك تهیه کنید وروی زخمها بمالید .

چند نکته خواندنی برای اطلاع کسانی که درخانه‌شان سك یا گربه دارند

سك و گربه و خطراتی که برای سلامت شمادارند

*** بیماری «پنجه گربه» و «کیت هیداتیك» ناشی ازوجود سك ممکن است شما را تاپای مرگ ببرد**

خیلی از خانواده ها هستند که علاقه وافری به نگهداری حیواناتی چون گربه و سك در منزل دارند واغلب این خانواده‌ها بحکم تقلید از فرنگی‌ها، بحساب علاقه بحمایت از این حیوانات آنها را در منزل نگهداری می‌کنند غافل ازاینکه این حیوانات بهترین وسیله برای اشاعه بعضی بیماریها هستند .

از سك یا گربه‌ای که فرنگی ها درخانه‌یشان نگهداری میکنند از صبح تاشب مرتب مواظب وضع بهداشتشان هستند مثلا اگر حیوانی مریض شد یا احساس کسالت کرد بلافاصله او را به مطب دامپزشك می برند تا او را معالجه کند ـ سك یا گربه را روزی یکبار با صابون مخصوص در آب گرم شستشو می دهند تا کثافتی در بدنش نماند یا اینکه پشم آنرا مرتب کوتاه می کنند برس میزنند تا محلی برای ریشه حشرات موذی نباشد در عوض در خانواده‌های ایرانی دیده‌ام که سگشان غرق در کثافت است و در نهایت آزادی در همه جا حتی اطاق خواب آنها رفت و آمد می کند بیمار می شود و ابداً باو توجه نمی شود و اگر توجه بشود فقط آقا یا خانم یا دیگری او را نوازش میدهد و تصور می کنند که با این نوازش حال سك یا گربه‌شان خوب می‌شود .

گربه در اثر تماس در اثر چنگ زدن ایجاد یك بیماری ویروسی می کنند بنام بیماری پنجه گربه Cat scratch fever که یك دوره چهار روزه تب می‌آورد در ناحیه چنگ زدن یا تماس غده‌های جلدی و پوستی متورم می‌شود و همچنان باقی می‌ماند وباید آنرا با عمل جراحی خارج کرد .

سگها اغلب ناقل عامل بیماری کیت هیداتیك هستند که براحتی افراد را مبتلی می کنند این کیت یك کیسه‌ای است که در نقطه ای از بدن شروع برشد می کند و ایجاد اختلال می کند و اگر این کیسه بدرد ومایع داخل آن ببدن بریزد شخص رادچار یك شك شدید میکند و حتی تا پای مرگ می کشاند .

اینست که خانواده‌هائی که از سگ یا گربه نگهداری می کنند بهتر است اجازه ندهند که این حیوانات اقلا کثیف بمانند از آنها دقیقا نگهداری کنند و اگر واقعاً نمی‌توانند از آنها نگهداری کنند آنها را به اشخاصی بفروشند یا ببخشند که بتوانند از آنها نگهداری نمایند . و مهمتر از همه اینکه خانواده هائی که فعلا از سگ یا حیوان دیگری نگهداری نمی کنند هرگز بفکر نگهداری آنها نیافتند .

خانواده هائی که به سلامت افرادش علاقمندند هرگز نباید سگ یا گربه نگهداری کنند .

برنامه غذائی زمستانی

زمستان نزدیك است و بچه‌ها را باید فوق‌العاده در مقابل سرما مراقبت کرد و هفته گذشته در مورد مراقبتهائی که باید از نظر جلو گیری از سرما خوردگی مراعات کرد مطالبی نوشتیم این هفته درمورد مواد غذائی زمستانی خصوصاً مواد غذائی که باید بچه‌ها در زمستان بخورند صحبت میکنیم:

اولا بهتر است بدانیم سرما تغییراتی در وضع حرکت خون در پوست ایجاد میکند مثلا درهوای سرد بعلت سرما عروق پوستی شما منقبض شده و خون بداخل کشانده می‌شود احشاء پرخون می‌شوند . اگر مدت زیادی دست یا پا و یا اندامهای دیگر درمعرض کم‌خونی شدید قرار بگیرند مسلماً درسوخت و ساز آنها اختلال ایجاد می‌شود بهمین سبب بهتراست که کاری کنیم که پوشش دست و پا و سایر نقاطی که مستقیماً درمقابل هوا قرار دارند خوب باشند تا از اینراه اختلالی در کار عروق سطحی روی ندهد و بعلاوه باید کوشید که قسمت اعظم خون را در احشاء معطل نکرد معطل کردن خون در احشاء با خوردن غذاهای ثقیل میسر می‌شود مثلا سر کار غذائی میخورید که سه ساعت هضم آن طول می کشد در این صورت باندازه کافی وبمدت معینی خون در احشاء معطل می‌ماند ولی اگر غذائی بخورید که فرضا هضمش هشت ساعت طول بکشد دراین صورت مدت زیادتر وخون زیادتری دراحشاء معطل کرده‌اید ودر نتیجه خونی که باید بسطح پوست را شما دریك ناحیه دیگر معطل نگذاشته‌اید.

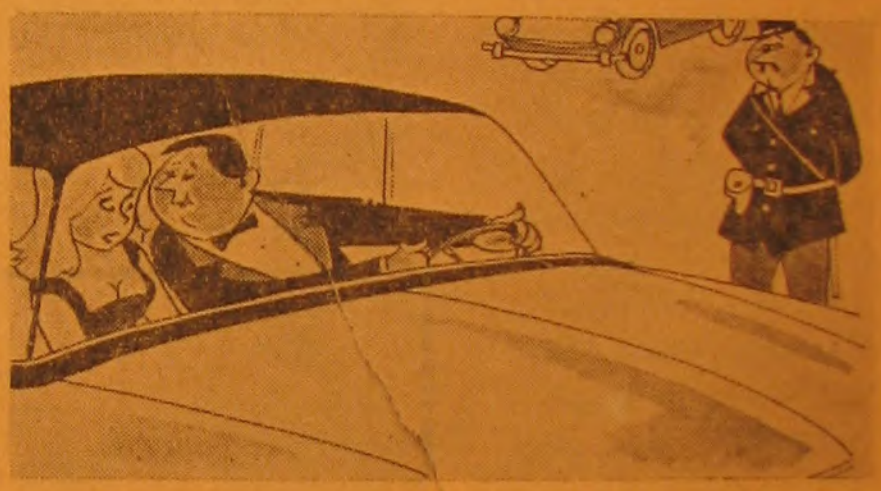
غذاهای ثقیل مثل غذاهای سرخ کرده یا غذاهائی که مواد سلولزی زیاد دارد مثل نقاله خربزه ـ هندوانه وغیره خوردن موادی چون انواع تخمه‌ها وغیره ایجاد ناراحتی می‌کنند بهمین سبب باید ازخوردن این مواد بچه‌ها را منع کرد تا دچار ابتلاء معده در فصل زمستان نشوند چون امتلاء معده در فصل زمستان اغلب همراه ناراحتی‌های دیگر می‌شود که گاه آنان را مدت زیادی از کار و زندگی می‌اندازد . فراموش نکنید رژیم زمستانی غذای ساده وسهل الهضم است خصوصا برای بچه‌ها .

یکنوع لبخند



عذر بدتر از گناه
آخ ببخشین خیال کردم کلفتمونه!

این مردها ...



آره جونی ماشینو یك کمی گنده خریدم که‌بتونیم دونفری این جلو دراز بکشیم .



لاستیکهای‌ماشین من‌جنسش ازهمون‌لاستیکهای بینه‌شماست !هیچوقت پنچر نمیشه



ای‌که برما بگذری دامنکشان
ز سر اخلاص الحمدی بخوان



بدون شرح



خانم ببخشین! نمره پای من ۴۳ است ولی امسال کفشهای خوشگل نمره۳۹مدشده‌یك‌نمره ۳۹بدین‌که به۴۳بخوره!



اجازه میفرمائین دیدن کنم ؟!

افسانهٔ هوس...



نوشته: گیتی ارجمند

ی. گنجه‌ای

راستی خودش هم نمیدانست چمیکند ومیخواهد کجابرود اگر فرنگیس این موضوع‌را بفهمدچه خواهدکرد؟

قلبش بشدت افسرده بود و فقط یاد پدر آزارش میدادازاین که درچنین قصه بد سر انجامی با او شریك‌است ! سوارتاکسی‌شد وگفت بایستگاه راه آهن برود میدانست که‌قصدش فداکاری‌است اما در یك‌مرحله حقیقی وجدی وارد شده بود کجا برود وچکار کند ؟

فرنگیس را فراموش کنند آیا زندگی‌را هم‌میتواندفراموش کند یاد حرف یکی از دوستان دوره تحصیلیش افتاد هرجا که پای زن بمیان بیاید آرامش و خوشبختی از دردیگر میرود !اما شهری‌وقتی بیاد اولین شبی که فرنگیس در اطاقش را باز کرد و بسینه او پناه‌آورد افتادبشدتی شوریده و پریشان‌شد که‌با تاسف سرش را تکان داد درایستگاه‌هم هم مدتی متحیربود هرکدام از قطارهابرای ساعات معینی آماده حرکت به مقاصد مختلفی بودند شهری با سکوت و افسردگی‌میان مردم قدم میزدعاقبت بیادش‌افتاد که در یکی از شهرهای جنوب دوستی‌دارد دوان‌دوان‌بطرف‌گیشه رفت یك بلیط خرید و بانتظار حرکت قطار ایستادعقربه رانگاه میکردو دلش‌از اضطراب‌وهیجان فشرده میشد شش سال در کشور بیگانه‌ای زندگی‌کرد اما هر گز غریب نبودو دلش برای‌هیچکس آنقدرتنگ و غمگین نشده‌بود، وقتی سوار قطار شد و قطار حرکت کرد دیگر خود رانمی‌شناخت انگارداشت همه چیز را از دست میدادگوشه نیمکت‌خزید و چشمهایش رابست .تصمیم‌داشت با کمك دوستش در آنجا کاری برای خودش‌دست وپا کندودیگر

«خلاصه»

«۸»

سالها بود محمودخان زنش را طلاق داده بود اما در این مدت هیچکدام ازدوستان و آشنایان نتوانستند اورا راضی‌کنندکه زن بگیرد تا آنکه یکروز زنی‌که بخانه‌اش برای بعضی‌کارهامیآمد ضمن جملات معنی‌داری فرنگیس رابامعرفی‌کرد وآنقدرازفرنگیس تعریف‌کردکه محمودخان بدیدنش علاقمند شد .

بنا به توصیه نرگس محمودخان بدیدن فرنگیس خانم رفت و بشدت عاشق دلخسته اوشد چون زنی بی‌حد زیبا وهنرمند بود .

چندی بعد شهری پسر محمودخان از فرنك آمد ولی بنا بدستور و اراده فرنگیس قرار شد بجای آنکه بمنزل پدرش بیایددرخانه فرنگیس زندگی کند چون اومعتقد بودوجود شهری برای‌دخترش صوفی‌خطرناکست. فرنگیس شخصاً باستقبال شهری‌بفرودگاه رفت‌چون پدرش‌مریض بود وموقعیکه او را بمنزل خودش میآورد کم‌کم حقیقت را باوفهماند و باتمام آنکه‌شهری راضی‌نبوددرمنزل فرنگیس‌ودوراز‌پدرش‌زندگی‌کندامافرنگیس‌اورامجبور کرد وگفت‌که بخاطردخترش ناچار است فاصله‌ای‌که‌فرنگیس مابین شهری وپدرش ایجادکرده بود موجب شدکه شهری بفکرآزاراو بیفتد و البته بی‌اعتنائی و نافرمانیهای اوازفرنگیس سخت این‌زن را آزارمیداد چنانکه یکبار فرنگیس دختری رادیدکه ازاطاق اوبیرون میآید باعصبانیت وارداطاق شهری شد.

شهری را از این کار ملامت کرد ولی آنچه مسلم بود قلبا حسادت و رنج عجیبی را تحمل میکرد و برای‌آن که خودش را از این رنج برهاندمحمود خان را تحریك کرد که شهری را از منزل او بیرون کند اما بعد پشیمان شد و یکشب بی خبر باطاق شهری رفت و خودش را باو واگذار کرد . روابط فرنگیس با شهری خیلی نزدیك شده بود ولی چون شهری وجدانا سخت در عذاب بود و احساس شرم از این گناه می‌کرد یك روزکه فرنگیس ناخوش بوداز غیبت او استفاده‌کرد وبسوی شهر ومقصدی نامعلوم راه‌افتاد.

برای همیشه پدر را از یاد ببرد این فراموشی را بآن ترجیح میداد که پیش‌او بماندواورارقیب خودش کند !

●

وقتی کلفت فرنگیس نامه‌را بدست محمودخان‌داد فرنگیس از شدت تب‌بیهوش بود محمود خان نامه‌را خواند نوشته‌بود،

«پدرجان‌چون‌دیدم‌ناراحتید نخواستم در این موقعیت موجب افسردگی بیشتری برایتان بشوم من اینجا نتوانستم کاری‌پیداکنم مدتها بود قصد سفر داشتم و از اینکه حضوراًنتوانستم خدمتتان برسم ودستتان رابرای‌خداحافظی ببوسم مرامی‌بخشید پسرشما بغربت و تنهائی عادت کرده این‌رادلیل بربی‌عاطفگی‌او ندانیداز‌آن گذشته دوستم قول داده برایم کار خوبی پیداکند . ازطرف من سلام به خانمها برسانید .

« کوچك‌شماشهری »

محمودخان باتأثرنامه را تا کردو گذاشت‌روی‌میزوچون‌مطمئن شد فرنگیس خوابیده از اطاق بیرون رفت . لحظه‌ای بعد صوفی برای دیدن مادر باطاق‌آمدنگاهی باطراف کرد کسی نبود نگاهی بصورت‌خسته‌و بیحال مادرانداخت تنها موقعی که میتوانست اورا براحتی نگاه کند ودر باره‌اش آزادانه بیندیشد موقعی بودکه او خواب‌باشد صوفی‌بعد نگاهی‌بمیز انداخت ویکباره متوجه نامه شد آنرابرداشت‌وشروع بخواندن‌کرد کم‌کم رنگ از صورتش میپریدو اضطراب عجیبی وجودش‌راگرفت اما نمیدانست‌برای‌چه‌مضطرب‌است نگاهی به‌بستر مادر انداخت می توانست‌چیزهائی‌را حدس‌بزنداما یارای‌بلب‌آوردنش‌راندانست هرچند که در هیچ موردی حق دخالت نداشت اما‌این‌یکی رامیدانست‌که شهری ابدا قصدسفر نداشته آنهم بطورناگهانی وبی‌اطلاع پدر پس باید این موضوع یك علت غائی داشته‌باشد همچنانکه‌نامه‌درد‌ستش بودوفکرمیکرد فرنگیس‌ازخواب بیدارشد وچشمش بصوفی افتادبا صدای‌خسته‌ای گفت،

-چکار داشتی ؟

صوفی یکمرتبه متوجه مادر گشت‌بادست‌پاچگی نامه‌را روی‌میز انداخت‌وگفت،

-هیچ .. مامان .. آمدم حالتان رابپرسم.

فرنگیس متوجه دگر گونی

حال صوفی‌شد سرش رااز روی بالش بلند کرد و با نگرانی پرسید،

ـراستش را بگو ۰۰ اینجا چکارمیکردی ؟ها ببینم آن کاغذچی بود؟۰ یالانشانم بده.

صوفی‌میدانست درمقابل‌مادر کاری‌جزاطاعت ازدستش برنمیآید ناچار نامه‌را بدست اودادو باتأثر اضافه کرد :

ـمامان ۰۰ شهری‌رفت۰ این کاغذ اوست!

فرنگیس باندازه‌ای‌پریشان وناراحت‌بود که نمیتوانست‌خودرا دربرابر دخترش کنترل کند وبا لااقل‌این‌ماجرا راازچشم او دور بدارد باعصبانیت میگفت :

ـچرا؟ ۰۰ چرامگر من‌چه کردم؟

نگاهی بصوفی انداخت وبا شرمندگی متوجه‌وجوداوشدناچار بالحن نرمی گفت:

ـتوبرو۰۰ کارت‌ندارم۰

وبروی تخت‌افتاد وبربخت‌بدخویش میگریست چنان بی‌اوزندگی‌راتنگ میدید که نمیتوانست چشم در چشم محمود خان بیندازد اما ازکجا بداند اوکجا رفته و چه جور دو باره اورابدست بیاورد؟

روزهای سختی بر فرنگیس میگذشت‌فکرشهری چنان او را مغلوب ورنجور کرده بود که‌دیگر هیچ چیز نمی‌فهمید حوصله هیچ کاری نداشت وعجب آن‌که دیگر باصوفی‌هم‌کاری نداشت‌هیچکدام‌از رفت وآمدها و کارهای اورا نمی توانست متهم تلقی‌کند بخصوص که وضع مادررا سخت برای‌کسب آزادی خویش مغتنم می‌شمر ددر حقیقت فرنگیس برای اوبمنزله قفسی بودقفسی که تاکنون این مرغ را بامهارت در خویش‌پنهان داشت واکنون‌فرتوت وقدیمی‌شده بودمیله‌هایه، سست‌آن یارای‌حفظ روح نیرومند این‌کبوتر زیبا را نداشت. کم‌کم امید برگشت‌شهری به پاس تلخ وناگواری مبدل می گشت وبدتر ازهمه‌آن که‌فرنگیس احساس میکرد ثمری از این‌عشق درنهان می‌پروردواواطمینان‌داشت که این بچه جز مال‌شهری نیست ولی محمودخان‌هنوز ازاین‌ماجرا یعنی بار داری فرنگیس خبر نداشت.

یکی ازروزهائی‌که در خانه تنهابودپستچی نامه‌ای آورد خط شهری را شناخت باعجله نامه را بازکرد اما نامه بعنوان محمود خان بودوحتی کوچکترین‌یادآوری ازنام‌خودش‌جز این تذکرنداشت که شهری‌آدرسش رادر خودنامه نامه نوشته بود و توصیه‌کرده‌بود درمورد محل اقامتش چیزی‌بهیچ کس حتی فرنگیس نگوید!! این بی‌مهری وفراموشی قلب‌آکنده‌از عشق فرنگیس را سوزاندوتصمیم گرفت نامه‌ای بشهری بنویسدواو را از این‌بدبختی بزرگ‌آگاه‌کند بعدهم نامه شهری را پاره‌کرد۰ همینطور درتنهائی مینوشت‌واشك میریخت:

«شهری جانم از این فاصله دورصدایت میکنم میخواهمت. به این فراموشی چی‌اسم بگذارم بتو سخت احتیاج دارم شهری گمان نکن فراموشی توکارسهلی است‌اگر هم باشد ازدست من برنمی‌آید تو برگردهر طوربخواهی میشوم‌حتی پارسا وعفیف‌اهرکار دوست‌بداری میکنم حتی اگربدانم‌آسایش‌تودر کنار دیگری تامین میشود این جمله را با تمام وحشتی‌که ازآن دارم ادا میکنم. آیا احساس‌گناه کردی؟شهری؟ آیا خودت را در برابرپدر مسئول‌ومقصر میدانی؟ نباید اینطور باشدمرا‌ملامت‌کن سزاوارم اگرمثل یك روسبی‌سیاه بخت نگاهم کنی‌شهری‌دوستت‌دارم این رابفهم باورت بیاید‌بخاطرت بدتر ازاین‌گناه‌هم‌قادرم‌بکنم‌دنیا راهم میتوانم‌آتش بزنم زندگی من‌پیش توچیز کوچك وبی‌ارزشی است که بازیم میدهی اما این التماسها وزاری‌هافقط بخاطرخودم نیست شهری‌برگرد اگرنه‌بخاطر من بخاطربچه‌ات !من در برابر پدرت‌آنقدر ذلیل وبدبختم که‌دیگر قدرت یك مورچه‌کوچك را هم ندارم نامه‌ات را بدست اوندادم چون از آدرسی که نوشته بودی پیدایت‌کردم‌ونمیتوانستم باسفارشی که برای پنهان‌کردن‌جایت‌کرده بودی نامه را نشان بدهم۰ دیگر نمیتوانم‌بنویسم راستی شهری‌آیا مرك من برای توچیز قانع‌کننده است‌اگر اینطور است بزندگیت ادامه بده‌گناه مرا هم ببخش‌یادت هست یکدفعه‌گفتم همه افسانه‌های دنیا ازهوس بوجود آمده وشاید قصه ما هم لازمست بعنوان‌عبرت دیگران ویا برای وقت گذرانی دهن بدهن بگردد ولی بخاطر تو من این ننك را بقیمت زندگیم می‌خرم.

«گناهم‌را ببخش»

«فرنگیس»

آن روزحالش خیلی‌بدتراز هرروزبود صوفی را صداکرد و با لحن افسرده‌ای گفت.

ـ این نامه را همین امشب بصندوق پست برسان برای‌شهری نوشتم.

وبعد برای آنکه‌صوفی‌مظنون نشود اضافه‌کرد:

ـنصیحتش کردم‌برگردد‌البته محمودخان خبرندارد‌توهم چیزی باو نگوچون‌ازدست شهری‌عصبانی

بقیه‌در صفحه۵۱

ستاره سوم



کلودیاکاردیناله‌ستاره زیبای ایتالیائی که فعلا برای‌درهم‌کوبیدن‌رقبای مشهورخود: بریژیت‌باردو و سوفیالورن با سرعت مشغول پیشروی است در این‌هفته‌یك امتیازجدید وبزرك پیداکرد وآن‌هم این بودکه‌آلبرتو موراـ ودیـا نـویسنده مشهور ایتالیائی ازو تجلیل‌کرد و اظهارتمایل‌نمودکه‌وی نقش‌اول رادرفیلم‌جدیدی که از سومین‌کتاب بزرك وی برداشته میشود بر عهده‌بگیرد.

کتاب جدید آلبرتو موراودیا « کسالت » نام دارد و قبـلا قـرار بود بریژیت‌باردو‌نقش‌قهرمان اول‌آنرا‌بازی‌کند وآلبرتو موراودیا اورانپسندید و دخترزیبای‌هموطنش را ترجیح‌داد .

باید دانست‌که فیلم های«زنی ازرم»«چوچیا را »که تاکنون با شرکت جینالولوبریجیداوسوفیا لورن از آثار آلـبرتـو موراودیا برداشته شده موفقیتهای عظیمی کسب کرده است و بطور قطع فیلم‌سوم‌نیزمورداستقبال فـراوان قرار خـواهد گرفت.

گل‌های سرخ و سپید

لاهوتی

ای دل

تو را دلبر صدا کرد، ای دل، ای‌دل
ز من بخت چها کرد، ای دل، ای دل
چه کردی تا به این دولت رسیدی؟
که در حقت دعا کرد، ای‌دل، ای‌دل؟

هو الباقی

بنام چشمه غیرت ادب پرورم جناب آقای هنرمند قائمیان ادام الله تائیده

زبان شکوه نه از دست این و آن دارم — ز بی بضاعتی خود شکوه بر زبان دارم
چرا غم دل خود را نهان کنم از دوست — مگر ز خویش چه دارم که او نهان دارم
ولی گه‌گه ز تنگ حوصلگی چون شمع — بیاد کار شب هستی از جهان دارم
ز چشم خون شود اگر دارم از زیان دارم — بمن چه چشم مروت ز دشمنان دارم
هنوز چشم بدنبال کاروان دارم — ز بیم گرده خود بیم امتحان دارم
ز بی نوائی خویش است اگر فغان دارم — تو نیز منت کار تو را بجان دارم
ز غیر خواهی خویش آنچه در گمان دارم — هنوز روی ارادت بر آستان دارم
در بهار هم اندیشه خزان دارم — همینقدر خبر از کار آسمان دارم
تا غم تو ندارم غم جهان دارم — دامی از خس و خاشاک آشیان دارم

سرود نرم سخن را، چنین ترانه نغز
بادگار ز نام قبادیان دارم ۴۰/۷/۱۰

سیمین دشت = امیری فیروزکوهی

خس و خاشاک بدریا نرسد بی‌سیلاب — سر فدای قدم راهبری باید کرد
تا نپیماید زآزادی زدن چون سرو لاف — باگره از بی‌بری در دل نمیباید گرفت

صائب

هنوز

نصرت‌الله نیکروش

نالم از درد تو ای عشق جگر سوز هنوز
در طریق تو هنوزیم نو آموز هنوز
همچو خورشید دمیدی بشب تار غمم
لیک نابرده وفا ــ سوزدم این روز هنوز
تار امید تنیدی تو بپود دل من
آرزو تار شد و دل ز تو پر سوز هنوز
عشق میهن نتوان سرسری انگاشت که آن
قبله گاهی است مرا مطمح پیروز هنوز
دوری یار و دیار است چه رنجی مشکل
هجر آن می‌زندم ناوک دلدوز هنوز
نیست یارا قلمم را که کنم توصیفت
عشق ــ آنی تو ــ همان مظهر مرموز هنوز

معلم

خسرو فرشیدورد

شمعیست گداز نده سرا پای معلم
عشقی است پراکنده به‌رگهای معلم
درراه وطن سوزدواندر ره دانش
قلب وتن وجان وهمه اجزای معلم
درظلمت گمراهی ودرتیرگی جهل
توریست فروزان دل بینای معلم
شاهان جهانگیر و وزیران جهاندار
سودند سر خود بکف پای معلم
کی بود اثر هیچ زتقوی وزدانش
هرگاه نبد دانش و تقوای معلم
کی بود بگیتی هنر و حکمت وصنعت
هرگاه نبد جان هنر زای معلم
کی بود نشانی ز ترقی و تمدن
هرگاه نبد کوشش یکتای معلم
قاضی و مهندس نبد و عالم و شاعر
هرگاه نبد درس دلارای معلم
کی بود زغوغای صنایع اثری نیز
هرگاه نبد جنبش و غوغای معلم
افسوس که با اینهمه پاکی و فضیلت
ناچیز و قلیلست مزایای معلم
افسوس که در کشور ما کس نشناسد
این مرتبهٔ عالی و والای معلم

هزار و یك علت رنگارنك برای نگرانیها و ترسهای مردم قرن.. بیستم

بیماری عجز از شادی و سرور

بیماری عجز از شادی و سرور چیست؟ راه علاج این بیماری عجیب روحی چگونه است

پیر مردها میتوانند با نشاط تر باشند

ترجمه از: علی اکبر کسمائی

در مجلسی که عده‌ای حضور دارند ! شخص بذله گوئی حرفهای مضحکی میزند وهمه را میخنداند اما اگر دقت کرده باشید ، در مقابل حرفها یا کارهای مضحك وخنده آور ، همه یکسان ویك اندازه بخنده نمیافتند .

چند نفری از فرط خنده دست روی شکم میگذارند ، چند نفر دیگر قهقهه سر میدهند ، چند نفر هم لبخند میزنند و گروهی هم هستند که اصولا نمیخندند واگر بخندند برای آنستکه از دیگران پیروی کرده باشد ....

علت چیست؟ علت آنستکه استعداد افراد در خنده و شادی متفاوت است ؛ بهمان نسبت که استعداد اشخاص برای خوشبختی فرقمی کند. حال ببینیم آیا میتوان استعداد وشادی وخوشی را پرورش داد واز راهی رفت که بسر منزل خوشبختی وسعادت رسید؟

دکتر «آلبرت ادوارد ویگام» یکی از طبیبان روحی آمریکا معتقد است که روانشناسی جدید مرضی را کشف کرد که نشریات طبی کوچکترین اشاره‌ای تاکنون بآن ننموده‌اند ، درحالیکه این یکی از کهنه‌ترین و شاید موذی ترین بیماریهاست .

در کتابها و نشریه‌های روانشناسی و معالجهٔ روحی ، گاهگاه اشاره‌ای باین بیماری شده ولی نخستین کسیکه این بیماری را تشخیص داد ، بقراط حکیم بود که اورا پدر پزشکان لقب داده‌اند .

بقراط مشاهده کرد که یونانیان باستان شاد ترین و خوشبخت ترین مردم جهان هستند ولی تعجب میکرد که در میان یك چنین ملتی ، افراد معینی هم پیدا میشوند که بدون علت ،در شادی و نشاط شرکت نمیکنند . بقراط دانست که این گروه بیمارند وبیماری آنها عجز از شادی است بدین اعتبار ، بقراط مردم جهان را بدو دسته تقسیم کرد: آنانکه قدرت شادی ونشاط دارند وآنان که ازشادی ونشاط عاجزاند .

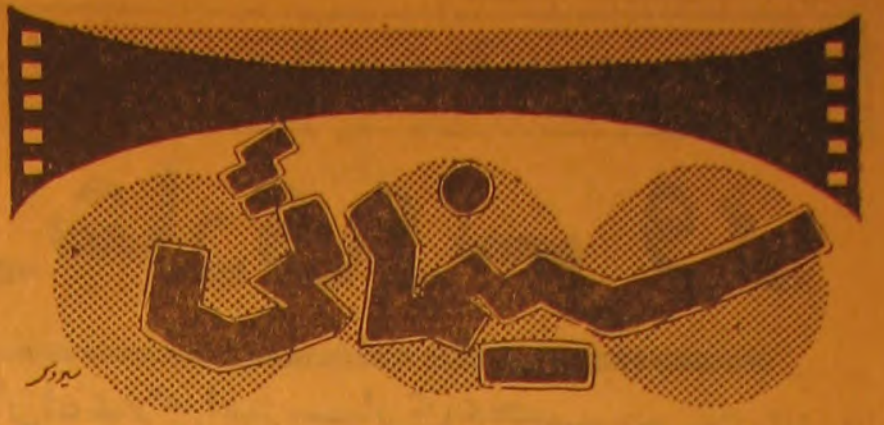
بعضی از متفکران امروز معتقدند که درین عصر تعداد مردم عاجز از شادی روز بروز بیشتر میشود زیرا این عصر ،عصر مادیاتست وهمه در پی تحصیل ثروت و جاه و جلال و رفاهیت بیشتری میشتابند درحالیکه همین حرص وشتاب موجب ازدیاد هم وغم میشود وازینروست که در جهان امروز تعداد بیماران روحی و عصبی و دیوانگان روبفزونی است و بطور کلی مردم این

بقیه در صفحه ۵۷



ممکن است برای شما هم اتفاق افتاده باشد که بدون هیچ علت معینی غمگین و افسرده خاطر شوید و حتی در برابر اسرار دوستانتان که علت ناراحتی شما را جویا میشوند از پاسخگوئی عاجز بمانید در این صورت لازم است حتماً این مقاله را بادقت مطالعه نمائید





بالاخره ردیف الفبائی ستارگان سینمای اروپائی تکمیل شد وبعداز ب ب (بریژیت باردو) وك.ك (کلودیا کاردینناله) وپ پ (پاسکال پتی) ود.د (دانیل داریو) تا م.م (میشل مورگان) فقط آ.آ اولین حرف الفبا کم بود که آنهم ببرکت فعالیت بی‌نظیر کاشفین بزرگوار سینمائی در اینهفته تکمیل شد.

بدنبال کشف آ. آ ردیف الفبای ستارگان سینمای اروپائی تکمیل شد

آ. آ یك ستاره جدید و زیبا

✡ آگات ـ آمس دختری که «فوراً» سینمای اروپا را تسخیر کرده فقط ۱۷ سال دارد



دختر زیبای افسونگری که آ.آ لقب گرفته آگات آمس نام دارد، ۱۷ ساله‌است، سابقا (لابد از ۱۳ـ ۱۴ سالگی) مدل برهنه نقاش ومانکن بوده وفعلامدل۶۲ دختر کان اروپائی‌است!

کاشف آ.آی زیبا: ایندفعه یك خانم هنرمند است که از کارگردانان‌مشهورسینمای‌فرانسه بشمار میرود: این خانم که «ژاکلین‌ـ اودری» نام‌دارد فعلا مشغول تهیه فیلمی است از آ.آ خانم .. بنام « صبحهای زود » آگات زیبا، درپانزده‌سالگی در رشته ادبیات و منطق (۱) فارغ‌ـ التحصیل شده است ولی بعد از فراغت از تحصیل بجای رفتن بدانشگاه مانکن شد و بخدمت آقای گی‌لاروش مدیست معروف درآمد. « صبحهای زود » اولین فیلمی است که با شرکت اوتهیه میشود. وخانم « ژاکلین‌اودری » اورا ازمیان ۳۶دختری که‌برای شرکت درفیلم جدید او داوطلب شده‌بودند پسندیدوحالادست‌اندر کار مشهور کردن اوست.

میفرمائید اگریك‌دخترخانم دیگررا ازمیان آن سی‌وشش نفر انتخاب میکرد، بازهمین بازی بود؟

خیرا آگات خانم علاوه‌بر اطلاعات ادبی ومنطقی صاحب‌یك سکس بسیارقوی وهنرذاتی‌هم‌بود وبهمن جهت زود توانست خودش راجاکند، اگرچه آ.آ هنوزبچه است‌وتنهاتفریح‌اودر موقع‌بیکاری آنست که بااسباب‌بازیهای پشمی (مثل شیرواسب وگربه وخرس و سك پشم‌آلو) بچه‌ها بازی‌می‌کند ولی بهرحال‌درفیلمی که‌باشرکت اوردست تهیه‌است «ژان‌بلموند» «پی‌یر براکرر» و جوان زیبای سینمای فرانسه « ژان بریالی » وبالاخره «ربرت‌حسین»هم‌شرکت دارند.

مجموع همبازیهای آ.آ در اولین فیلم او ۱۷ نفرند که مشهورترین آنها غیر از عده‌ای

بقیه درصفحه۵۶

دخمه :

تنها فیلمی که نمایش آن در پیمان اتلانتیك شمالی ممنوع شد

فیلم«دخمه»اثر آرماندگانی کارگردان فرانسوی که چندی پیش درفستیوال سینمائی ۱۹۶۱ مسکو اول شده بود، هفته گذشته «آزاد» شد واجازه نمایش آن در کشورهای عضو پیمان اتلانتیك شمالی مخصوصاً آلمان غربی صادر گردید «دخمه» بشرکت ژان نگ-رولی و هالن کریستیان بلك آلمانی از فیلمهائی است که داستان آن در اردوگاههای کار هیتلری درزمان جنگ میگذرد واز نظر نوع فیلم یك فیلم ضد آلمانی است .حتی دولت فرانسه از جهت اثری که صحنه‌های این فیلم در یادآوری دوره های اشغالی باقی میگذاشت بانمایش آن مخالف بود ولی بالاخره با آن موافقت کرد .

فیلم«دخمه» باین ترتیب تنها فیلم فرانسوی بعدازجنگ است که چگونگی نمایش آن در کمیته سیاسی پیمان اتلانتیك شمالی در حضور نمایندگان دولت مطرح گردید و بدینطریق اهمیت فوق العاده کسب کرد.

یکی از علل مخالفت دول اتلانتیك با «دخمه» نیز این بود که روسها بـآن جـائزه اول داده بودند.



خاصیت ورزشکار

یك ستاره معروف سینما با یك ورزشکار قوی هیکل ازدواج کرده بود . سه چهار ماه بعد از ازدواج خبرنگار فضولی به‌ملاقات اورفت:

ـ ببخشید خانم ازشوهر چهارم خودتان راضی هستید!

ـ البته بسیار؛ بسیار!

ـ پس حالا واقعاً خوشبختید!

ـ بقدری خوشبخت که تصمیم گرفته‌ام دیگر جز با ورزشکاران ، با اشخاص دیگری ازدواج نکنم.

سینما درچندسطر

♠ تورست بوخیولتز که در تصادف اتومبیل مجروح شده بود از بیمارستان خارج شد ولی بپرداخت دویست هزار فرانك جریمه ویك سال محرومیت از رانندگی محکوم گردید.

♠ فراگوست ویلی ستاره معروف سینما در این هفته با ادوارد باین کارگردان ازدواج کرد او سابقا زن لوپز کمپوزیتور معروف بود و لوپز خود در موقع عروسی آن دو بنفع زن سابقش شهادت داد.

فیلم«ایکن-۱۵» را خود فرانك سیناترا تهیه وکارگردانی میکند و شخصا نیز نقش اول آنرا برعهده دارد سیناترا برای تهیه یك نمونه



سینمائی ازین هواپیما هم اکنون با کمپانی ادوارد امریکائی که سازنده ایکن -۱۵ است وارد مذاکره شده است .

یك فضانورد تازه!

فرانك سیناترا به «فضا» میرود

هم اکنون فرانك سیناترا هنرپیشه معروف امریکائی مشغول تهیه فیلمی ازماجرای ساختمان هواپیمای موشکی مرموز امریکائی بنام ایکن ۱۵ است هواپیمای ایکن ۱۵ تنها هواپیمای موشکی جهان است که توسط یك هواپیمای عظیم ب ۵۷۰ در آسمان رها میشود وتا کنون توانسته است در ارتفاع ۵۰ کیلومتری زمین باسرعت ۵۸۰۰ کیلومتر در ساعت پرواز کند و فرانك سیناترا در فیلم آینده خود در نقش قهرمان این هواپیما ظاهر خواهد گردید .



کاکاسیاه‌ها شانس دارند

سامی دیویس تنها بمقابله باخطر رفت

سامی دیویس خواننده وهنرپیشه سیاهپوست امریکائی که سال قبل با مری برت ستاره موطلائی وجذاب سولدی ازدواج کرد در این هفته بامریکا برگشت تا در فیلم «پریوتو» بازی کند سامی دیویس در این فیلم نقش یك زندانی را در زندان معروف فوسوم امریکا ایفا مینماید وجالب توجه است که از هرحیث زندگی او بسناریو این فیلم شباهت دارد.

مری برت که اکنون در لندن بسر می برد، در انتظار فرزندی ازسامی دیویس میباشد ووقتی شوهرش میخواست بامریکا برود قصد داشت همراه او بامریکا برگردد، لیکن دیویس مانع شد، چون سفید پوستان امریکا سال گذشته سامی ومری برت را بجهت ازدواج با یکدیگر تهدید بقتل کرده بودند وآنها در حقیقت گریختند و باین ترتیب احتمال خطر زیادی برای آنها وجود دارد.



دریا... خروشان بود...

نوشته : جلال چوبینه

ماهتاب ، نورش‌را برصورت دریای جنوب‌می‌پاشید .چند‌ساعت بود که به بندر« گناوه » رسیده بودم وتنها ، در کنار دریای‌آرام راه میرفتم . شن‌های‌نرم ، درزیر پایم فرو میرفتند و امواج که آهسته، خودشان‌را برسینه ساحل می‌کشیدند و بر می‌گشتند درزیر نور ماه میرقصیدند به آنجا که رودخانه‌بدریا میریزد رسیده‌بودم خسته بودم و دلم‌میخواست که‌روی شن‌ها دراز بکشم و چشم‌بدریائی بدوزم که بدریاهای‌بزرگ عالم راه داشت‌وبی‌انتها بودورؤیا انگیز وزیبا بود.

دریای جنوب ، باهمه‌ثروتی که در دل نهفته دارد،با مروارید های‌درخشانش ،باصدف‌هاومرجان های پربهایش؛ مردمی‌را درکنار خویش‌پرورد که‌رنج گرسنگی آزارشان میدهد .

مردمی خونگرم‌که بر لب آب حیات ، تشنگی‌اشان می‌کشد مردمی که آواره دیارهای دور میشوند و خانه و زندگی‌را می‌گذارند و بامید یافتن غذاولباس یا طعمه‌دریا میگردندویا بسواحل دور پناه میبرند و یا همانجا ، میمانند وزندانی‌سرنوشت‌میشوند!

داشتم‌بدریا وسرنوشت‌مردمی میاندیشیدم که‌درکنارش ، زاده میشوند و بعد میمیرند و فاصله بین زادن ومردن را ، «زندگی» مینامند.

زندگی که از زندگی فقط نامی‌دارد .زندگی‌که باغم و درد همراه است ، زندگی‌که همچون شناوری در امواج‌بازوی آدمی‌را خسته میکندوبکام دریامیکشاند.

زندگی!

چندبار باصدای بلندگفتم:

زندگی!زندگی!

صدایم‌درمیان هیاهوی ملایم امواج گم‌شد ولی زبانی‌بسخن‌آمد وگفت :

ـاوه ! بازهم که از زندگی حرف‌میزنید ؟!سلام آقا !شما کجا اینجا کجا.. کی‌آمدید؟میخواستید خبربدهید چرا مرا خبرنکردید که باستقبال شما بیایم؟ درست است که ما خانه . محقری داریم ، ولی میشد که شبی را درآن‌بسر برد .. ما مردم جنوب . اگرهیچ چیز نداریم .گرمی وصفا داریم . راستی . ؟

گفت : توکجا بودی ؟ هیچ انتظارت را نداشتم که‌دراینموقع شب ، ملاقاتت کنم . من‌غریبم و بدریا روی آوردم و با امواج بگفتگو پرداختم ، تو چراخانه و زندگیت رارهاساخته‌ای و بشب زنده‌داری پرداخته‌ای ؟

گفت ، شما خودتان بمن‌یاد دادید که شب‌های ماهتاب بکنار دریا بیایم و بامواج چشم بدوزم و از هیاهوی آنها ، هزار سرو رمز بشنوم ، یادتان رفته‌که سر کلاس می‌گفتید ، من عاشق دریا هستم ؟!

من‌هم عاشق‌دریاهستم!

کسی‌که ناگهانی ،درآن‌وقت شب ،درکنارمن‌ایستاده بودوحرف میزد! «فاروق» یکی‌ازشاگردان قدیمم بود.

سالها پیش‌شاگرد من بود ، پسرکی سبز چهره بود که بیش از آنکه سن داشته باشد ، عقل داشت .سرد وگرم روزگار را بسیار چشیده بود و با همه خردی ، پدر خویش شده بود . وقتی انشاء میخواند همه اش از دریای جنوب حرف میزد ، از موج می‌گفت ، از ساحل میگفت از طوفان می‌گفت . از دریای طوفان زای آدم‌خوار سخن‌بمیان می‌آورد .از نوشته های اوخوشم می‌آمد روحش چون دریا بزرگ بودوگرمی وحرارت آفتاب‌جنوب را در قلب‌پاك خود ودراحساسات روشن خود، ذخیره داشت . . از ملاقاتش خوشحال شدم و دستش را بگرمی فشردم و بعد روی‌شن های نرم ساحل‌نشستیم . درپرتو ماهتاب ، قیافه اش را نگاه‌کردم دیدم سرد تر و پخته تر شده ، خندیدم‌وگفتم :برای‌خودت‌مردی شده ای !؟

گفت : روزگار آدم رابخیلی چیزها وادار میکند ، حتی مرد شدن !

گفتم ، پشیمانی !؟

خندید و گفت : در این‌دور و زمانه ، مردی بکار نمیخورد و مثل اینکه روزگار نامرد ها بهتر است !

از ادامه بحث آ چنانی‌خوشم نیامد ،برای‌آنکه جریان صحبت را عوض کنم پرسیدم :

ـدیگراز سواحل دریای دور ومردم آواره آن ، چیزی می‌نویسی ؟

گفت : حوصله اش را ندارم ولی هم‌اکنون‌یادم بیك‌شب‌طوفانی افتاد .شبی که دریا میغرید ،ابر میغرید ، رعد برابر تازیانه‌میزد و ازجای تازیانه اش‌برق‌میجهید. ابر فریاد میکرد و صدایش را بگوش ما میرساند که در ساحل انتظارمی‌کشیدیم .. انتظار یك کشتی ، یك کشتی پر از آدم.. پر از آدم هایی که خانه و زن و زندگی محقر خودرا گذاشته بودند و برای یك لقمه‌نان وچند تومان پول،رفته بودند تانوکری بیگانگان رابکنند وعرق‌بریزند و آب شور بخورند و برای زنده بودن پول جمع کنند .. ما در ساحل انتظار آن آدم ها رامی‌کشیدیم ..

مردم‌گناوه میدانستند که آنشب کشتی مسافر بری کوچکی در نزدیك ساحل لنگرخواهدانداخت از یکساعت بغروب زنان بانتظار شوهران خود ، مادران بانتظارفرزندان‌سفرکرده خود و «صدف » بانتظار نامزد خود ، برلب دریا جمع شده بودند و در حالی که‌با دست به جلو چشم آفتاب گیر می انداختند ، چشم بافق میدوختند‌تا ازدور شاهد نمودارشدن‌کشتی باشند .

صدف ... ؟ دختری ازدختران سیه چرده و چشم سیاه‌بندر بود ..



شاید ربع ساعت طول نکشید که بادی تند بر خاست و ابرها را بر صورت آسمان آبی نشاند ...

صدف گفت : پسر ! (بمن گفت) فکر میکنی تا کشتی بیاید طوفان شروع خواهد شد ؟

مـن سرم را بـالا آوردم و بـه آسمان نگاه کـردم و گفتم : معلوم نیست که کی این دیوانـه زنجیر پاره کند . . . صدف گفت: این ابرها مرا می ترساند !

من هم فکر کردم که می ترسم، بادی تند که برخاسته بود ، امواج را بغرش واداشته بـود ، و نیز آسمان از ابر پوشیده بود و چند لحظه نگذشت که رعد غرید :افق شکاف برداشت و نور از شکافش بیرون دمید ، برق خط هائی بر پیشانی افق رسم کرد ، یك قطره بـاران روی دستم افتاد ، یکـی دو تـا ، سه تـا ، چهـار تـا درحقیقت طوفان آغاز شده بود..

قطره‌های باران بشدت فرو میریخت، گروهی فرار کردند و عده‌ای که نمیخواستند ساحل را ترك گویند؛ درزیرضربات شلاق باران سیل آسا مقاومت میکردند آب ازسروروبشان میریخت، هوا اندکی سرد بود . صدف میلرزید موهای خیس شده اش؛ روی صورتش ریخته بودند وچسبیده بودند ازدو چشم سیاهش، نوری بر میخاست که نگرانی همراه داشت میدانستم که درآنساعت نگران کسی است که درکشتی نشسته و اکنون؛ در نزدیکی ساحل گرفتار طوفان بلا گشته است !

دوسال پیش، نامزدشده بود نامزدش جوانی برازنده و زیبا بود. محبوب دختران گناوه بود ولی ازمیان همه عاشقان؛ صدف را پسندید و نامزد کرد...

اوهم مثل دیگر جوانان بندر می بایست جان بکند، زحمت بکشد، بدریا برود؛ با امواج دست و پنجه نرم کند، ماهی بگیرد و یا بصید مروارید بپردازد و بـا اینهمه ، پیوسته گرسنه باشد ..

یکروز که دست خالی از دریا باز گشته بود : بصدف گفته بود :

- میخواهم بروم ! میخواهم بروم و برای دیگران کار کنم.. آنطرف دریا ، پول زیادتر است تا کی میتوان اینجا ماند و گرسنه بود. چندماه میروم و بعد بادست پر برمیگردم .

چندروز بعد؛ او، با یك کشتی کوچك گناوه را ترك گفت ، در حالیکه میدید صدف در کنار دریا طوفانـی در دل دارد و اشکـش جاریست، اماچه میتوانست بکند؛

آیا برای عروسی بـا صدف پول نمیخواست رفت پول بیاورد تا با صدف عروسی کند .

آنشب که طوفان بـر دریا حاکم بود؛ نامزد صدف، از سفر دریا برمیگشت..

همه آنها که درزیر باران، چشم بافق سیاه و دریای دیوانه و وحشی دوخته بودند ، انتظار مرد وفرزندی را می کشیدند که باید برگردد و پول وجامه‌ای بهمراه آورد آنها که درکشتی بودند ، همه نان آور خانواده خـویش بودند ...!

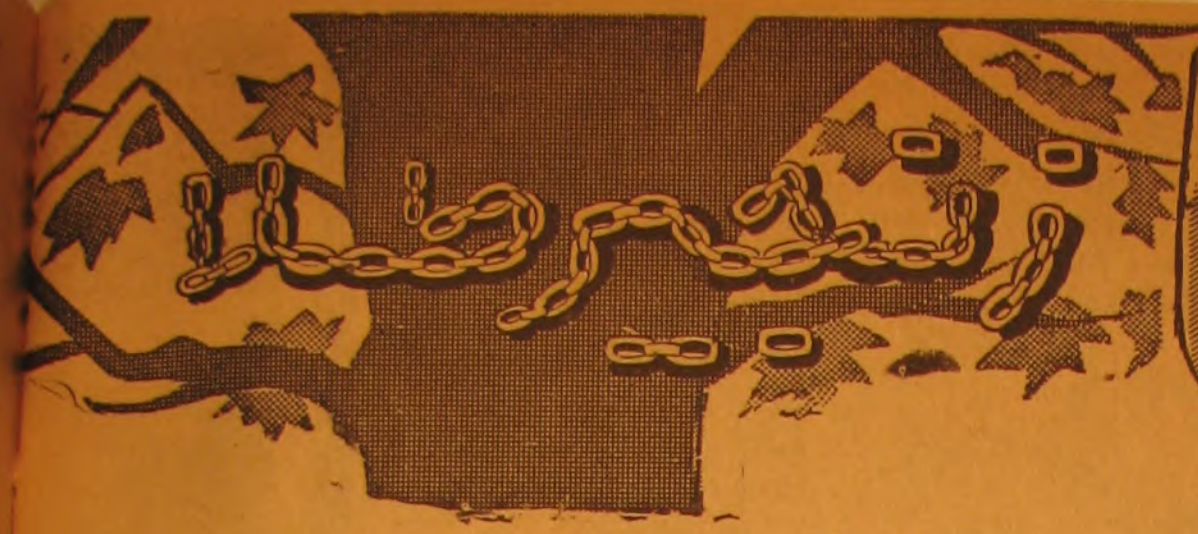
نفس‌ها درسینه حبس بود، کسی چیزی نمیگفت واگر میگفت صدای رعد و غرش طوفان نمیگذاشت که فریاد و صدایش بجائی برسد.

نـاگهان از دور ، از دور

بقیه در صفحه ۵۰

هنوز هم هست ولی مثل گل خـزان زده ! پژمرده گشته و چون مرغ زبان بریده ، خاموش نشسته است . . . اسمش « صدف » بود. اسم آن چیزیکه دریای جنوب ازآن پر است . . . اسم چیزیکه درکنارش مـردم گرسنگی میخورند . . . آنشب ، صدف هم درکنار ساحل بودویادم است که من نزدیك او نشسته بودم و باماسه‌های نرم بازی میکردم و هر آن دیده بدریا میدوختم تا به بینم نقطه سیاهی بر پیشانی افق سرخ رنگی کـه بـر بـالای آن نشسته است ، هویدا میگردد یـا نه ؟ !

آفتاب غروب کرده بـود و افق سرخ شده بود ولی چندپاره ابر بزرگ و سیاه ، بر رخسار سرخ آن چیده بود . ایـن ابرهـا دم بدم بیشتر شدند ، از افق جدا گشتند و تند تند بالا آمدند و





گفتم:

ـ نمیتوانم در این‌موردقول بدهم.

ـ چرا ... مگر رباب خانم نمیخواست یکی ازما دونفر را نابودکند؛ مگر اونبود که مرا تحریك کرده بود تا ترا بکشم؛

گفتم:

ـ حق‌با توست.

وبعد افزودم:

ـ من‌نمیتوانم دست بجنایت بزنم. نباید اورا بکشیم.

احمد که‌طبعا لجوج‌وانتقامجو بود گفت:

ـ چرا، چرا نمی‌خواهی‌او را بکشیم،چرا میترسی؛

گفتم:

ـ احمد، من بتوبارها ثابت کرده‌ام که ترس برایم مفهومی ندارد همین‌نیمساعت‌قبل‌برودخانه پریدیم اگر میترسیدم دست باین مبارزه نمیزدم. تو خوب فکرکن اگر او را بکشیم‌گیرمیفتیم

ـ نه، ممکن نیست، ماجرا را بهیچکس نمیگوئیم.

گفتم:

ـ واقعا که‌توبچه هستی‌دختر اومحبوبه ما را میشناسد ومسلما بمامورین پلیس میگوید که ما بخانه‌آنها رفت وآمدداشتیم. آن وقت هردو دستگیر میشویم.

احمد گفت:

ـ ولو اینکه ما را دستگیر کنند بازهم چیزی‌نمی‌گوئیم.

گفتم:

ـ خیال میکنی.، بالاخره‌از ما اعتراف میگیرند، بعدمثل آن مردقاتل‌که بدارش زدند هردوی ما نیزبالای دار میرقصیم.

گفت:

ـ انگار تو عوض شده‌ای، مثل‌آقا معلم‌حرف میزنی وفلسفه میبافی

من گفتم:

ـ احمد، از اینکه‌ترا ازمرك حتمی‌نجات دادم منتی‌برگردن‌تو نمی‌نهم.اما ازتویك خواهش‌دارم

گفت:

ـ چیه !

گفتم :

ـمزاحم اونشویم .اصلاولش کنیم .

خندیدوگفت :

ـ این‌خواهش‌را نکن ...

میکنیم که بگوید چرا میخواست یکی ازما دونفرنابود شود .. بعد اورا تیغ میزنیم ، گوش‌بده‌هرروز میتوانیم‌یکی دوتومان از او پول بگیریم.

گفتم ،

ـ نمیده‌د بچه که‌نیست.

گفت:

ـتوکار نداشته باش ..من‌هر روز حد اقل دو تومان او را تیغ خواهم‌زد ،آنوقت با هم بسینما و

نوشتیم که :

« ۳۳ »

«محبوبه» دختر همسایه برای‌بردن آب وارد خانه ما شد ، اندام هوس‌انگیز و ساقهای خوش‌تراشش آتش هوس را در دلم شعله‌ور ساخت و با استفاده از اینکه کسی در خانه‌مان نبود برای اولین بار دختری راکه کسی جزمحبوبه نبود بوسیدم .

رباب خانم مادرمحبوبه که در همسایگی ما بود از زمانی که بچه بودم بمن علاقه‌مند بود گاه و بیگاه که بخانه آنها میرفتم مرادرگوشه های خلوت درآغوش میکشید و میبوسید ، این علاقه او بمن همچنان ادامه‌داشت و یکروز که از خانه بیرون رفتم در کوچه مرا دید و از من دعوت کرد که بخانه‌شان بروم ، من و رباب خانم بخانه آنها رفتیم و در خانه را از داخل برویم بست ، و باهم ببازی وشوخی پرداختیم ، در همین‌وقت محبوبه بخانه آمد و گفت که توی کوچه « حسن شیشکی » که یکی از بچه‌های شیطان محله ما بود او را وشگون گرفته من از شنیدن این حرف ناراحت شدم و بکوچه رفتم تا حسن را ادب کنم . با حسن شیشکی دعوایمان شد که هردو زخمی شدیم پس از اینکه ما را جدا کردند من بخانه رباب خانم رفتم او بعنوان شستن سرو صورتم لخت شد و با هم وارد استخر شدیم و یکدیگر را در آغوش هم میفشردیم که محبوبه هم بما ملحق شد پس از آب تنی‌از استخر بیرون آمدیم و من خداحافظی کردم بطرف خانه‌خود رهسپار شدم . فردای آن‌روز پس ازاینکه بخانه آمدیم مریم را توی کوچه دیدم و بااو قرار گذاشتیم و به باغ حاج‌قاسم رفتیم پس از ساعتی گردش‌در آنجا بادو نفراز اوباش‌روبروشدیم .

آن دونفربزوربمریم تجاوزکردند وگریختند وباغبان مرا با مریم بکلانتری برد درکلانتری ازپدرم ضامن‌گرفتند ومرا تا دستگیری متجاوزین آزادکردند. من واحمد توانستیم‌آن دوجنایتکاررا پیدا ودستگیر کنیم وتحویل کلانتری بدهیم . یکروز پس‌ازاینکه‌من‌واحمدبخانه رباب خانم رفتیم احمدبر اثربی‌مهری که‌ازاودیده‌بود بمن گفت که‌رباب خانم‌راخواهم‌کشت‌من ضمن‌نصیحت او بخانه رباب خانم رفتم وپس‌از چندساعتی که‌من درآنجابودم احمدهم‌بآنجا آمد ومن‌ازترس‌بخود لرزیدم . احمد وارد حیاط شد وپس ازصحبت‌بارباب خانم باهم به اطاق رفتند و دررا از پشت بستند من از سوراخ‌کلید در منظره‌ای رادرداخل اطاق دیدم‌که برخود لرزیدم اوبارباب خانم مشغول‌عیش بود ومن‌هم وارد اطاق شدم‌وبااحمدگلاویزشدیم، پس ازاینکه رباب خانم مارا ازیکدیگرجداکرد آشتی‌کردیم وخانه رباب خانم‌رابقصد سینما ترك‌کردیم .

یکروزمن واحمدکه روابطمان تیره شده بودقرارگذاشتیم‌که بخاطر زورآزمائی برودخانه خارج شهربرویم وشناکنیم و این توطئه‌ای بود که رباب خانم برای نابودکردن یکی ازما دونفر چیده بود، من و احمد به رودخانه افتادیم و احمد غرق شد. ومن بکك دونفر راهگذرتوانستم احمد رانجات بدهیم احمد پس ازنجات اززرودخانه بقصد قتل رباب خانم مرابا خود برد .

گردش میرویم؟ خوب!
گفتم:
ـ این فکر بدنیست.
آندو دهاتی پشت سر الاغها میآمدند و مرتب صدایشان بلند بود.
ـ حین.. چوش!
با سیخکی که هر کدام بدست داشتند به کپل الاغها فرومیبردند من در آنوقت باخود اندیشیدم:
ـ واقعا این حیوانات چه گناهی مرتکب شده‌اند که بدست انسانها گرفتار شده و دائماً رنج و عذاب می‌کشند؟
بعد بیادم افتاد که انسانها چطور گوسفندهای زبان بسته را سر میبرند. مرغها وخروسهارا می‌کشند و گوشت آنها رامیخورند چرا اینکاررا می‌کنند؟
بعدها که بزرگ شدم باین سئوالات بچگانه پیش خودم پاسخهای منطقی و مستدل داشتم و با خود می‌گفتم:
ـ هر قوی ضعیف‌تر از خود را می‌کشد و ازبین‌میبرد. اگر گاو و گوسفند نیز مثل شیر وببر وپلنگ قوی و نیرومند بود هرگز انسان جرئت نمی‌کرد گوشتش‌را بخورد... این یك قانون کلی در طبیعت است. که بقول معروف برای بقاء بایستی ازاین قانون ولو اینکه هرقدر خشن و بیرحمانه باشد پیروی کرد.. وبعد هم در کتابهای درسی باین نکات برخوردم

فکر کردم آن مرددهاتی که با سیخك بجان الاغ میفتد احساسات وعواطف ناقص دارد.. وهمینطور است سایرین که حیوانات‌را آزار میدهند ویا گوشتخواری می‌کنند.. البته این فلسفه در دنیای امروز طرفدارانی دارد.. ومن خودنیز پای‌بند آن شده‌ام.. ولی با این وصف مهم نیست. بالاخره موجودی که بدنیا میآید ازبین میرود.. حال بدست یك موجود دیگر و یا بطور طبیعی فرق نمی کند.

اوه ـ بیخودی حاشیه رفتم قرار بود من قصه عجیب وقریب خودم وبچه‌های محل رابنویسم.. خوب حالا که دیر نشده.

● ● ●

بالاخره ما بشهر رسیدیم ـ هردوازالاغ پیاده‌شده وپس‌ازتشکر ازآندودهاتی‌راه محله خودراپیش گرفتیم داشتیم از محله‌ای که با بچه‌های محل ما دشمن بودند رد می‌شدیم که ناگهان مثل معمول سروکله چندتا بچه از بچه های دشمن پیدا شد.



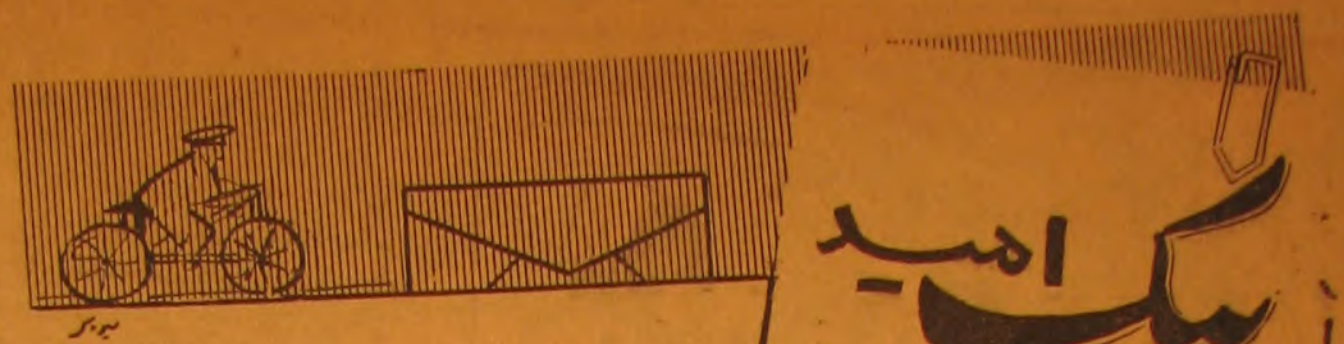
اگه نگه‌داری آتش میکنم!

یکی از آنها مرابدیگران نشان داد وگفت:
نگاه کنید: این فسقلی‌چند روز قبل دختری را بباغ حاج قاسم برده بود. بعددو نفر سر رسیدند ودختره‌را... بله‌دیگه سایر بچه‌ها خندیدند، من تعجب کردم که چطور آنها نیزاز این ماجرای وحشتناك خبردار شده‌اند. دادزدم:
خفه‌شو پدرسوخته!
اوچند فحش نثار من کرد
احمدگفت:
تنتون میخاره نه؟
آنها دسته جمعی بطرف ما آمدند، فکرمیکنم‌پنج‌یاشش‌نفر بودندما نیز آماده شدیم. وقتی آنها نزدیك شدند احمدگفت:
ـ اگه مردین تك‌تك‌بیائین!
یکی ازآنها که هیکل‌درشتی داشت گفت:
ـ خیلی خب!
هیکل و قیافه‌او نشان‌میداد که تازه شروع‌بورزش‌کرده است، راستی تا یادم نرفته بدنیست مطلب جالبی را توضیح بدهم، من واحمدنیز چندبار بزورخانه رفته بودیم، دلمان‌میخواست هر دو پهلوان شویم ولی مارا به‌گود راه ندادند وگفتند: خیلی بچه هستید... وقتی که‌سه‌سال بزرگتر شدید بیائید.
بهرحال آن‌پسر درشت‌اندام جلوآمده گفت:
ـ بیا.. بیا دیگه..
احمدکتش را درآوردوبمن گفت:
ـ نگهدار...
آن‌پسرنیز کتش‌را درآورد.
احمد بیخ گوش من گفت:
ـ این پدر سوخته‌ها ممکن است دسته‌جمعی حمله‌کنند. مواظب باش. چاقو همراهت است؟
گفتم:
ـ فکرش‌را نکن... میخواهی من باهاش کشتی‌بگیرم.
گفت:
ـ نه بابا مگه سگ‌کیه..
بچه‌های آن محل دورزدند دور زدند و در اینحال فریاد کشیدند:
ـ آی جانمی باقر... ببینم چکار میکنی!
آن پسر که موسوم به«باقر» بود گفت:
ـ کشتی بگیریم؟
احمد با جسارت‌وخونسردی گفت:
ـ هرچی دلت بخواد..
آندو مانندو خروس‌جنگی سه‌چهار بار دورزدند و بعددست بیقه شدند، احمد دستهایش را دور کمر او حلقه زدو فشار وارد آورد و باقر هم دستش‌را بگردن او آویخت.. چهار- پنج‌پسران دیگر نیز هی داد میزدند.
ـ جانمی‌باقر... زنده‌باد بچه محل خودمان..
در اینوقت یکی دو پسردیگر بآن جمع اضافه شدند، احمد و باقر که داشتند کشتی می‌گرفتند من ناگهان دیدم یکی‌ازبچه ها از پشت‌سرمشتی به‌احمد زد من‌فریاد کشیدم:
ـ برو کنار...

بقیه‌در صفحه ۶۳



بدون‌شرح



پیک امید

آقای محمد قدکساز

۱ ـ عارف شاعر و در قید حیات نیست .

۲ ـ عکسی که خواسته بودید انشاءالله در آتیه نزدیکی چاپ خواهیم کرد .

آقای عبدالحسین نصرتی

۱ ـ همکاری خوانندگان وعلاقمندان امید ایران‌راصمیمانه می‌پذیریم .

۲ ـ آقای صفی‌پور دراین مورد اقداماتی کرده‌اند که انشاءالله به‌نتیجه خواهدرسید

۳ـ دویست‌وچهل دبیرستان که جمعاً نزدیک پانزده هزار نفر در آنها درس میخوانند .

آقای محمد علی بهروی

۱ ـ مخترع‌تلفن گراهام‌بل بود .

۲ ـ اداره رادیو

آقای فریدون قاسمی دارستانی

نامه‌ٔ سرکاررسید قبلاازشما نامه‌ای دریافت‌نداشته بودیم .

آقای احمدی

نامه سرکار رسید به آقای صفی‌پور دادیم

آقای تقی آصفی

۱ ـ متاسفانه‌تابحال‌نامه‌ای ازسرکار نداشته‌ایم

۲ ـ خوشبختانه هیچکدام از این‌اوصاف باینمرد نمی‌چسبد

۳ ـ فقط یکی

آقای محمد رضا ـ گلاب

نامه سرکار واصل شد

آقای منوچهر امامی

نامه سرکار رسید به مسئول صفحه‌مربوطه دادیم.

آقای‌واقف گیلانی ـ رشت

ازاین نوع جریانات دراین کشور بسیار است نباید زیاد هم دلگیر باشید

آقای باقرپورباقر ـ خوی

دوست عزیز مقدار زیادی‌از این‌ناراحتی برگردن خودشماست سرکار اگر پولی که میفرستید حواله بانکی باشد همیشه قبضش در جیبتان می ماند و هر وقت خواستید می‌توانید دنبال پولتان بروید ولی اگر تمبر فرضاً فرستادید ازکجا که‌رنود درست بمجله امیدایران برسانندمیدانید آقای محترم یکمقدار زیادی هم اداره پستخانه مبارکه درامرنامه ها مقصرست‌همه تقصیرها بگردن ما نیست ما اگر نامه‌ای برایمان برسد بلافاصله‌بآن جواب‌خواهیم داد .

آقای قاری‌زاده ـ سبزوار

نامه سرکار واصل شدبه‌آقای فشنگچی دادیم

آقای حسین‌رئیسی‌ـشیراز

۱ـانشاءالله در شهر زیبای شیراز هم فرستنده تلویزیون شروع بکار خواهد کردمنتها باید کمی حوصله بخرج داد

۲ ـ تا اردیبهشت سال ۴۱ راه بین طهران ـ شیراز اسفالت خواهد شد .

آقای بیژن حالتی‌ـمراغه

شعرشمارا به‌آقای کلانتری مسئول صفحه ادبی دادیم که‌دربارهٔ آن اظهارنظر کنند .

آقای محمد حسن کاظمی زاهدان

انسان اگرمطلبی‌رامیخواند نبایدعین عباراتی که خوانده بیادش بماند بلکه باید منظور نویسنده‌را درک‌نماید. درک‌منظور موجب می‌شود که‌آن مطلب در خاطرانسان بماند.

موقعی‌که انسان مطلبی را می‌خواهد بخاطر بسپارد باید فکرش تنها متوجه یاد گرفتن و آموختن‌آن مطلب‌باشدتابسادگی آن‌مطلب درذهن‌جای‌گیرد.

آقای سیدمحمد زرین‌نگار

۱ـ مطالبی که‌فرستاده‌بودید مطالعه‌کردیم بی‌نهایت‌متاثرشدیم ولی این‌تاثر بخاطر این نیست که‌وضع‌ماتهرانیهاازشماسیستانیها بهترست بلکه‌بخاطراینست که‌همه دردهای‌مشترکی داریم ولی‌جز اظهارتاسف چه‌میتوان کرد؟

۲ـ آدرس‌آقای صادق‌چوبك تهران‌ـ قلهك‌ـ دروس ـ خیابان تدین است.

آقای بهمن ـ ث

۱ـکاروسپاسگزارست .

۲ـ قوه عقل

۳ و ٤ در اینمورد عجله نفرمائید.

۵ ـ در اینمورد با سردبیر مجله‌صحبت خواهم‌کرد.

۶ ـ ما چندان موافق به خبرنگاری افتخاری نیستیم

آقای حسن وانگهی

۱ـ علت مخالفت آنها را دریافته وبادلیل موجهی موافقت آنهاراجلب نمائید

۲ـ تقصیرازپستخانه مبارکه

این خانمها وآقایان برای مانامه‌فرستاده‌اند:

آقای عبدالساره محمدیان ، آقای فیروز آریان ، آقای محمدمحمدی‌نوری ، محمدحسن‌حاجمرادخانی، آقای‌ابوالقاسم طاهرپرور ، غفور حسینی‌زاده ، آقای فتح‌الله صمدی ، آقای قاسم پروانه و یدالله‌پورمحمد ، آقای‌کریم حکیم آذری ، آقای حسینعلی‌قلی‌پور ، آقای‌منوچهرایاتی ، آقای‌قدرت‌الله‌روزبهانی آقای سیاوش بهمن ، آقای‌احمداحمدی ، آقای ماشاءالله‌نوشی آقای منصور نوبری .

آنها که شعر فرستادند

آقای‌عباس‌رجبی

شعر « فغان » شما بسیار سست و ناقص است و« آغوشم » را با «درویشم» نمیتوان همقافیه کرد .

ساری‌ـ آقای‌اسفندیار زرگوب

همانطورکه شماره‌قبل‌درجواب دو تن از دوستانتان نوشتم شعرهای ارسالی شما بحد چاپ درصفحه‌گلهای مروارید نرسیده‌و شعر اخیرتان‌هم‌که بنام «سوگند» بودرسید که نسبت به شعرهای قبلی بهتر بود، اما باید بعرض‌برسانم‌که‌این‌شعرمنهای«تصحیحی» که شما درآن‌کرده بودید قبلا یعنی سالها پیش‌بنام‌دیگران چاپ شده که امید است منبعد زحمت این‌کاررا هم بخود ندهید .سعی‌کنید خودتان‌آثار بهتری برای چاپ بفرستید .دو بیتی (خورشید) شمارا هم این‌هفته‌در(صفحه شما)چاپ‌کردیم .

اهواز آقای شجاعی‌فر

شعر ((تشنه‌وصل)) شما رسید که نوید استعداد‌شمارامیدهد انتظارداریم آثار بهتر وقابل‌چاپ برایمان‌بفرستید تاباکمال میل‌چاپ‌شود.

است .

دوشیزگان گیتی جلالی ، فیروزه احمدی و مهری خلج

عکس خانم روحبخش هم بموقع چاپ‌خواهد شدآخرایشان مدت‌مدیدی‌است‌که دست‌ازفعالیت هنری کشیده‌اند هروقت صحبت از گذشته‌ها بمیان آید عکس ایشانهم چاپ‌خواهدشد

آقای جعفردیلمی‌پور

ما گاهی حق داریم که با خوانندگانمان بزبان شوخی صحبت‌کنیم ولی هیچوقت‌آنها را مسخره‌نمیکنیم



زلف پرتاب

خدایا زلف پر تاب آفریدی
رخی همرنك مهتاب آفریدی؟
ولی مهر و وفا اندر دل او
چرا کمیاب ، کمیاب آفریدی ؟

ب ـ محلاتی

چندضرب‌المثل انگلیسی

۱ـ درقول‌دادن آهسته‌باش
ولی درانجام آن‌تسریع‌کن
۲ ــ ازکناررفتن بهتر است
تادرچاله افتادن
۳ ـ بیشام‌خفتن‌بهتر است
از درقرض‌فرورفتن
۴ ـ چومیدانستی‌که افتادن
بناچار ـ نبایستی‌چنین بالانشستن

ف ـ غلامحسین ـ ارض‌پیما

یك قصه خیلی‌کوتاه

زمانی که‌او درنزدیکی‌منزل مااقامت داشت بایك نگاه عاشق بیقرارش شدم. اما اوکه از عشق من خبری‌نداشت .

شنیدم برای مدت طولانی‌به مسافرت رفته..امامن دلخسته‌آنی ازیاد نمی‌بردمش شب و روز در انتظارش اشك میریزم هر موقع پستچی زنك میزند ، چون‌مرغی سبکبال خود را باومیرسانم ولی وقتی نامه کسی دیگر را بدستم میدهدازفرط‌ناراحتی قصدانتحار میکنم .

بایاس ونومیدی باطاق خود برمیگردم وباخود میگویم،

« ای‌عاشق احمق‌مگراوترا میشناسد ؟»

طوسی ـ ابوالقاسم‌زاده

هوای دل

دلم داره هوای روی ماهت
هوای اون دو چشمون سیاهت
تو رو پنهون کنی شاید ز خجلت
بیا دیگر که بخشیدم گناهت

نسرین ـ باقرزاده

«خورشید»

افق‌خونین وخورشید مسته‌مسته
ز راه دور آمد خسته خسته
نمیدانم چرا در بسترخون
بدریا با دل خندون نشسته

ساری ـ اسفندیارزرکوب

دوشیزه بنفشه ــ ش یادمرحوم‌جوادفاضل‌قطعه‌ای سروده‌اند که چند بیت ازآنرا بنظرشما میرسانیم

گلی پرپر شد و از دست ما رفت
نهال آرزو از دست ما رفت
چو « شعله» زد بجان آتش خدایا
امید این دل شیدای ما رفت
دگر «مهتاب»و«عشق‌واشك»توکو؟
تو رفتی قلب ما با یاد تو رفت

کاروان و مهتاب ...



عکس از: اسپرت فیلم

دوستانی که دراین هفته برای ما شعر ـ داستان ـ عکس ومطلب فرستاده‌اند .

آقایان منوچهرشفیانی ـ محمدحسینی ـ دوشیزه‌پروانه مدیر حضوری م ـ خ ـ (کبری) ـ جعفر فلاحتی عباس سهرابی ـ احمد خاکساریان (تنها) ناجی علیمی زاده ـ کیوان شیشوی ـ منصور نورانی ـ محمود سجادی ـ هوشنگ ـ ج ـ دوشیزه‌پروین صداقت نژاد خانم یاآقای س ـ ر

بدرود ...

نه نوری شدی‌در شب‌قیرگونم
نه ناری‌که جان‌وتنم‌رابسوزی
تو شمعی‌شدی درشبستان‌شاعر
کاسوزانی‌اش‌درغمی،چندروزی
مرابا نورازی‌اگربود بگذشت
نبودی مرا اختر دلفروزی

اشراق





آنها دو کبوتر بودند و او ...

زن و زندگی و زن و عشق، دو آدمیزاد متمایز هستند. دختران ناگزیر ندیکی از این دو باشند ولی بعقیده شما کدامیك؟



نوشته لیدی گنجوی

زندگی او همان بود که همه دختران طبقه او داشتند. و رویای او مثل تمام آنها از یك مشت چیزهای بی اساس تشکیل میشد، اما علاوه بر اینها، دائم قیافه یکمرد... یك مرد بلندقد، استخوانی، با چشمهای سیاه، گونه‌های برجسته و ابروهای پرپشت، جلوی نظرش بود، بهر جا نگاه میکرد، بهرجا میرفت اینمرد را میدید. پشت پنجره، توی خیابان، همه جا. حتی قاطی دود سیگار و نوك انگشتهای دستش این مرد باو نگاه می کرد. انگار سراسر زندگیش تحت مراقبت و کنجکاری او که وجود خارجی نداشت میگذشت. زندگی ظاهرا برای این دختر همه‌اش هوسبازی و تفریح و سرگرمی بود، سیگار می کشید، بی‌مها با مشروب میخورد، بکلوب‌های شبانه میرفت و دوست داشت جوانها را، مرد ها را و بالاخره همه کس را با نگاه‌هایش با حرکات توچشم خودش اسیر کند اما در باطن آدم دیگری بود همیشه خود را بدبخت و تنها حس میکرد دائم یك چیز در زندگیش خالی بود و آزارش میداد، دنبال چیزی می - گشت که بنظر خودش هم پوشیده از ابهام بود، فقط یك جمله از کتابها حفظ کرده بود و همیشه با خود میخواند:

«شنهای رود هوس و تمایلات زندگی آدم بی‌حدود است، خیلی بلاها آدم در زندگی بسرش میآید و خودش مسبب تمام آنهاست، منتها نمی‌فهمد یا وقتی به‌ریشه پنهانی آنها پی میبرد که دیگر کار از کار گذشته است»

هر روز این جملات صدها بار در فکرش تکرار می‌شد اما گوئی شعر بی‌سروته‌ی بود.

این قیافه لعنتی هم مثل خوره بجانش افتاده بود، دقیقه‌ای راحتش نمی گذاشت انگار دستهای سنگین این مرد را روی شانه‌هایش حس میکرد و قیافه کشیده و پیشانی بلند و چشمهای درشت و نافذش را از پشت شیشه کدری در مقابلش می- دید گاهی بطرف پنجره اطاق می‌دوید پرده‌ها را کنار میزد و با نگاه جستجو کننده‌اش تا روی شیروانیهای سپید و عمارات کوچك دنبال مرد میدوید اما بازجس می- کرد که مرد باهمان قد کشیده و بلندش با همان هیکل استخوانی و چشمهای سیاه و ابروهای پرپشت گوشه اطاق ایستاده و زل زل باو نگاه میکند.

این قایم موشك بازی دیگر برایش یکنوع سرگرمی شده بود. شبها یکمرتبه از خواب میپرید و تنش به مور مور میافتاد. فکر می کرد لحظه‌ای قبل دستی لختی- های بدنش را نوازش کرده است و در همان حال در خیال خود آن مرد قدبلند را میدید و از گرمی بستر نرم، لذت مطبوع و رویا انگیزی باو دست میداد زندگی دختر بهمین نحو می گذشت.

«نیلو» مدتی بود که برای تحصیل در پاریس زندگی میکرد. در ماه مبلغی از تهران برایش میرسید. منتها وقتی این پول را با مخارجی که در پاریس داشت روبروی هم میگذاشت تازه متوجه می‌شد که کفاف ولخرجیهای شبانه‌اش را هم نمیدهد بدینجهت غروب‌ها برای خودش در یك مغازه اسباب بازی فروشی کاری پیدا کرده بود صبح‌ها درس میخواند و عصرها سر کار می‌رفت، عروسکها را مرتب می کرد قطارهای کوکی را روی ریل می‌انداخت و با مشتریها، با پاپا و مامان بچه‌ها سر قیمت و خوبی جنس چانه میزد کار «نیلو» همین بود

اما گاهی خودش هم مثل بچه‌ها میشد در اوقات بیکاری دو تا از اسباب بازیها را که یك الاغ مضحك و یك کبوتر کوچك بود کوك میکرد و بجان هم میانداخت و از حرکات آنها یکمرتبه میزد زیر خنده. وقتی بخنده میافتاد دیگر کسی جلودارش نبود آنقدر میخندید تا قیافه مرد رویاهایش ناو اخم بکند. آنوقت خودش را جمع و جور میکرد، میرفت مودب روی صندلی مینشست دستهایش را زیر چانه‌اش تکیه میداد و باین مرد فکر می کرد هر کس وارد مغازه میشد او با کنجکاوی به‌چهره‌اش چشم میدوخت اما در آن شهر غربت، یك مرد چشم سیاه و ابرو مشکی فقط در تصوراتش وجود داشت.

. . .

آنروز زودتر از همیشه سر کارش رفت. موهای بلندش را مثل دورشته قیر مذاب روی شانه‌هایش ریخته بود و سر و صورتش را مثل گلهای باغچه آراسته و صفا داده بود ساعتها منتظر ماند تا آنکه یك زن چاق و کوتوله، که کلاه مضحکی برنك تریاك بسر داشت و دست دو کودك کوچك را گرفته بود، وارد مغازه شد بچه‌ها یکدفعه باشتاب دستهاشان را از میان انگشتان زن بیرون کشیدند و بطرف ویترین اسباب بازیها دویدند مادرشان گفت،

- امروز سال تولد اینهاست آمده‌ام برایشان اسباب بازی بخرم خدا میداند تا کی باید معطل بشویم ...

«نیلو» به‌بچه‌ها نگاه کرد، هردو بور و سفید بودند. اما موهای دختره بلندتر بود. نیلو گفت:

- برای این دختر مامانی یك عروسك بخرید..

زن چاق بعروسك بزرگی که با رنگهای مختلف رنك آمیزی شده بود اشاره کرد و گفت:

- این خوبه.. هم بزرگه و هم اینکه..

نیلو عروسك را تو دستهاش گرفت و حرف زن را قطع کرد:

- اما جنس این از چینی است یکطرفش هم گلدان است برای بچه‌ها خوب نیست زود میشکند این را فقط برای نمونه اینجا گذاشته‌ایم.

بعد با دست بگوشه مغازه اشاره کرد:

بفرمائید آن ویترین را هم تماشا کنید فکر میکنم...

ناگهان دنبال حرفش را خورد مرد لاغر و بلندقدی با صورت مهتابی چشمهای سیاه و ابروهای مشکی عیناً همان که بارها در رویا-

عایش دیده بود ؛ باوقار ومتانت داخل مغازه میشد دختر هری دلش ریخت، عروسك چینی ازدستش افتاد وباصدای مهیبی شکست.

زن چاق وبچه‌ها هراسان باو نگاه کردند ومرد بلندقد آرام به طرف دختر رفت لحظه‌ای بقیافه ملتهب وپر تشویش اوزل زد بعد آهسته گفت :

ـ ناراحت نشوید .. اگر کسی شما را ازبابت شکستن آن جریمه خواهد کرد من حاضرم .

ـ نه نه ۰۰ من ۰۰ اصلا برای این ناراحت نشدم ۰۰

مردخندید ،چشمهایش برق زد :

ـ شما پاریسی نیستید ، از صحبت کردنتان پیداست.

نیلو سرخ شد سرش را بزیر انداخت اولین بار بود که حس می‌کرد خودش تحت نفوذ مردی قرار میگیرد .

آهسته مثل آنکه با خودش حرف بزند گفت،

ـ ایرانی هستم ۰۰۰ اینجا برای تحصیل آمده‌ام!

ـ اوه ایران ..! اجداد منهم ایرانی بودند.

بعد شروع کرد شکسته پیکسته فارسی حرف زدن،

ـ ولی حالا دیگر نمی‌شود به من گفت ایرانی ۰۰ چون آب و هوای پاریس مرا اشباع کرده است رگ وریشه‌ام تمام خصوصیات این کشور را مکیده ومن پرورده این آب وخاك شده‌ام .

بعد آنچه را که میخواست خرید ورفت .

از آنروز تصورات نیلو صورت حقیقت بخود گرفت .ساعتها جلوی آئینه می‌نشست وبه آرایش میپرداخت .ته دلش جهش یك شادی آمیخته با اندوه حس می‌کرد روزهای بعد نیز مرد به مغازه آمد و باهم اخت شدند شبها به کلوب شبانه میرفتند و گاهی تا ساعتها پس از نیمه‌شب در آنجا بسر میبردند یکشب مرد گفت:

ـ نیلو ۰۰۰ آپارتمان من یك قسمتش خالی است ۰ تو اگر بخواهی میتوانی بآنجا بیائی و پول اجاره خانه را که از تهران برایت میفرستند ذخیره کنی..

نگاه مرد نیلو را جذب کرد مثل کودك خردسالی قهقهه زد و دست مرا گرفت و گفت،

ـ همین الان ۰۰۰ همین الان۰

مرد گفت ؛

ـ نیلو توحالت رانمی‌فهمی مست شده‌ای . حالا ساعتها ازشب گذشته‌است...

دختر همچنان میخندید آنقدر خندید که پستانهایش تکان تکان خورد ومرد دست تو دست او

بقیه در صفحه ۵۴



کارمندان و کارگران

سرمقاله

✿ زندگی کارمندان غیر از آنست

که می بینید .

✿ بجای اشك و دلسوزی شکم

کارمندان را سیر کنید .

✿ بحقوق حقه آموزگاران توجه

بیشتری بنمائید!

این نامه‌را که حاوی خواسته های بسیاری از کارمندان سراسر کشور است

آقای قدکپور بنمایندگی کارمندان وخدمتگزاران خوزستان خطاب به آقای نخست وزیر نوشته‌اند که در اینجا ملاحظه میفرمائید .

جناب آقای نخست‌وزیر

شما که در استانداری رضائیه در حالیکه از شدت تاثر گریان بودید از محرومیت مردم شهرستانها سخن گفتید و بااین گفتار عده‌ای از این محرومین‌را به بهبود وضع زندگیشان امیدوار ساختید .

آیا اینرا میدانید که این محرومیت و پریشانی در همه شهرستانها وبرای اکثر مردم آن عمومی میباشد ؟

خوب است درتیرماه‌یامردادماه مسافرتی بصفحات جنوب خصوصاً خوزستان فرموده‌ودر **میان‌مردم خارج از محلهائیکه مجهز به دستگاههای تهویه وخنك‌کننده میباشند توقف فرمائید** آنوقت شدت محرومیت اکثریت‌ساکنین شهرستانها علی‌الخصوص کارمندانی که‌در آن نقاط انجام وظیفه می نمایند دستگیرتان خواهد شد ،

بهر حال جای بسی تأسف است که در زمان حکومت جنابعالی با اجرای تصویبنامه ۱۲ر۳۰۵۲۰ در حدود نیمی از حقوق ومزایای‌قانونی‌کارمندان وخدمتگذران جزء شهرستانها قطع و محرومیت و ناراحتی آنان به منتها درجه‌شدت برسد.

علیهذا و با نویدی که در ایراد نطق مذکور عاید شده استدعا داریم همانطوری که مکرروعده‌مسافرت‌فرموده‌اید وباتوجه بمرقومه شماره ۲۰۹۰۷ ۱۸ر۶ر۴۰ آنجناب اوامر مؤکدو سریعتری برای تجدید نظر در اصلاح ویا لغو تصویبنامه مذکور صادر تا قسمتی از نگرانیهای موجود کارمندان و خدمتگذاران شهرستانها مرتفع گردد .

نماینده کارمندان‌وخدمتگزاران ادارات دولتی خوزستان

قدکپور

فرهنگیان شوشتر را دریابید

فرهنگیان شوشتر نامه‌زیر را باداره‌کل فرهنك خوزستان و پیشکاری دارائی خوزستان و اداره کل بودجه و اداره‌کل کارگزینی وزارت فرهنك‌ارسال داشته‌اندو رونوشت‌آنرا برای چاپ برای ما ارسال داشته اند

محترماً باستحضار میرساند که اداره کل بودجه طی نامه شماره ۱۹۷۹ر۲ - ۴۰ر۵ر۱ به پیشکاری دارائی خوزستان چنین دستور میدهد :

همانطوریکه‌ضمن‌تصویبنامه ۳۰۵۲۰ تصریح گردیده ، کادر آموزشی فرهنگ‌مادام که آئین‌نامه ویژه‌ای جهت ایشان تنظیم نشده از حیث مزایا کما کان **مشمول‌آئین نامه‌های ۱۹۰۵۶ و ۲۷۴۰۴ میباشند و تصویبنامه ۳۰۵۲۰ شامل آنان نمیگردد** پیشکار دارائی نیزبادارات تابعه خود رونوشت جهت اقدام میدهد و از نظر نمونه باطلاع میرساند که فرهنك خرمشهر باستناد این دستور ابلاغ ۸۰ ر **آن عده از معلمین که قطع شده بود صادر و پرداخت‌می‌نمایدولی** متأسفانه فرهنگ‌شهرستان شوشتر تاکنون در این‌مورد دستورصریحی‌دریافت ننموده و معلمی که احتیاج دارد و می بیند در چند فرسخیش همکارانش ازمزایای‌قانونی خود استفاده نموده او بامید رسیدن دستور ازحق قانونی محروم‌مانده در یك حال نگرانی بسر میبرد **اکنون تقاضای‌عموم آموزگاران این ناحیه این است‌که مسئولین امر در این مورد اقدام فوری بنمایند .**

سید احمد قمی - صابر جهرمی رضا رکنی - سید حسین شمس سیداحمد امیر مکی - بهرام پا باریك - محمد علی یزدان نیا اسماعیلی زاده - احمد عاملی مردان .

چگونه‌حسادت‌بیجای یك‌رئیس‌سبب‌نگرانی کارمندان را فراهم می کند

آقای عزیزالله یمینی کارمند پایه ۹ اداره قند وشکرلرستان نوشته اند

طبق مدارك‌و احکام‌موجود از **سال ۱۳۰۶ الی ۱۳۱۲ در ارتش و از ۱۳۱۲ الی ۱۳۴۰ در ادارات دارائی و اقتصادی و انحصار گمرکات لرستان** باکمال‌صداقت‌ودرستکاری مشغول انجام وظیفه بوده‌ام‌و دراین‌مدت ۳۴ سال‌که باکمال علاقه بدولت خدمت‌کرده‌ام همیشه مورد توجه رؤسای مربوطه قرارگرفته‌ام اما در سال ۳۹پاسخ تبریکی‌ازجناب آقای اردشیرزاهدی که از قدیم با خانواده ما محبت‌دارنددریافت داشتم **واین امر موجب حسادت** رئیس مربوطه من شده و بنا بگفته‌خودشان **تصمیم به‌بیچارگی من‌گرفته** زیرا ایشان بعناوین مختلف در صدد اذیت و ناراحتی من بر میآیند .

پاسخهای کوتاه ...

آقایان محسن منصوری - دانش سیدضیاء - احمد چاوشی - یوسف شادرو - حسین نامدار بیژن بهررز فر ضمن تشکر از لطف و محبت شماوسایر دوستان عزیز بنا بعللی صفحه کارمندان چند هفته‌ای‌تعطیل بود امیدواریم که منبعد بتوانیم بدون تعلل صفحه‌موردعلاقه شمارا مثل گذشته برای‌انعکاس‌خواسته‌های‌کارمندان وکارگران عزیز بچاپ برسانیم

خانم مهری موسوی

این موضوعی است که باید ازخودفرهنگیان‌پرسید ولی آنچه مسلم است تعداد نامه‌های رسیده از طرف آنها بسیار زیاد است و ما ناچاریم که هر هفته یکی دو شکوائیه و تقاضا از آموزگاران عزیز کشوررا درج نمائیم.

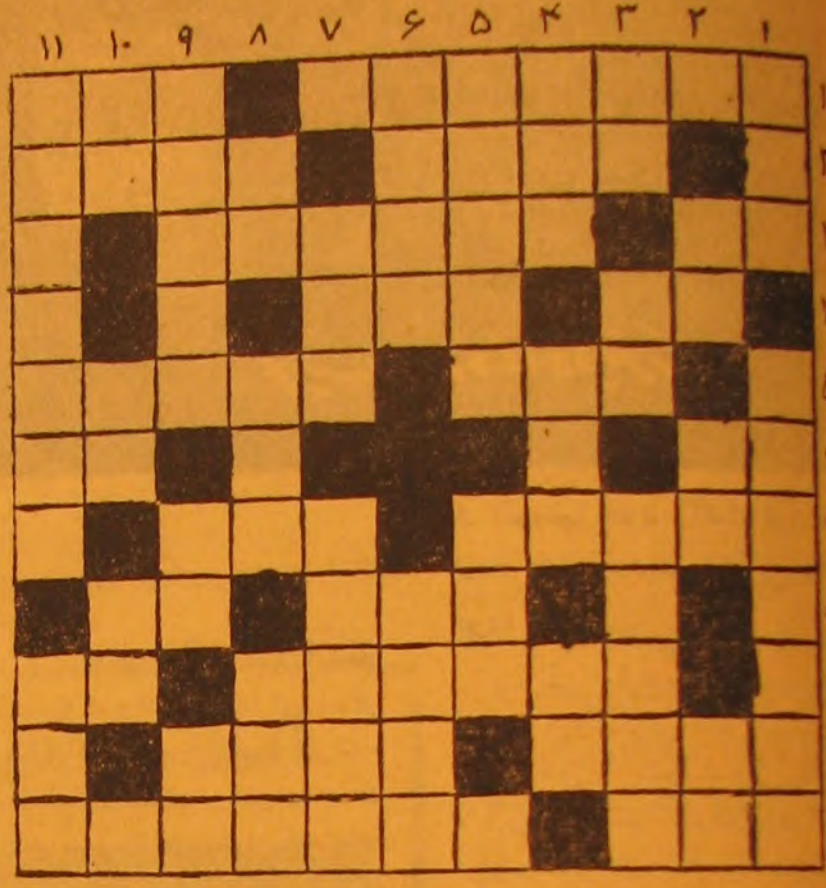
آقای محمدخوش کیش

هیچ مانعی نداردااقدام کنید تا ترتیب آن داده شود

س ر گ ر م ی ۱۵

از : جهانگیر پارساخو

جدول کلمات متقاطع



افقی: ۱ـ همراه‌خانه میآید. بعضی‌ها چنین‌غذائی‌رادوست دارند ولی‌هیچکس ازچنین روئی‌خوشش نمیاید ۲ـ قهوه‌فرنگی‌ـ ازآن همان برون تراود که‌دراوست ۳ـ جای‌پا ـ از نام‌های ایران باستان ۴ـ اسم‌کوچك نویسنده کتاب سپید دندان ـ نام فیلمی ، رقصی‌وآهنگی است ۵ـ شاعر بهمراه تن فدای دوست کرده است ـ زردروی گرانبها ۶ـ چاشنی‌غذا ـ میگویند فرشته‌است بشنوباور مکن ۷ـ یکی ازیهودیان‌را چنان سرگردان‌کرده که‌نگوونپرس ـ دام‌است ومخالف‌رام‌نیست ۸ـ سرمنشاء فساد ـ عددیست‌درعلم‌هندسه ۹ـ شاعر در آنجانورخدا دیده‌است.. مال ما ازکرگی دم نداشت ۱۰ـ خانه‌حیوانات. میگویند اگرپرش را در خانه بخور کنند همه جانوران‌گزنده بگریزند (الله‌واعلم) ۱۱ـ بچه‌غربال ـ مکمل‌لات.

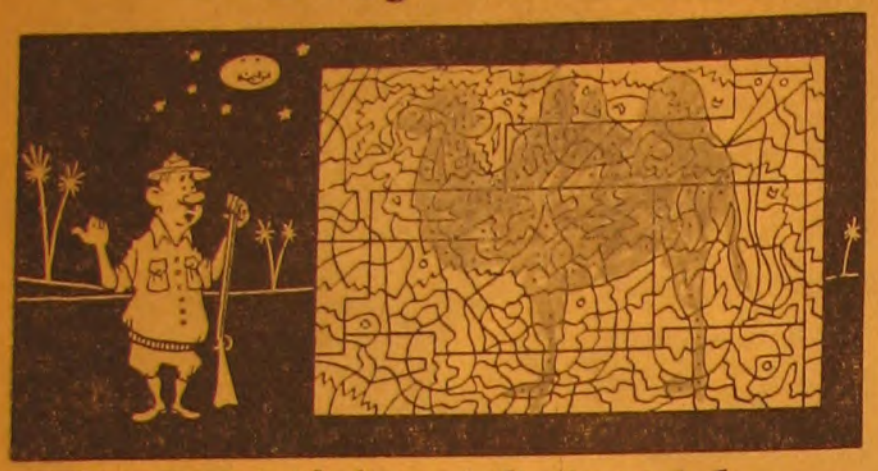
عمودی: ۱ـ پیش‌درآمد مرگ ـ موجود وحشتناکی درعالم سینما ۲ـ نام یکی‌از اتومبیلها ـ رنگی است ـ طایفه ۴ـ نوك‌کوچك راست‌نیست‌ودروغ‌هم نیست ـ دله میزند ۴ـ حرف خوش آیند ـ از رودهای مرزی ـ کوچکتراز این‌راه ۵ـ یکنوع‌ریشه ـ از آن چون سیمرغ فقط نامی‌باقیمانده‌است ۶ـ بستن در آن مشکلتر از بستن دردروازه‌است ـ جزیره‌ایست که باصادراتش بجنگ بندر رفت ۷ـ تکیه‌کلام‌چناق شکن ـ ازبیماریهای مختص‌چشم ۸ـ کارناتمام ـ کلید وقفل‌مشهوریست ـ مرده‌آشفته ۹ـ وطن‌افراسیاب ـ ازبازیهای‌عددی ـ مرغ انگلیسی است ۱۰ـ مو ـ حرف جدائی ـ از گلهای زمستانی ۱۱ـ سینمای سیار ـ اخط‌فلزی .

«ذره»

پاسخ جدول کلمات متقاطع شماره قبل

افقی:۱ـ شیراز ـ دینام ۲ ـ سبو ـ له ـ ۳ ـ ها ـ سرسبد ـ ۴ ـ رشوه ـ ۱ـ ابرو ۵ ـ گدا ـ هلن ـ ۶ـ صبر و ظفر ۷ـ وال ـ جیم ـ ارك ۸ـ سپهریت ـ زنار ۹ ـ ول ـ فواره ـ ۱۰ـ ۱ـ سقا ـ برف ـ ۱۱ سیلان ـ طیران .

مسابقه کودکان



کودك عزیزدراین شکل تصویر زیبائی قراردارد، برای دیدن‌آن‌باید تمام خانه‌هائی‌که نقطه‌در آن سیاه کنید • وقتی‌که‌آنرا مشاهده نمودید نامش را بنویسید وبضمیمه دوریال باطل نشده در جوف پاکت به«دایره‌سرگرمیها» ارسال نمائیدوجایزه بگیرید، فراموش نفرمائیدکه درزیرپاسخ نام، نام‌خانوادگی تاریخ تولدشغل و آدرس کامل‌خودودرروی پاکت نام‌مسابقه‌وشماره‌مجله‌راقیدنمائید

بنویسید وجایزه بگیرید



خوب تماشاکنید، این مرد را در اطاقی‌که پنجره‌آن هم بسته‌است رها نمیکنند ودرآنجا هم از اوعکس برمیدارند، این‌مرد کیست‌که تا اینحد خبرنگاران وعکاسان ردپای او رامیگیرند؛این راهنمائی رااز ما بپذیرید، ایرانی نیست‌یك مرد سیاسی‌است، بهتر بگوئیم یکی‌از سران چهار کشور بزرگ است .

بهرحال بحکم قرعه بسه‌نفر ازکسانی‌که نام اورا بنویسندو بضمیمه دوریال تمبرباطل‌نشده درجوف‌پاکت به «دایره سرگرمیها» ارسال‌نمایندبهریك‌یکسال، ششماه‌وسه‌ماه‌مجله‌جایزه‌داده‌میشود، مشروط براینکه‌نام، نام خانوادگی، تاریخ تولد، شغل، آدرس‌کامل خود رادر زیر پاسخ ونام‌مسابقه وشماره مجله را در بالای پاسخ وروی پاکت قید نموده باشند.



شعله و شبح!

با این مقدمات ، بار آگاه‌از تعقیب قضیه‌حریق اتومبیل، دست برداشت و تصمیم گرفت بسراغ فردا کولهام ، میس مارکر و شخص توم پیناکر برود . ابتدا بسراغ پیناکر رفت وبعنوان‌یکی از مشتریان عادی چند دقیقه با او گفتگو نمود ، ملاقات او با فردا کولهام نیز اثر خوبی دراو نگذاشت ومیس مارکر هم تقریبا با او بد رفتاری کرد .

بنا بر این برای او فقطیك راه باقی میماند و آنهم کسب اجازه از کار آگاه کار سالك برای تعقیب قضیه بود . وقتی «ریزون» ماجرای حریق « دو اتومبیل» را برای‌او تعریف‌کرد کار سالك جواب داد ،

ـ من کاملا میفهمم که شما متوجه‌نکته مرموزی‌در این‌جریان شده اید ولی ظاهرا این نکته چندان اهمیتی ندارد . پیناکر راجع بگردش شبانه خود درآن موقع ، دروغ بزرگی بما گفت ولی ما نتوانستیم آنرا کشف کنیم وفقط حدس زدیم که ممکن است او حتی در آنشب از منزل خود خارج هم نشده باشد . و بهرحال نمیتوان از او بعنوان یك قاتل یاد کرد ..

ریزون گفت ،

ـبنابر این باید قضیه را از طرف دیگری ملاحظه کرد چون شما تصور نمودید که پیناکر زن خودراکشته و در خانه خوداورا دفن نموده، تمام زوایای منزل‌او را زیرو روکردید و جسدماریون را نیافتید . آیا ممکن است بگوئید که وقتی تجسسات شمابی نتیجه پایان‌یافت وبسبب سوءظن بیجای خود از پیناکرعذرخواهی کردید ، اوچه‌عکس العملی‌نشان داد ؟ .

ـ هیچ عکس العملی نشان نداد .

ـ خوب ، آیا شما انتظار داشتید که وقتی‌به پیناکر تذکر میدهیدکه از اورفع سوء ظن‌شده است او از شادی برقص و جست وخیز میپردازدو بطوریکه‌متوجه شده ام وقتی شما این حرف را باو زدید ، پیناکر لبخند تمسخر آمیزی برلب رانده بشما گفت : آه آقای کار سالك ، شما تمام خانه مرا گشتید و جسد همسرم را نیافتید ، ولی در شب وقوع حادثه من گردش‌طولانی‌با اتومبیل کردم آیا شمامطمئنید که‌دراین گردش‌جسد همسرم راباخودنبرده ودر جائی مخفی نکرده ام»

البته‌پیناکر بطوررمزیشخندآمیزی این حرف را بشما زد بطوریکه حتی شما آنرا شوخی خیال کنید ولی بنظر من درگفته او حقیقتی پنهان بوده است، چنانکه امروز بالاخره **معلوم میشود که پیناکر بهیچوجه درآنشب بگردش نرفته و اتومبیل‌خود راقبلا فروخته وبخریدار جدید تحویل داده بوده است .**

ـ بلی اما نمیتوان تصورکرد که هر دروغگوئی قاتل است .

ـ حق با شماست ولی‌پیناکر با این ریشخند بموقع‌خود، این فکر را در مغز شما ایجاد کرد که حتما گردش بساحل دریارفته و آنوقت شما بکشف مقصد این گردش آن و تجسس در ساحل دریا و خارج منزل پرداختید و یحتمل ازتوجه بوقایع داخل‌خانه منصرف شدید .

ـ از تعبیراتی که میکنید بسیار متعجبم لطفا نامه‌ای راکه ظاهرا از میسیز ماریون پیناکر بجا مانده مطالعه کنید. در این مسئله شکی نیست که‌این نامه‌را شخص میسیز پیناکر نوشته ولی مندرجات آن‌حقیقتا عجیب‌وباور نکردنی‌است‌واما موضوع‌لباسهای او... چطور ممکن‌است میسیز ماریون پیناکر در قلب زمستان بایك‌پیراهن بیرون رفته‌باشد.

ـ آیا بازهم به‌نکات عجیب دیگری برخورده‌اید ؟

ـ بلی یکی از عجیبترین نکات زندگی پیناکر ها در کتاب توم، پیناکر بنام شعله‌وشبح شرح داده‌شده‌است توم پیناکر قبل از نوشتن ومنتشر کردن آن‌قسمتهائی را برای من‌شرح داد ودرحقیقت ازمن اجازه گرفت ازاین کتاب قریب ۲۰۰۰۰۰ نسخه منتشرشدو یکی ازمجلات هفتگی نصف‌آنرا بصورت پاورقی منتشر میساخت.

تا اینجا خوانده‌اید

جراید خبرقتل ماریون پیناکررا بطرزبسیار مختصری منتشر کردند وازنظرپلیس که‌درجستجوی قاتل بود شوهرش‌مورد سوءظن‌قرارگرفت .

روزی میسیز مارکر کلفت مسترپیناکر که میدید مدتی است ازخانم خبری‌نیست بخودجرات‌داد وازپیناکر پرسیدکه خانم به‌کجا رفته که دیگر اثری از او نیست؟ پیناکر ازاین سؤال کلفت عصبانی‌شد وبطرف او رفت ولی نتوانست باوآزاری برساند. کارآگاه کارسالك‌مامور کشف‌قضیه‌شد ومعلوم‌کرد که‌پیناکر معشوقه‌ای بنام فردا‌کولهام داشته که‌روزوقوع حادثه‌بخانه پیناکر رفته واززن او تقاضاکرده است‌که ازشوهرش طلاق‌بگیرد وسپس ازمنزل‌خارج شده‌ووقتی توم‌پیناکر بعد ازو بطورناگهانی بخانه برگشته همسرش راندیده است در نتیجه تحقیقات معلوم شد که توم پیناکر درشب وقوع حادثه یك عمل خلاف در رانندگی بعنوان « حرکت بدون چراغ درشب» داشته‌و جریمه شده‌است.

من فکر میکنم که این کتاب و چگونگی انتشار آن در آمد سرشاری نصیب پیناکر ساخته‌است معهذا اودائماًدم‌از بی‌پولی‌میزند. ریزون که‌تاآن وقت ازنظر مالی قضیه را ملاحظه نکرده بود ؛ لحظه‌ای ساکت ماند و کارسالك گفت ؛

ـ خود شما مطلبی ندارید راجع باین جریان بمن‌بگوئید؟

ریزون ناگهان گفت :

ـ چرا بنظر من میتوانم برای کشف حقیقت‌قضیه ازمیسیز مارکر کلفت پیناکر استفاده کنیم زیرا باین زن میتوان اطمینان کرد. بطوریکه من اطلاع یافته‌ام میسیز مارکر مجبورشد پیش‌بند خانگی‌اش را به‌ارباب‌خود بدهد زیرا ظاهرا مستر پیناکر حاضر نبود بگذارد که کلفتش مخزن آتش حرارت مرکزی (شوفاژ سانترال) را تمیز کند و میگفت اینکار برای او خطرناك‌است‌این واقعه تقریبا درهمان‌موقعی‌اتفاق افتاد که شما مشغول‌تجسس‌منزل اوبودید .

ـ مقصودت کوره حرارت مرکزی است؟ آخرچیزی در آن نبود ؟

ـ مسلم‌است که اگر چیزی درآن انداخته شود باقی نمیماند و بفاصله کوتاهی بخار میشود ، **ولو آنکه جسد انسانی باشد** متوجه میشوید چه میگویم ؟

ـ نه، درست نمی‌فهمم ... اگرشما درابراز نظرخود اصرار دارید میتوانید اینرا بامسئله حریق‌اتومبیل‌بوئیك‌ارتباط دهید وبپلیس‌بگوئیدشایدبتوان‌راه‌حلی برای هردو متشکل پیدا کرد .

●

واقعه ناپدید شدن ماریون پیناکر باوجود تلاشهای فراوان پلیس و مساعی مشکوك شوهرش بعلت رفتار آرام ونجیبانه‌ای که او سرانجام درپیش گرفت‌بتدریج ازسرزبانها افتاد. تومپیناکر هنوز درنظراکثریت‌مردم مقصر وقاتل بود ولی بتدریج عده‌ای روی آشتی باو نشان دادند .پلیس باو کاری‌نداشت واونیز کوئی ترك‌کار وزندگی گفت حتی‌بافردا کولهام دیگرمشاهده نشد وظاهرا رابطه آندوقطع گردیداماراجع بمیسیز مارکر او تقریبا توجهی بجریانات بعدی‌حتی‌رفع‌سوءظن ازخودنشان نداد.

عده‌زیادی ازمردم فکرمی‌کردندکه ماریون‌پیناکر پس ازسه سال دوباره ظاهر خواهدگردید . و رسما ازشوهرش طلاق خواهد گرفت‌تومپیناکرزندگی عادی‌خود را ازسرگرفته بود وفقط‌روزهای یکشنبه‌آخرهفته رابکلی‌درخارج ازمنزل‌می‌گذراند ازطرفی او در صدد متهم کردن اشخاص دیگری هم برنیامد وقضیه ناپدید شدن ماریون باسکوت مرگ برگذار گردید .

بکروزکارآگاه ریزون باو مراجعه‌کرد؛تومپیناکرباسردی‌و بی‌اعتنائی خاصی با او روبروشد ولی وقتی‌کارسالك بنزد اورفت ، تومپ ، مثل آنکه یکی از دوستان قدیمی خود را دیده باشد از او استقبال‌نمود .

واقعا بسیار نادر است‌که مامورین پلیس نسبت به شخص مظنونی اینقدر بی‌اعتنا و ساکت باشند اگر تومپیناکر در نظر پلیس شخص مظنونی‌تر نبود ولی‌هرگزمرتکب‌حرکت‌ورفتاری نشد تاسوء ظن‌بیشتری راتحریك ویاتجدیدکند یکرورهم کارسالك وریزون بالا تفاق نزد اورفتند و پیناکرآنانرا بیك‌طرزی‌وبسکی اعلامیهمان‌کرد وسه‌نفری مدتی‌با هم صحبت‌کردند جلسه سه نفری داشت باخوبی وخوشی‌تمام میشدو غفلتا ریزون کارعجیبی راشروع کرده گفت :

ـ راستی مستر پیناکر یادم رفت مطلبی رابشما بگویم چند روزپیش من، آقای‌بلامی راکه‌شما اتومبیل بوئیك‌خود راباوفروخته بودید ملاقات‌کردم طی‌مذاکراتی که شد ما فهمیدیم‌که جریان‌رفتن خود بگردش‌رادرشب ناپدیدشدن ماریون دروغ گفته وبهیچوجه در آنشب ازمنزل خارج‌نشده‌اید

کارسالك ازاین طرز صحبت ریزون بشدت ناراحت شد ولی ریزون‌بدون‌آنکه‌اعتنائی‌به‌ناراحتی اوبکند افزود.

ـ البته‌گردش‌شبانه‌باتومبیل بخصوص‌آنکه‌زنی درآن باشد؛ نباشدبسیارزیباست‌ولی‌ما نمیدانیم که‌شماچرا دراین‌باره بما دروغ گفتید؟..

ـ بشما اطمینان‌میدهم که‌منظوری نداشتم ناپدیدشدن زنم درآن لحظات بقدری گیجم‌کرده بودکه مثل‌دیوانه‌ها هرچه بدهانم میآمد میگفتم و رفتارم به‌بچه‌ها بیشتر شبیه بود و امروز وقتی حرفها و حرکات‌آنروزهای خود را بیادمی آورم حقیقتا ناراحت میشوم.

وقیافه‌ای‌بخود گرفت که‌گوئی ازحرکات خودعذر میخواهد ولی ریزون‌وکارسالك توجهی نکردند وپیناکر گفت:

ـ ملاحظه کنید آقای‌کارسالك درآن زمان مراکاملا بیگناه می دانست ومع‌الوصف وقتی شروع‌به تجسس منزل‌من‌کرد ناراحت‌شدم ابتدا تصور کردم‌کار اوشوخی‌است ولی‌ناگهان‌بیاد ماجراهای‌مردانی که‌همسران‌خودرا کشته‌ودر نقطه‌ای از منزل پنهان‌کرده بودندافتادم و ناچار احساس تقصیر و اندوه زیادی در خودکردم و حرکات و اظهارات‌نسنجید،من‌ناشی ازچنین احساسی بود .

ـ حق با شما است ولی در باره فروش اتومبیل‌خود چه می‌گوئید .

ـ عرض‌کنم‌که من‌وکارآگاه کارسالك مشغول‌رفتن به آشپزخانه بودیم که‌کارسالك نقطه مظنونی را درکف آن تشخیص داد . باو گفتم که تخته های این قسمت از کف آشپزخانه پوسیده بود و آنها را عوض‌کردم ولی او باور نکرد و ناگهان نسبت بمن، مثل کسیکه زنش راکشته و در آشپزخانهٔ دفن کرده باشد ظنین شد و دستور داد آنجا را بازکردند . ما بهمین سالن برگشتیم وکارسالك‌شروع‌بسئوالاتی از من‌کرد که بتواند نظریه خود را تکمیل‌کند ولی یکربع بعد که مأمورین اطلاع دادند چیزی نیافته‌اند ، تئوری‌کارسالك نقش

بقیه‌در صفحه۶۲

فقط برای ((براون))



شماهم خیال‌کردید که این‌عکس متعلق به فیلم «روح» یافیلم‌های وحشتناك دیگری ازین قبیل است ؟ خیر ! شتباه است ایشان آقای پروفسور فون‌براون پدر موشکهای آمریکا هستند که ازپشت یك‌چشم الکترونیك‌مشغول مطالعه امواج رادیو آکتیو میباشندوقیافه‌شان باین‌روزافتاده‌است!

ضمنا بدنیست بدانید که این چشم الکترونیك کوچك و«دستی»«تنها» چشم‌الکترونی قابل‌حمل دردنیااست‌که‌قریب۵۰۰،۰۰۰ دلار ارزش‌دارد وفقط در اختیار شخص ایشان است و دانشمندان همکار پروفسور براون‌هم‌نمیتوانند فعلا ازآن‌استفاده کنند.



دریا خروشان بود

مردم دیدند که چراغی روشن و خاموش میشود. این کشتی بود که با چراغ مدد می‌طلبید، کمك میخواست .. امادر آن طوفان چه کسی میتوانست دست ازجان شوید و بکمك بشتابد .. قرار و آرامی باقی نمانده بود اشکها ازچشمها میریخت و بارانی تند، اشکهارا برروی گونه‌هائی رنگ پریده و لبهای لرزانی می‌شست ...

همه میترسیدند؛ زنها شوهران خودرا صدا میکردند و مردان نام فرزندان خویش را بزبان میآوردند ومن می‌شنیدم که صدف میگفت: آیا اوباز خواهد گشت؟!

کشتی با چراغ «علامت» می داد؛ شاید مسافران آن در دل دریا، همانطور که بارقص تند امواج برعرشه کشتی «رقص مرگ» میکردندو بامید نجات میکوشیدند فریاد بر میآوردند و کمك میخواستند ونام کسانی‌را که بر ساحل داشتند با صدای بلند می گفتند ولی صدای طوفانی؛ همه فریادها را میخورد... وجزهمهمه شوم دریا چیز دیگری بگوش نمیآورد! مردم میگفتند چه کنیم؟ آیا زورقهای نجات را بر دریا اندازیم وتن بمرگ دهیم تاشاید بتوانیم بخت برگشتگان‌رانجات بخشیم ....؟

ولی در آن سیاهی وطوفان کسی را یارای آن نبود که باین کار مشکلی اقدام کند..

دو جوان که زورق خود را بدریا انداختند، آنچنان‌ازموج سیلی خوردند که گیج وبیهوش برساحل افتادند وزورقشان‌خرد گشت وقتی مردم چنین دیدند، فکر کمك را ازسربیرون‌نمودند

کشتی علامت میداد، ولی ازمیان مردم چه کسی باین ندا پاسخ میگفت، من؟ صدف؟او؟

هیچ کس! طوفان آن چنان وحشتزا بود که همه‌را برجای میخکوب کرده بود..

یکی ازمیان زنهائی که در انتظارفرزنداشك میریخت، خودش را بصدف رسانیدو گفت،

بیائیددعا کنیم. بیائیددعا کنیم تا خداوند بهمه‌رحم کند.

صدف گفت، وبه‌نامزد جوان من!

همه دست بدعا برداشتند؛ در کنار دریا؛ روی شن‌های نرم‌وپر آب؛ زانوزدند؛ دستهارا بآسمان بلندکردند .. مردی با صدائی گفت:

ـ ای‌خدای بزرگ ..!

رعد غرید؛ دریا غرید؛ طوفان زوزه کشید.. وصدای‌مردم بگوش‌خدای‌مهربان‌نرسید.

صدف گریه‌می کردومی گفت

ـ آخرچرا رفت؛ چرا اینجا نماند..؟

ولی اینجا که کار نبود، بدبختی بود؛ رفت تا با دست پر برگردد.. ولی‌حالا .. آیادرآغوش امواج‌غوطه‌ور است ویا در عرشه کشتی در انتظار فرونشتن‌طوفان است و یا تخته پاره‌ای جسم نیمه جانش را بالا وپائین میبردواودر حالیکه آن تخته پاره‌رادرآغوش گرفته بیادمن‌است..؟

نمیدانم چندساعت گذشت؛ یادم نیست که شب‌چگونه گذشت مردم‌تاصبح که‌طوفان‌بودوبالابود؛ در کنار ساحل بودند.

وقتی صبح نزدیك شد؛ دریا ازجنون‌خوددست کشید. ابرها رفتند سپس خورشیدخودش را از میان دریا بیرون آورد دوباره‌در آب‌فرو رفت. دوباره بالا آمدو بعد مثل اینکه بکناره آسمان چسبیده آهسته‌آهسته چنگالهای نورش‌را بآسمان‌بندکردو بحرکت‌ادامه‌داد روزشد

گفتم: روزشد؛ نه؛ روزشد ولی مردم‌هرچه بردریا نگریستند کشتی ندیدند؛ تنهاوقتی امواج بکنار دریا میآمد وساحل‌رامی‌بوسید؛ با خودتخته‌پاره‌های کشتی رابهمراه‌میآورد، گاهی‌نیز جسدی رادر آغوش‌میگرفت‌وبدست‌ساحل می‌سپرد.

قطره اشکی که بر گونه‌ام نشسته‌بودنریخت وبردامنم‌آویخت پرسیدم:

ـ ازصدف‌بگو؛ صدف!

گفت: بلند شوید قدری‌راه برویم.

گفتم: تاازصدف نگویی‌آرام نخواهم‌گرفت..

بگو که در فراق معشوق‌چه کرد؛ آیا گریه کرد ویا ساکت برلب دریا نشست و بامواج چشم دوخت تا کی جسد او را همراه خواهندآورد ..؟

قارونی گفت: آقا! بلند شوید برویم‌تا برایتان‌بگویم.

برخاستم‌وهمراهش‌راه‌افتادم خیلی از شب گذشته بود و ماه؛ در گوشه آسمان، درکنار ابری خودش‌را آویزان کرده‌بود.

در کنار ساحل مشغول راه رفتن شدیم، ازیك پیچ کوهستان گذشتیم، اینجادرزیر نورماه؛ دریا جلوه دیگری‌داشت. امامن‌دیگر دریای آدم‌خوار جنوب را دوست نمیداشتم ..از این دیوانه‌بدم‌آمده بود...

قارونی بازویم را گرفت و گفت:

ـ این‌رانگاه‌کنید؛!

دیدم بر بالای یك بلندی؛ هیکل باریك موجودی ایستاده است. معلوم بود که بدریا نگاه می‌کند..

پرسیدم: کیست؛!

گفت. میخواستید کی‌باشد؛ صدف است هرشب میآید وتاصبح روی این تپه‌میایستد وبدریاچشم میدوزد وگاهی فریادمیزند..

آهای‌دریا! نامزدم‌رابمن‌بازگردان آنقدراین‌جمله راتکرارمیکندتا بیفتدوبیهوش‌شود.

قارونی گفت: حالا بیائیدبرویم خانه‌ما .. بی‌چون‌وچراراه افتادم ودریارا پشت‌سر گذاشتم..

دریا ... دریای آدم‌خوار جنوب!

«پایان»

شیراز ـ آبان‌ماه ۴۰

هورلیکس در سراسر ایران موجود است

هورلیکس غذائی فوق العاده مقوی و نیروبخش برای کلیه افراد خانواده



افسانه هوس

است واز آن روز فرنگیس درشور وانتظار روزهای سخت وعجیبی را میگذراند ازخودش متنفر بود همان اندازه که مقصری بعد ازمرتکب شدن گناهی احساس شرمندگی و حقارت میکند تصمیم گرفت اگر تا آخر هفته خبری ازشهری نشود خودش را بکشد واز عذاب روز افزون این تب وتاب گناه رها گردد. از بی‌همدردی رنج میبرد بهیچکس اعتماد نداشت تا با او از این مصیبت حرفی بزند از آن گذشته سنگینی بار این غم چندان دشوار وافزون بود که احتیاج داشت کمکی در این تیرگیها پیدا کند یکی دو بار چهرهٔ مطمئن و آرام صوفی را بخود کشاند و خواست عاجزانه بپای دخترش بیفتد و گناه بر از نادانی خود را اعتراف کند اما غرورش اورا ازاین کار منع کرد وغیر از آن دید نمیتواند باین سهولت سرمشق تباهی راجلو او بگذارد درست است که زنی حادثه جو بود ولی عشق را تا آن پایه می خواست که بعنوان هنروزینت زندگی از آن استفاده کند نه بدرجه خیانت وتهمت با تمام کج خلقیها دلش مالامال از صفای محبت بود و بزندگی دخترش خیلی فکر میکرد

صوفی هم کم کم جراتی پیدا میکرد میتوانست با مادر حرف بزند وگاهی با او بخیابان برود عاقبت هم یکروز باو گفت:

ـ مامان درست است که حالتان خوب نیست اما خیاطی را چرا تعطیل کردید؟

ـ خودت می‌بینی که دیگر دست ودلم بکار نمیرود.

ـ نه مامان اشتباه میکنی خیاطی کردن خودش یك سرگرمی است وبعد باخنده پرنشاطی گفت

ـ مامان ازوقتی اجازه دادید بمهمانی بروم دوستهای خوبی پیدا کردم خیلی وقت پیش که تولد دوستم بود در آنجا باخانمی آشنا شدم که اول از لباسم تعریف کرد وقتی گفتم شما برایم دوختید خواهش وتمنا کرد که بشما معرفی‌اش کنم خانم مسنی است اما خیلی مهربان و مودب است اگر بدانی چقدر پول دارد و دست ودل باز است دوسه دفعه هم ما را بخانه‌اش دعوت کرده با من خیلی صمیمی است مشتری خوبی هم خواهد شد شما از فردا کار راشروع کنید قول میدهم که حالتان بهتر میشود.

مامان شما خیلی رنك و روو طراوتتان رااز دست دادید حیف حیف که حرفهای من بنظرتان بچگانه می‌آید من خیال میکنم مردها اگر خیلی هم ناچیز وذلیل باشند حتی پست ترینشان لازمست درباره زن خوب قضاوت کنند اصلا نمیدانم چرا قضاوت آنها برای ما اهمیت دارد مامان آنها بظاهر خیلی اهمیت میدهند.

وسپس سرش راجلوتر آورد با صدای آهسته ولحن صمیمانه‌ای گفت ـ مگر محمودخان عاشق صورت شما نشد؟

فرنگیس هرگز فکر نمیکرد صوفی آنقدر چیز بداند که‌ی خوشحال شد چون اوراخیلی نادان وکودن فرض میکرد وازطرفی هم جملات صریح وساده صوفی فرنگیس را که همیشه بزرگترین تکیه گاهش زیبائیش بود بوحشت انداخت جلوی آینه ایستاد دستی بموهایش کشید درآن لحظه فقط بیادشهری وبقول صوفی بفکر «قضاوت» او بود اگر اورا با این نظروقیافه ببیند بازهم دوستش خواهد داشت؟

فرنگیس بحدی ضعیف و ناتوان شده بود که بدون چون و چرا نصایح کودك ضعیف دیروزو دوست دانای امروز را پذیرفت.

فرداصبح بخیاطخانه آمد اما قبل ازآنکه بالابرود نگاهی بدر اطاق شهری انداخت بی‌اختیار در راگشود وداخل شد همه‌چیز به جای خودش باقی بود تختخواب شهری بی‌نظم ودرهم ریخته بود و این شاید جای آخرین ملاقات آنها بود دیده عاشق و منتظر فرنگیس دربسترخالی شهری اورا میجست سپس چشمش رابست باتمام وجود اورا می‌طلبید وبآغوشش احتیاج داشت بآن نوازشها وبآن بوسه‌هائی که گناه راباو آموخته بود وعجیب آنکه هرگز نمیتوانست شهری را ملامت کند، بآرامی جلو رفت با چشمی اشکبار بستر اورا بوسید بوی نفس وپیکر شهری رویاهائی اورا دربستر زنده ترمیکرد با اضطراب کنار آمد واشکهایش راپاك کرد و راه پله‌های بالارا پیش گرفت ـ ناتمام

اشک و لبخند



نوشته : غروب

آنوقت سرش‌را بلندکرد و گفت ،

ـ اینحرف که‌تو میزنی‌خیلی مسخره‌است !.

آهسته ، در حالیکه اصلا بخودم نبودم گفتم :

ـ مادر جان، مسخره هست، یا نیست، اینست که‌هست، اومیخواهد که من زن پدرش بشوم .

یکدفعه مادرم گفت :

ـ چه‌عیب‌دارد‌دخترم؟!. ها؟ چه‌عیب‌دارد؟.

نگاه تندی باو کردم‌وسرش دادزدم :

ـ چه‌عیب‌دارد، من زن یك مردی که‌سی‌سال ازمن‌بزرگتراست بشوم، آنهم بااین افتضاح !؟.

مادرم با ناله گفت :

ـ آه دخترم ، دخترم ، ما چاره‌ای‌نداریم، یا بایدازدست‌این پسرشکایت کنیم که‌خودش‌هزارتا آبروریزی بدتبال دارد . تازه معلوم نیست که چه نتیجه‌ای از اینکار عاید ما خواهد شد و یا اینکه بهمین‌قانع بشویم، توهنوز بچه‌ای و نمی فهمی، تو رفتی و خودترابه‌این‌جوان‌لودادی، وبعد ازاین عشق‌وبچگی دیگر کافیست بیاعاقل‌شو !

من همانطور گریه میکردم، مادرم کنارم نشست ودست‌بموهایم کشید وگفت :

ـ حالاگریه نکن، بمن بگو پدرش‌ازاین جریان باخبراست؟،

در همان اشك وآه گفتم،

ـ نه‌ا نمیدانم، فکر میکنم که‌اطلاع نداشته‌باشه ،

ـ گوش‌کن دخترم، کاری‌است که گذشته . باید تصمیم بگیری، خدارا شکرکن که چنین وضعی پیش‌آمده‌است‌وگرنه ، اگرترا با همین وضع رها میکرد ومیرفت ، توی این مملکت خراب که‌کسی بکسی نیست چه کار میتوانستی بکنی ؟.

من‌درهمان حال تحت تاثیر این‌حرفها گفتم :

ـ توچه میگوئی مادر؟.

ـ من؟ من میگویم که قبول کنی وبعداز کورتاژ ، زن پدرش بشوی‌بعدها که‌خوب آبها از آسیابها افتاداگر نخواستی ازاوطلاق‌بگیر وزن یك‌جوان خوشگل‌وتودل‌برو بشو .

پیشنهاد جالبی‌بود، سرم را بلندکردم و نگاهی باو کردم و گفتم :

ـ من تسلیم توهستم، هرچه بگوئی قبول میکنم .

مادرم‌مرا بوسیدوگفت :

ـ پس‌فردا به‌برنا جواب‌موافق بده و ترتیب کار را باکمك او بده .

وقتی که خاموش ماندم و وجواب ندادم با ناراحتی گفت:

ـ غیراز این‌چاره‌ای‌نداری دخترم هرچه زودتر باید خودت را نجات بدهی !.

ازکنارمادرم بلند شدم ودر حالی که می‌گفتم :

ـ بسیارخوب، بسیارخوب،..

آخ چقدرمن بدبختم .... بیشرف ها ، پستها ..ـ نامردها !. اشك ریزان باطاق خودم رفتم ، روی تختم‌افتادم ،مدتی گریستم؛ گریه من بالش مرا کاملا خیس کرد تمام آن شب را با کابوسها سر کردم ، تب تندی داشتم ، کودك او ، حرامزاده او محصول گناه وعشق ما توی‌شکم‌من گاهی‌حرکت خفیفی داشت ، حرکتی که کمی لذت داشت ، خوشم میآمد

آه .... ای رویاها ، ای آرزوهای برباد رفته ، حالا آن پرنده زرین‌بال کجاست ؟ آرزو های یك دختر که‌از پشت میز مدرسه اوج میگرفت وبآسمان‌می رفت ، توی آسمان آبی ، این فضای بی انتهای عشق پرواز میکرد ، حالا من‌هستم ویك‌شکم ویك‌راه پرازسنك وپرازگل ،... آخ خسته شدم خدایا چراخوابم نمیبرد ؟!.

بالاخره‌صبح‌شد ،ومن‌مانند هرروز دیگر برنارا دیدم،همین که چشمش بمن افتاد خندید و گفت :

ـ دخترجان ،فتنه‌امیدوارم تصمیم خودت راگرفته‌باشی!.

بزحمت از ریختن اشك‌ویا فریاد خودداری کردم‌وبا لبخند تلخی گفتم :

ـ برنا ، از لطف توخیلی متشکرم ، اماپدرت ؟!.

ـ پدرت میداند من از تو حامله هستم ؟!.

خندیدوگفت :

ـ نه نه ، نمیداند ، اصلا نمیداند که‌تو دیگر دخترنیستی او فقط خیال میکند تو معشوقه پسرش میباشی ،

حرفش‌راقطع کردم وگفتم:

پس ....

ـ نه، نه فتنه ، اگر توقبول

خلاصه

« ۷ »

ژیلابی‌اعتنا بمردم خیابان‌که مشتاقانه اورانگاه میکردند ازخیابان شاه‌آباد‌گذشت ووارد خیابان دیگری شد و درحالیکه اطراف خودرا میپائید زنك درخانه دکترقبادرا بصدا درآورد .

علت مراجعه ژیلا به دکترقباد این بودکه بکمك او سقط جنین‌کند ، کتر قبادکه آتش هوس در دلش زبانه میکشید با اندام هوس‌انگیز ژیلا بازی میکرد . ودر یك غیبت کوتاه ژیلا بجستجوی کیف او پرداخت و نامه‌هائی از معشوقه ژیلا را که در آن از کورتاژ هم نام برده بودبدست آورد وفردای آنروز را برای کورتاژ انتخاب کرد وژیلا از خانه دکتر قباد خارج شد .

پس از خروج ژیلادکتر قباد برخاست‌وبخانه‌یکی‌از رفیقه‌هایش«فتنه» که‌شوهرش به‌سفررفته‌بودرفت وبا اوبرای خوشگذرانی بخارج شهر رفتندو «فتنه» آنروز خاطرات‌زمانی‌راکه دخترمدرسه بودوباجوانی‌بنام«برنا»آشنا شده‌بودبرای‌دکتر قبادتعریف‌کردکه چگونه دامن ازدست داد وپس ازاینکه‌کار ازکارگذشت واواز((برنا)) حامله شد ، ((برنا)) تصمیم‌گرفت اورابعقد پدرش که ازاو خوشش‌آمده بود درآورد .

گفتی ، از همین امروز ترا میبرم پیش یك دکتر متخصص، این دکتر در این کار ید طولائی دارد و بدون هیچگونه ناراحتی بچه ترا کورتاژ خواهد کرد .

برنا هنوز داشت حرف می‌زد که من بی‌اراده گفتم :

ـ حاضرم ، مادرم هم همین عقیده را دارد :

برنا خندیدو گفت :

ـ کار خوبی نکردی که بمادرت گفتی اما در هرحال آماده شو برویم ، مادرت کجاست ؟.

ـ مادرم ؟ او گفت تحمل دیدار ترا ندارد . گفت مثل دیوانه‌ها شده‌است ! حالا تو ازاو چه میخواهی ؟

ـ هیچ فقط پرسیدم من آماده هستم که برویم دکتر!

دلم ازدرد فشرده میشد ، از این مردی که اینطور بی‌رحمانه و خونسرد درمقابل من مثل اینکه اتفاقی نیفتاده است ویا اونبوده که اینهمه سوگند در مقابل من خورده است ایستاده بود بشدت متنفر بودم اماچاره نداشتم یکبار دیگر کنار او توی اتومبیل نشستم و او در حالیکه زیر لب آهنگی را زمزمه میکرد ازخیابانهای مختلف عبور کرد ودرمقابل مطب...

فتنه نگاهی بدکتر قباد کرد وبالبخند معنی داری گفت :

ـ اگر گفتی مطب کی؟

وبعد بدون اینکه بگذارد دکتر قباد حرفی بزند گفت:

ـ درمقابل مطب تو نگاهداشت من و او باهم ازپله‌ها بالاآمدیم من درحالیکه ازعاقبت این بازی مرا می داشتم و رنگم پریده بود . ناگهان درمقابل تو قرار گرفتم، ترا دیدم که با چشمان گیرا ونگاه پر جذبه درپرابر من ایستادی، یادت هست

دکتر قبادیکی بسیکار زدو گفت:

ـ بله خوب یادم هست بازهم بگو...

فتنه خندید وموهای دکتر قبادرا بهم ریخت وگفت:

ـ بازهم که خودت بهتر می‌دانی که من دیوانه‌ات شده‌ام ولی روزهای بعد نگاهت، لبخندت تلفن‌هایت ،دست از سرمن برنداشت وامروز دیگر من و تو مال هم شدیم.

دکتر قباد گفت:

ـ نه ، دلم میخواد که بعداز کورتاژ عروسی باقریبکاررا برایم بگوئی!

فتنه خندید و گفت :

ـ بالاخره من و او عروسی کردیم دیگرچه بگویم همینقدر میدانم که شب عروسی اولین کسی که بمن وقریبکار تبریك گفت برنا بود وآخرشب آنقدرقریبکار مست بود که اصلا هیچ چیز نفهمید، مثل یك کفتارشهوت آلود مرا بخودش فشارمیدادومیبوسید،

دکتر قباد نگاهی بساعتش انداخت وگفت :

ـ خوب برنامه‌ماچیست؟

فتنه جواب‌داد :

ـ برنامه نزدیك غروب‌است میرویم شهرچرخی‌میزنیم وشب‌را که من وتوبازباید توی‌یکی‌ازاین کاباره‌ها تاصبح برقصیم ، آره تا صبح..

همین کار را کردند ، فتنه‌و دکتر قباد ، به‌چندتا خیابان سرکشی کردند و عاقبت به‌کاباره مشهوری که توی‌خیابان تخت‌جمشید بود رفتند ، رفتند به‌کاباره «عشق فردا».

فتنه ، تمام شب را مشروب خورد وبادکترقباد رقصید ،وقتی که ساعت به‌نیمه‌شب‌رسید ، همراه دکتر قباد او را به خانه خودش آورد و شب را در آغوش اوبسر برد ، صبح ، ساعت هفت بودکه دکتر قباد از خواب بیدار شد ، خودش را آماده کرد و نزدیك ساعت هشت بودکه او کنار تخت فتنه آمد و اورا بوسید و گفت

ـ فتنه‌جان، من دیگر باید بروم !.

فتنه کمی تکان‌خوردوخودش‌را جمع کردوگفت:

ـ آره، برو، صبح باین‌زودی بیدارشدی؛چه‌خبره؟

ـ عزیزم گفتم که کار دارم !

ـ میدانم، باهمان زن‌چشم‌آبی وموطلائی!

دکتر قباد خندید و دوباره شانه فتنه را که از زیر لحاف بیرون افتاده‌بود وسفیدی می‌زد بوسید و با لحن شوخی آمیزی گفت :

ـ نه ، عزیزم، اینطورحرف نزن . اوهم ، اوهم برای من‌مثل همه‌مشتریهاست !

دکتر قباد اینرا گفت وازدر خارج شد ، بخیابان آمد وبطرف مطب خودش‌براه افتاد با عجله از پله‌ها بالا رفت ، ساعت چند دقیقه از هشت ونیم گذشته‌بود و او همینکه وارد شد . چشمش به ژیلا افتاد که منتظر اوست ژیلا همینکه چشمش‌به دکترقباد افتاد بادستپاچگی درجایش تکان خورد وگفت:

ـ اوه، آقای‌دکتر آمدید؟!

دکترقباد باخنده گفت:

ـ بله : بله‌ومغدرت‌میخواهم که کمی‌دیر کردم.

ـ نه‌مهم نیست ، آقای دکتر من‌حاضرم!.

ـ بسیار خوب ،همین‌حالاباهم میرویم.

ـ کجا ؟کجاآقای دکتر؟!

ـ بیك بیمارستان خصوصی هرکجا که‌شما بخواهید!.

ژیلا گفت :

بقیه درصفحه ۶۴

پشیمانها ...

✿ فیلم دادگاه نورنبرك درخود دادگاه تهیه میشود.



جودی گارلند و مارلن دیتریش هنرپیشگان قدیمی سینما، دوباره حاضر شدند درفیلم دادگاه نورنبرك بازی کنند .این فیلم را استانلی کرامر کارگردان معروف کارگردانی میکند .مدت فیلم دوساعت وسه‌ربع درنظر گرفته شده وعده‌ای از بزرگترین «رجال» سینمائی مثل چارلز لافتون ربت‌لامکاستر و دیگران نیز در آن شرکت‌دارند.

جودی‌گارلند و مارلن دیتریش سال گذشته حاضر نشدند در فیلم‌دادگاه نورنبرك شرکت کنند و علت این امر آن بود که دستمزدی که‌به‌آنان پیشنهادشدبسیارقلیل بودو بعلاوه رل‌مهمی‌دراین فیلم که نسبتاً یك‌فیلم سیاسی‌است نداشتند . اینك استانلی کرامر : سناریورا قدری اصلاح کرده‌و با افزایش مدت واهمیت‌نقش جودی گارلند و مارلن‌دیتریش مجدداً از آنها دعوت‌کرده است، جالب توجه است که :

فیلم دادگاه نورنبرگ تا کنون با اشکالات زیاد واز جمله مخالفت‌شدیددولت آلمان‌غربی‌مواجه‌شد، لیکن‌مقامات‌اشغالی‌متفقین آنرا آزادگذاشته‌و ازفیلمهائی‌است که‌استثنائی‌درمقردادگاه‌نورنبرك وسالن وکاخ آن تهیه‌میشود!

آنهادو کبوتر.

انداخت‌و گفت:

- فردا اطاقها رامیدهم تمیز کنند لوازمت را برداروبیا...

***

آپارتمان مردبلند قدآنقدر پله داشت که نیلو رابه نفس‌نفس انداخت‌بار برچمدانهایش رادراطاق کوچکی که‌پنجره‌اش روبه‌خیابان بازمیشد گذاشت. این‌اطاق‌درست روبروی اطاق مرد جوان بودوبا آن فقط یك سالن فاصله داشت. مردك آرام وکم حرف‌بود. گاهی بی‌اعتنا وپرغرور می‌شد ومیرفت ساعتها تواطاقش میماند، و همان لحظه‌بود که نیلو دوباره قیافه لعنتی مرد رویاهایش را میدیدو آرزومی‌کرد فاصله‌میان اطاقهااز بین میرفت.

تا آنکه نیمه‌های یك شب، آسمان‌غرید.هوابرق زدوانگشتان باران به شیشه پنجره‌هاتلنگرزد، نیلو وحشت‌کرد. ازجاپریدورفت دم‌در اطاق‌یك‌لحظه ایستاد. قیافه مرد و باهمان چشمای سیاه و گونه‌های استخوانی روی چهار چوب درنقش بسته بود

فکر مرد جوان‌مثل فشار دستهای یك مرد ناشناس، هم او را میآزرد وهم درجانش عطش و تمایل میریخت فکرمی‌کرددرآن ساعت ازشب، آن‌هیکل کشیده‌و ایده‌ال‌آسوده دربستر خفته است وریشه‌های خواب پلکهای‌سنگین اورا بهم‌دوخته‌است، اماوقتی‌دررا بازکرد فریاد خفیفی‌کشید و از ترس یك‌قدم‌عقب رفت. پشت در چشمان مرد مثل دوقطعه جواهر درتاریکی برقمیزد.

دختر گفت:

- شما که مرا ترساندید.. وای خداچرا اینطوری بمن‌نگاه میکنید. مگر در صورت من‌چه میبینید؟

مردجوان داخل اطاق شدو دررا پشت خودبست. لباس‌خواب دربرداشت‌وموسیقی باران‌آرامش پرحیاهوی اطاق را خفه‌میکرد. بازوهای لخت دختر را در دست گرفت واو را بطرف خود کشید وآهسته نالید:

- آنچه مورد علاقه منست. این را در صورتت می‌بینم... همین‌را..

بعد صدایش خفه‌تر شد. ذرات بدنش عصاره وجوددختررا مکید وآسمان‌نعره‌های گناه‌آلود سرداد وآبهاغبارشیشه‌هارا.شست.

* * *

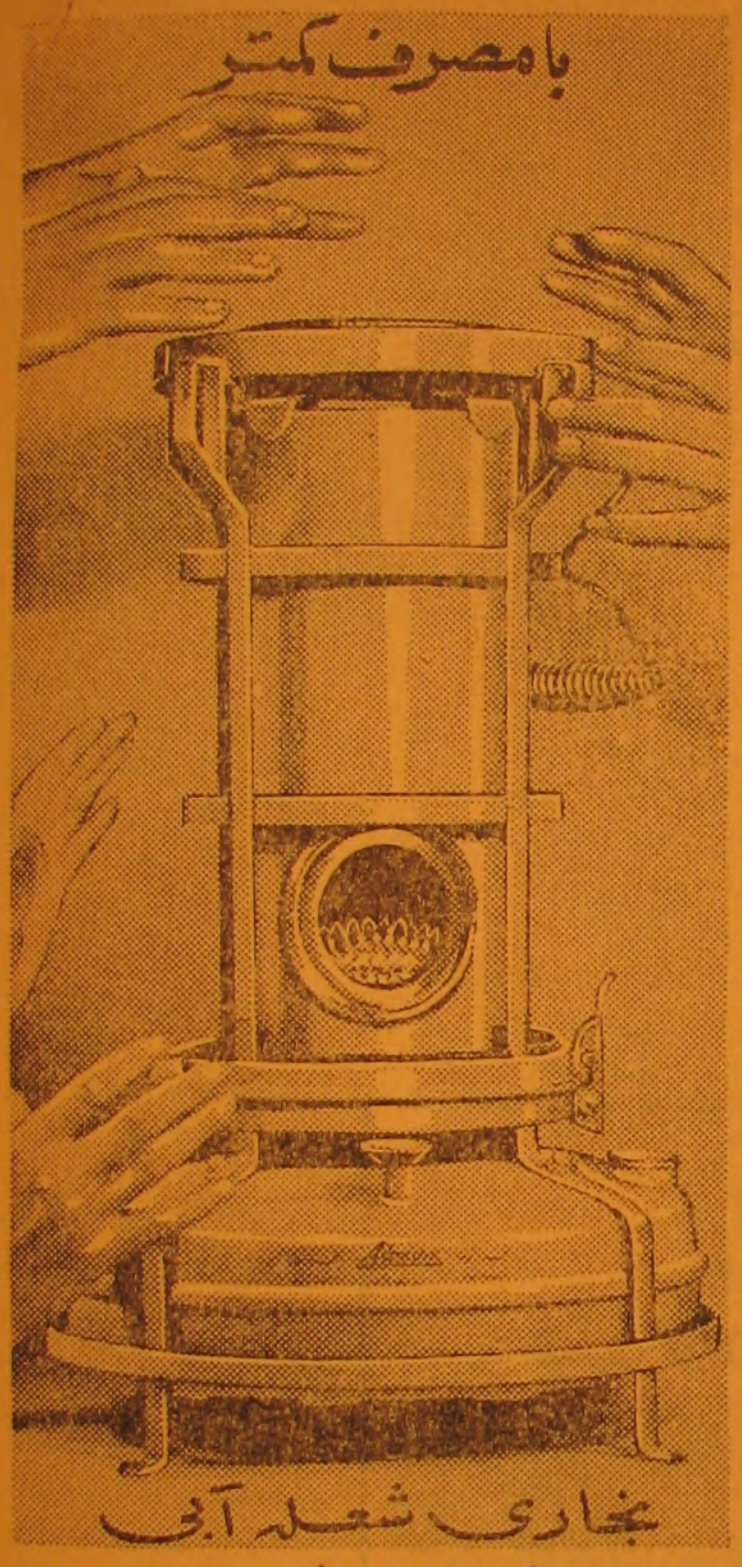
روزها گذشت. نیلو دیگر مثل سابق به درس و مشقش نمی رسید. عصرها بدون‌رغبت‌سرکارش میرفت. اگر چه کم‌کم از یك نواختی زندگیش بدش میآمد، معهذا بیش از پیش به سیگار و مشروب ومجالس رقص وکلوبهای شبانه‌زیرزمینهای اگزیستانسیالیستها پناه میبرد اینها تنها چیزی بود که از تمدن جدید آموخته بود او نمیدانست حتی تکرار شیرین ترین لذت‌ها دردبزرگی رابوجود میآورد. باطنازندگیش را فقط به‌آن‌مرد قدبلند منحصر کرده بود مثل دو عروسك خیمه شب‌بازی شده بودند. وقتی مرد فرار میکرد دخترك دنبالش کشیده میشد و هنگامیکه دختر پر غرور میشد و خودش را می گرفت، مردك میآمد و کنارش مینشست، نازش میکرد وقربان صدقه‌اش میرفت. این نمایش همیشه ادامه داشت تاآنکه‌یکروز ظهر مرد از اداره‌اش آمد و یکراست رفت به‌اطاق‌نیلو، دختر لباس آبی نازکی پوشیده بود و وهمانطورکه‌داشت سیگاردود می کرد، سرش را بالا گرفت و به مرد نگاه کرد:

آه مرد رویاها آمدی؟... چه خبر... امروز قیافه‌ات،چین های صورتت حتی موقعیکه‌لبخند میزنی از دردی عمیق از مطلبی گفتنی خبر میدهد. چه‌شده... مگر در صورت من چه میبینی؟..

مرد سیگاری آتش زدورفت کنار پنجره یك لحظه از آن‌بالا خیابان را نگریست. انگار دنبال‌جواب‌میگشت. بعدبرگشت و اینبار آهسته گفت:

بقیه‌در صفحه‌روبرو

حرارت بشیر!



علاءالدین



• ارزان • کم مصرف
• بی‌بو • بی‌دود
• قابل‌حمل • برای‌منزل‌وادارو

بخاری علاءالدین گرمی‌بخش کانون خانواده‌هاست
همین امروز شما هم بخرید

بنزدیکترین فروشنده یا فروشگاه علاءالدین

علاءالدین

خیابان نادری
مقابل سفارت خلیس مهر فرمانده



آنهادو کبوتر ...

هرزگی - هرزگی ..
دخترهراسناك از جابرخاست اما مرد بااشاره دست اورامتوقف ساخت :

نیلو نگاه کن ... مانباید خود را فریب بدهیم .

باید یك چیز را برایت بگویم ... من میخواهم ازدواج کنم ... یك مرد حق دارد در زندگی خود دو نفر را دوست داشته باشد و این هردو ممکن است در وجود یك دختر، در شخصیت یك دختر نهفته باشد ، یکی مترس ومعشوقه‌اش ؛ دیگری زنی که باید یك عمر درکنارش زندگی کند .

پس بدینجهت دیگر تومی توانی ازخانه من بروی ...

● ●●

دختر چمدانهایش را بست دستش را به‌نرده گرفت و پله‌ها را پائین آمد . یك قطره اشك گوشه چشمهایش نشست. حس کرد یکروز با پای خودش دانه دانه همین پله‌ها را با اشتیاق وعطش بالا رفته‌بود .

توخیابان‌همه مردم‌میدویدند بهم تنه میزدند ، بشتاب می گذشتند فریاد می کردند . اتومبیل‌ها توی هم‌میرفتندوصدای مهیبشان درداد و قال و شلوغی گم میشد .

او اینطور حس میکرد . چشمهایش سیاهی میرفت . همهمه ومرسام شدیدی اورا درخود می فشرد عقده‌ای‌روی دلش هرلحظه سنگین ترمی‌شد وعذابش‌میداد. تصویر مرد رویاهایش زیر چرخ های اتومبیل‌ها میرفت‌وتوفکرش هزارها تکه میشد. واو همانطور مات وبی‌هدف میرفت ..وقتی‌از پشت ویترین مغازه اسباب بازی فروشی می‌گذشت ، احساس کرد مثل این عروسکهای کوکی‌فاصله زاون وزیستی راکه ظاهراً نامش را زندگی گذاشته‌اند ، عیث و بیهوده از دست داده است . کبوتر کوکی ساکت و بی‌حرکت کنار ویترین افتاده بود . نیلو دیگر باو نمی‌خندید در خیالش مرد رویاها وزن ایده‌آلش‌را.. زنی که برای زندگی کردن و زندگی داشتن ساخته‌بود . میدید که مانند دو کبوتر جفت کنار هم بال میزنندواو چون پرنده‌ای تنها و سرگردان ناتوان و بال شکسته زیر باران اندوه‌ها برجای مانده‌است .

از لبخند موذی عروسکها لجش میگرفت. آنها باومیخندیدند اما او ... همانطور که میرفت به بچه‌ای میاندیشید که نطفه‌اش درشکمش بسته شده بود .

فریادها

مجموعهٔ چند شعر انتخابی از شعرای معاصر
توسط آقای علی عموئیان «آوا» منتشر شد

بقیه پسر ایران

را زمین لرزه‌ئی تکان داده است.

غلغله از طرفین برخاست. لشکریان یعقوب فریادهای شادی بر میکشیدند یا قهقهه استهزاء میزدند ولی مردان عمار گروهی چنان خشمگین شده وجمعی چنان ترسیده بودند ودهردو دسته چنان دستخوش آشفتگی شده بودند که درهم وبرهم یك عده صفها را میشکستند تاباجوش و خروش بی پایان بمبارز کوچك اندام پیروزمند حمله‌ور شوند وعدهٔ دیگر ازصفها بیرون می‌جستند تا بگریزند. این اندیشه دردماغ همه این هراس زدگان افتاده بود که لشکریانی که حقیر-ترین فردشان چنین بیباك و شجاع باشد که بمحض رسیدن از گرد راه قهرمان کوه پیکری رابااین آسانی بایك ضربت ازپای درانداز ددیگر افرادش که بشجاعت شهرهٔ جهانند چگونه خواهند بود .!

عمار احساس کرد که همین پیش آمد و همین هنر نمائی یك سپاهی حقیر خصم شکست قطعی دچارش میکند. اگر یك مرد دیگر پای مبارزه در میان میگذاشت وبدست این مبارز ناچیز کشته میشد همه لشکریانش میگریختند!

پس بیدرنگ فرمان حمله داد. در لحظات نخست دو سپاه درهم ریختند وکشتار از هردوطرف در گرفت ولی عمار بزودی دریافت که نیمی از مردانش درجنگ مردان یعقوب گرفتارند وبعض دیگر چنان ناپدید شده‌اند که گفتی باغبار زمین بهوا رفته بودند.

جنبشی کرد تادلیل این وضع رابداند وبزودی دانست، هرکس فرصتی بدست میآورد میگریخت! این فرار رفته رفته وسعت میافت و دسته دسته وگروه گروه میگریختند تا آنجا که ناگهان چند فوج دست از جنگ شستند و بهزیمت رفتند.

لشکرهای یعقوب ازاین پس یك کشته هم نمیدادند. تسلط کامل داشتند. ضربات شمشیرونیزه‌شان را بهدف میزدند و این ضربات کمتر سینه دردسترس خود مییافت بلکه برپشت‌های فروکوفته میشد، هرکه بود در حال فرار بود. هیچکس اندیشه‌ئی جز آن نداشت که جان بدربرد. فقط عمار بامعدودی از مردان قدیمش بودند که هنوزدر گوشه‌ئی میجنگیدند وافرادی را ازپا میانداختند.

ناگهان یعقوب به آنسو تاخت وعمار که خون پیش چشمانش را گرفته بود پهلوان بزرگ را رودر روی خود یافت وهردو بی‌درنگ و بی آنکه کلامی برلب آورند شمشیر بروی هم کشیدند.

دراین میان اسب عمار از نیزهٔ یکی ازرزم آوران سیستان ازپای ضربت اتفاقی که بهدف اصلی خود نرسیده وباین سومنحرف شده بود ازپادرافتادوعمار را نیزسرنگون کرد. یعقوب چون چنین دیدفریاد زنان از پشت زین برزمین جست مانند اجل برسرعمار ایستاد وبا لحن شاهانه گفت:

- برخیز و از خود دفاع کن!

عمار که یك لحظه مرگ را پیش چشمان خود دیده بود از بزرگواری یعقوب متاثرشد وهم درآن حال برق امیدی در دلش درخشید. اگرمیتوانست بریعقوب غالب آید و این مرد روئین را بکشد باهمه آشفتگی وپراکندگی سپاهش میتوانست پیروزی بدست آورد.

ازجاجست ودوپهلوان زور مندبا ارادهٔ فتح بهجنگ تن بتن با شمشیر پرداختندمدتی هردو هم قوه ومساوی بنظر میرسیدند ولی ناگهان یعقوب بایك حملهٔ شدید زخمی برشانهٔ عمار وارد آورد وبرتری خودرا آشکارساخت از آن پس عمار درمقابل حملات متوالی ودفاع ناپذیراو مستأصل و ذلیل شد تاآنجا که نیش شمشیردر قلبش نشست وازپا درافتاد.

باکشته شدن عمارجنگ پایان یافت. از سپاهیان اویك تن نیز نماند. آنانکه توانستند گریختند وآنانکه نخواستند یا نتوانستند بگریزند کشته شدند.

یعقوب فرمان داد تاسرازتن عمار و چندتن از سران خوارج یامنافقان وباغیان برگرفتند.

بازگشت به سیستان بسرعت صورت گرفت. همه‌جا خبرپیروزی یعقوب بردشمن خارجی اعلام میشد چون بمرکز رسیدند سرعمار و سرهای دیگران را بردروازه‌ها آویختند واین مایه شادمانی مردم

صاحب امتیاز ومدیر:
علی اکبر صفی پور
مدیر داخلی:
مهدی فشنگچی
روز انتشار:
عصر پنجشنبه وصبح جمعه
تلفن دفتر: ۳۲۹۲۵
تلفن منزل مدیر ۷۰۶۵۰
نشانی:
خیابان نادری کوچه نوبهار
شماره ۳۸۳۰ جمعه بیست وششم آبان ماه ۱۳۴۰
چاپخانه درخشان
تلفن ۳۸۴۴۵

نیکخواه وموجب اندوه ونومیدی نهائی خوارج شد. به عمار امیدی داشتند و اکنون سربی پیکر اورا بردروازه آویخته میدیدند.

یعقوب درجشن سرور مردم شهرشرکت جست و توانست مهر خودرا بیش از پیش دردلها جای دهد.

شبانگاه به‌سرایش بازگشت. رشیقه که دخترش رادر آغوش داشت به استقبالش شتافت ومورد مهروعطوفت او قرارگرفت.

باهم برسفرهٔ طعام نشستند و یعقوب خدارا از پیروزی بزرگی که به‌آسانی بوی اعطا فرموده بود شکر گفت.

رشیقه ساعتی در انتظار فرصت مناسب بسربرد و تا وقتی که یعقوب حال نوشاز را از او پرسید واین درموقعی بود که رشیقه را درآغوش داشت وچشمان سیاهش را با سر انگشت محبت نوازش میکرد:

نوشاز با صدای دلنشین و لحن جذابش گفت:

- در انتظار است که امیر وعدهٔ نیکویش را انجام دهد.

یعقوب با حیرت گفت چه وعده؟

رشیقه بایك حرکت دلفریب چهره جلو چهرهٔ او گرفت. چشم درچشمش دوخت وباشیرین‌ترین بیانش گفت:

- فراموش کردی یعقوب؟ وعده‌دادی وسوگند یادکردی که اگردر جنگ باعمار پیروزشوی وبسلامت بازگردی خواهرم نوشاز را بعقدخوددرآوری.

یعقوب اندکی مرتعش شدو گفت:

- آه! راست میگوئی!!

- اکنون اراده‌ات چیست؟ **ناتمام**

آ.آ یك ستاره جدید

که‌ذکر کردیم «سامی‌فری» معشوق سابق بریژیت باردو وهمبازی او درفیلم حقیقت است که‌سهم بزرگی در بشهرت رسانیدن آ.آ دارد. آگات آمس، در جاده بروکسل به‌سن‌تروپز کشف شده‌است خواهر آگات ازهنرمندان بنام ومشهور فرانسوی است و ماری دامس نام دارد که تاکنون در ۱۵۷ نمایشنامه وفیلم بازی کرده است.

آگات دختر بسیارمحجوب و زیبائی است حرکات بچگانه‌دارد آرایش نمیکند با خواهرش بسر میبرد وبدستورات وتعلیمات هنری خواهرش بدقت گوش میدهد روز-های یکشنبه اومرتباً درتئاتراست ودرس می گیرد و سایر مواقع در استودیو بسرمیبرد.

واما درباره اندازه‌های بدن وعشقهای خانم .. اجازه بفرمائید ازقول خود ایشان عرض کنیم که برای اولین بار چنین درفشانی فرمودند:

- من درباره عشق و مسائلی ازاین قبیل که بعضی هنرمندان آن را وسیله‌ای برای بشهرت رسیدن ویا ازسرزبان نیفتادن خود قرار میدهند هنوزچیزی نمیدانم (زنده باد علم منطق!) وامیدوارم فقط موقعی بعشق دست پیدا کنم که توام باسعادت باشد و همچنین بر اثر ابراز استعداد هنرنمائی خود بشهرت و موفقیت کافی رسیده باشم! (انشاءالله!)

و درباره اندازه‌های بدن

- سن فقط ۱۷ سال دارم و هنوزخیلی مانده‌است که‌اندازه‌های بدنم شکل ثابتی بخود بگیرد.

وبا این مقدمات است که آ.آ اولین ستاره منطق دان سینمای اروپا وارد صحنه میشود والبته سلاح زیبائی وعقل ومنطق وقتی دست بهم داد، ردیف الفبای زبان فرانسه هم تکمیل میشود!

بیماری عجز ...

روزگار در بند چیزهائی هستند که استعداد شادی ونشاط را در آنها میکشد وازمیان میبرد...

بسیاری از انجمنهای روحی و کنگره‌های روانشناسی برای حمله برضد غمها وتأثرات تجهیز شده‌اند تابتوانند علل و ریشهٔ عجز از شادی و نشاط رادرنهاد افراد از میان ببرند ومخصوصاً بیشتر بجوانان توصیه میکنند که سالهای دشوار تحصیل ممکنست مایهٔ رنج و ملال آنها شود واین دورهٔ شادی و نشاط را بدوران سراسر هم وغم مبدل سازد .

روانشناسانی که با بیماری عجز از شادی مبارزه می‌کنند ، بزندگی و روحیات کارمندان و وکارگران نیز توجه دارند زیرا این دسته نیز ممکن است بر اثر وضع مادی و یا عدم رضایت از کار خود مبتلای این بیماری شوند. وقتی بازدواجها نگاه میکنیم می‌بینیم تعدادی از آنها نیز آن‌گونه که باید آرام و مستقر نیست و طلاقهائی که رخ میدهد ، یک‌قسمت عمده اش ناشی از همین بیماری عجز از شادی است که ممکنست زندگی دو نفر را با هم تلخ سازد .

«دکتر آلبرت ادواردویلهام» معتقد است که اگر ما واقعاً بخواهیم از این بیماری نجات یابیم و در این تمنا صدیق وصمیم باشیم ، اول باید ببینیم چگونه بآن مبتلامیشویم و چون این نکته را دانستیم ، کار علاج آسان می شود .

میتوان بیماری عجز ازشادی و سرور را نیز یکنوع بیماری مسری دانست زیرا افسرده دل افسرده کند انجمنی را . . . کسی که مبتلا ببیماری عجز از شادی است دیگران را هم از درک لذت زندگی و استفاده از زیبائیها و فرصتهای آن باز میدارد . یک چنین زن یا شوهری ؛ سعادت همسرش را بر هم میزند و حتی مانع خوشبختی فرزندان میشود ؛ این معنی که یا زیاد بچه رالوس و تنبار می‌آورد و یا آنکه به سرسختی و استبداد با او رفتار می‌کند و این هر دو روش بنیان سعادت را در روح طفل متزلزل میسازد .

روانشناسان باین نتیجه رسیده‌اند که عده زیادی از مردم این روز گار دچار نگرانیهائی هستندکه نظیر آن برای اجداد ما بکلی مجهول بوده است و این نگرانی‌ها مانندمرض مسری بدیگران نیز سرایت میکند !

دکتر « داوید میشل » در نیویورك پس از مطالعات و تحقیقات بسیار باین نتیجه‌رسیده است که در این عصر یکهزار و ششصد سبب مختلف برای ترسها و نگرانیهای مردم قرن بیستم وجود دارد ! البته‌تمام این سببها در یك شخص جمع نمی شود ولی در ما کمترکسی هست که با یك یا چند سبب ازاین سببهای‌ترس و نگرانی که مانع نشاط و شادی است ، مبتلا نباشد !

خوشبختانه روانشناسان برای مبارزه بااین بیماری روحی‌یعنی عجز از شادی و سرور ، و برای از میان بردن علل آن ، قوائد و دستورهائی تدوین کرده‌اند که توجه‌بدانها بی‌شك‌در کاهش نگرانیها مؤثر است و ما اینك شمه‌ای از این قواعد و دستورها را برای شما شرح میدهیم :

یکی ازبدترین عوارض‌عجز از شادی و سرور اینستکه این حالت‌مانندسرطان بطورتدریجی در انسان راه‌می یابدیعنی بمرور زمان این حالت در شخص پیدا میشود و ما یکوقت بخود میآئیم که می‌بینیم‌استعدادو آمادگی کسب نشاط و شادی را در برابر لذتها و نعمتهای زندگی‌از دست‌داده‌ایم و بر اثر عادت بتدریج خشك و جامد و دلمرده شده‌ایم ...

بعضیها این عادت را دلیل پختگی و وقار خود میدانند در حالیکه تعمداً خود را از عوامل شادی و نشاط و احساس سعادت دور ساخته‌اند. این دلیل پختگی و کمال عقل‌نیست که انسان کم کم شوروشرزندگی‌وذوق وهیجان آنرا ازدست بدهد و از توجه بآنچه یکوقت مایه شادی و نشاط بوده است بعنوان‌آنکه دیگر برای او سبك است صرفنظر کند . نوابغ جهان همیشه برای خود تفریحات وسرگرمیهائی داشته‌اند که‌ببازی بچه‌ها بیشتر شباهت داشته است آناتول‌فرانس ازمیخ کوبیدن لذت میبرد و « انیشتن » قایق سواری میکرد وویولون‌مینواخت «آندره ژید» پیانو میزد و خلاصه نوابغ دیگر برای حفظ قدرت شادی و نشاط خود کارهای‌سبکی هم‌میکردند !

ما بتدریج ببیماری عجز از شادی مبتلا میشویم زیرا از دل دادن‌بچیزهای تازه وسرگرمیهای نو خودداری‌میکنیم‌و این‌خود داری ناشی ازآنستکه‌میترسیم عادت وروش عادی زندگی‌روزانه که بتدریج بآن خوگرفته‌ایم بهم بخوردوبدین‌ترتیب چون قابلیت بازی و تفریح را در خود بکار نمیبریم ، از شادی و سرورعاجز میمانیم .

بعضیها میگویند دیگر ازما گذشته است . این بدترین تصور است وهمین طرزفکر کم کم‌قدرت نشاط وشادی‌راازمامیگیرد .درهر سن وسال انسان میتواند عواملی برای شادی‌ونشاط خودبرانگیزد آنانکه تصور میکنند پیروناتوان و دلمرده شده‌اند مخصوصاً این نکته دقیق علمی‌رادرنظر بگیرند که فقدان هرگونه قدرت‌وتوانائی نتیجه عدم‌استعمال آنست .علمی را که میآموزیم‌چون بکار نمیبریم فراموش میکنیم .اما اگرقدرتها وقابلیت‌های معطل وازدست‌نهاده خود را دوباره بکار بریم ، با تعجب تمام‌خواهیم دید که‌چگونه شور و نشاط و هیجان و حیات تازه‌ای درمادمیده شده‌است.

اگرکار روزانهٔ ما نیازمند حسابهای ریاضی نباشد بتدریج حساب‌وریاضیات‌رافراموش‌میکنیم اما اگر روزی پنجدقیقه فکر خود را در یك حساب ریاضی تمرکز دهیم، باکمال لذت‌مشاهده خواهیم‌کرد که‌این تمرین‌چگونه استعداد ریاضی ما‌رااز نو زنده ساخته‌است ! همین‌روش‌رامیتوانید برای زنده کردن استعدادها و قدرتها وقابلیتهائی که بتدریج‌در شما خاموش شده است از جمله استعداد شادی ونشاط بکار برید وبنتایج‌مفیدی‌برسید

تلفونکن باشرکت سابقه در حسابات



نمایندهٔ شرکت دیتون چهارراه کالج تلفن ۴۹۲۶۱ - ۴۹۲۶۹ - تگرافی : دایتون

بقیه هنگامه

پشت در ایستاد جراتی بخودداد و بدرون رفت دیگر نایستاد با چند قدم بسیار بلند خود را به جسد رسانده این جسد بی جان یکی از سه مامور مخفی بود .

هر کس دیگر بجای فتحعلی‌خان مبهوت از وحشت دیوانه میشد ولی این پلیس کهنه کار بیش ا ـ آن با حوادث خونین وصحنه های هراس انگیز مواجه شده بود که این منظره با همه فجیع بودنش تکان خطرناکی بدماغش دهد . اطراف را با آشفتگی نگریست وگفت :

ـ چه پیش آمده؟ دیگران چه شده اند !

و باز فریادی زد و سخت تر از دفعهٔ پیش لرزید کنار دربسته ئی که بیك اطاق کوچك باز میشد یك مرد دیگر را دید، این نیز یك جسد بود ، سراپا خون آلود بود. سینه اش و شکمش دریده بود و پیدا بود که اورا کشته و پس از آن باین وضع کنار آن دربرپایش داشته اند ..

فتحعلی‌خان که سرش میچرخید ودنیا پیش چشمش تاریك شده بود سوی این جسد دوید. این یکی دیگر ازمامورین بود، ازسراپایش آثار یك زدوخورد بسیار شدید آشکار بود با چند ضربت خنجر یا کارد کشته شده بود ..

فتحعلی‌خان دیوانه‌وار دور خود گشت و باخود گفت ،

ـ سومی هم کشته شده؟ خدایا... چه کردم من؟ گناهکارم !. میتوان گفت که مرتکب جنایت شده‌ام، این دوبیچاره رابه کشتن داده‌ام ..اما آن یکی کجاست ..؟

درست نمیدید ،اطراف خود میگشت، همه جارا نگاه میکرد، مثل کسی که سوزن یا تکه ئی گم کرده باشد چشمانش را در تاریکی روی نقوش مبهمی که از گلهای قالی پیدا بود میگرداند. دیگر جسدی ندید چیز دیگری هم ندید .اطاق مرتب بود ، همه چیز سرجای خودش بود مثل این بود که قاتل پس از این دوجنایت فجیع باحوصله و خونسردی همه جا رابوضع سابقش بازگردانده است متوجه خوابگاهش شده رختخوابش گسترده بود لباسش بالای سرش روی صندلی بود ،عتکا وبالشی که زیر لحاف و شمد جای داده بود برجای خود بنظر میرسید وچنان بود که هیچکس بدیدن آن نمیتوانست بگوید که کسی در آن بستر نخفته است .

فتحعلی خان که عضلات چهره اش میلرزید وعرق ازسر اپایش میریخت نفس زنان گفت:

ـ پس چه؟ پس چه؟ نمیفهمم!

وخودرا برختخواب رسانده گوشهٔ شمد ولحاف را ازبالای سر گرفت وبلند کرد واین دفعه چنان متوحش شد که فریادش در گلو گرفت وخود مثل اینکه هر دو پایش را ناگهان باتیر زده باشند کنار بستر افتاد.

آنچه دربسترش دیده بود از عمه فجیع تر وموحش تر بود یکنفر دربستر خوابیده بود یك موجود بشری بود، یك مرد بود ،جسد یك مرد با چهره ئی که قاچ قاچ شده بود، این نیز مرده بود سومین مأمور بود .

فتحلی‌خان شاید اولین دفعه درمدت عمرش مشتی برسر ومشتی بر زانو کوفت و با غیظ بی‌پایان گفت:

ـ لعنت برطالع من!...اگر خوددرخانه مانده بودم...

وچند لحظه فکر کرد و گفت:

ـ چه فایده اخودم نیز کشته میشدم..

برسر دوزانو نشست چهرهٔ جسد را که بی‌نهایت هولناك شده بود نگریست ،سپس برخاست دراطاق براه افتاد. خونسردی پیشینش را بازگرفته بود ،باخود گفت:

ـ باید صحنه بهمین شکل بماند جای هیچ چیز نباید عوض شود چه میشود کرد! حادثه ئی اتفاق افتاده! گناه من چه بوده.؟ طبق وظیفهٔ خودم وبااطلاع اداره این سه بیچاره را باینجا آوردم. اما واقعا عجیب است! این بیچارگان زرنگترین وقوی‌ترین مفتشان تامینات بودند مخصوصا این یکی آنقدر گردن کلفت بود که بتنهائی حریف پنج شش مردقوی میشد.

و نگاه دیگری به جسد درون رختخواب انداخت و گفت:

ـ حالا باین روزش درآورده اند چند نفر بوده اند ؟ چطور واز کجا آمده اند؟. اینهارا که میشود تحقیق کرد !

براه افتاد چراغ راازکنار جسد اول برداشت روی میز گذاشت یك چراغ بزرگتر روشن کرد وبدست گرفت ودر روشنائی آن همه جای اطاق را بامنتهای دقت تفتیش کرد.

سپس ازاطاق بیرون رفت . قدری روی پله ایستاد وفکر کرد باخود گفت :

حالا هم دارم بی‌احتیاطی می‌کنم چند نفر وارد این خانه شده و این بخت برگشته‌ها راکشته اند از کجا معلوم است که هنوز هم اینجا نباشند وناگهان در یك گوشه غافل گیرم کنند وبرسرم نریزند!

چراغ رادر اطاق گذاشت هفت تیرش را بیرون آورد وبدست گرفت و بامنتهای احتیاط براه افتاد.

درحیاط با هرقدم یك دفعه دورخود میگشت.. میخواست پشت درکوچه رود شاید اثری برکلون دریابر اطراف آن بدست آورد اما همینکه پابرپلهٔ راهرو نهاد صدای ناله ئی دلخراش بگوشش رسید و سراپایش رالرزاند.

ایستاد گوش فراداد، متشنج بود دندانهایش بهم میخورد ازاین صدا از همه مناظری که دیده بود ترس آورتر بود چنان بود که فتحعلی خان نزدیك بیك دقیقه نتوانست دربارهٔ آن فکری کند ازبس پریشان شده بود ازبس ترسیده بود .

ولی سرانجام تکانی بخود دادو برگشت.

قدم‌های کوتاه وکند برمیداشت پس از هر قدم میایستادو گوش میداد در انتظار آنکه بار دیگر همان صدا را بشنود .

پس، از دو سه دقیقه گمان برد که صدای ناله ئی شنیده است ولی ناله ئی که رو به خاموشی داشته .با خود گفت :

ـ این صدا از اطاق بود ، حتما ! بی جهة ترسیدم و وقت را تلف کردم ..خیال میکنم یکی از این بدبختها هنوز جان داشته است ... شاید تا حالا مرده باشد !

جرأتی بخودداد. ترس ونگرانی وتردیدرا از خود راند با قدمهای محکم وارد اطاق شد . جسدها را

بقیه در صفحه ۵۹

دانشمندان در فضا و سرمندشت در زمین برای زندگی بهتر کوشش میکنند

عمران وآبادی زمین های بایر وتبدیل تپه های عظیم بزمینهای صاف ومسطح برای ایجاد کارخانجات ومؤسسات تولیدی درمدتی کوتاه وهزینه ای کمتر اقدامی مؤثر برای زندگی بهتر وتولید کار وفعالیت نسل جوان در کشور است .

شرکت سهامی وساختمانی سهند شت شاهرضا مقابل ویلا تلفنهای ۶۶۴۸۳ ۶۴۳۳۲

آگهی مؤدت

نقشه‌برداری و استخدام

دوره جدید کلاس نقشه برداری با استفاده از مدرن ترین دوربینهای مجهز کرن وزیر نظر مهندسین مجرب نقشه برداری در کاخ دانش تشکیل میشود . فارغ التحصیلان نقشه برداری ما بلافاصله در موسسات وشرکتها استخدام میشوند .

کاخ دانش

۱ ـ خیابان نادری پاساژ معتمد.
۲ ـ خیابان فرانسه کوچه مرجان

بقیه هنگامه

یکی پس از دیگری بهمان ترتیب که اول دفعه دیده بود آزمایش کرد . آنکه وسط اطاق افتاده بود مرده بود . دیگری که پای در گاه بود بمحض آنکه فتحعلی خان دست بر بازویش نهاد بر زمین افتاد. این جسدهم یخ کرده بود ولی فتحعلی خان همینکه دست بر پیشانی سومین جسد گذاشت با هیجانی وصف ناپذیر گفت :

ـ اوه ! این یکی هنوز نمرده است !

و با منتهای شتاب گوش به قلب او چسباند و گفت ،

ـ اوه ! نزدیك است. نزدیك است !

ـ از جا جست با پریشانی یك دیوانه اطراف را نگاه کرده بسوئی دوید به همان اطاق که جسدی را جلو درش قرار داده بودند رفت بزودی با یك بطری مارك دار که اندکی کنیاك ته آن بود باز ـ گشت. بر سر دو زانو یش جلو جسد نشست دهان آنرا بزحمت گشود و جرعه ئی کنیاك در دهانش ریخت . شیشه را کنار گذاشت و با سرعتی حیرت انگیز شمد را درید و چند زخم بزرگ جسد را که بر شکم و سینه و رانش بود و بنظر میرسید که هنوز سردنشده است بست. در این کار بود که صدای ناله مرتعشی ساخت . .. سر بسکوش جسد نزدیك کرد و بصدای بلند گفت ،

ـ حسن ، حسن، حسن جان..

دهان جسد تکان خورد و با صدائی پیچیده شده در ابهام مرگ گفت ،

ـ بله ...

ناتمام

تبریك

وصلت فرخنده دوشیزه مهین صراف با آقای ابراهیم بنسیون را تبریك عرض میکنم.

مرتضی مقدم

دیوان شعر

شاطر اصغر نهاوندی

بزودی منتشر میشود

فتو زرافشان

شاهرضا ـ چهارراه پهلوی روبروی کافه شهرداری بوسیله تلفن ۶۰۰۲۵ ـ آماده برای عکسبرداری از مجالس جشن وسرور

بقیه دخترم

نامه من امروز بتو فقط برای توجه دادنت باین موضوع است زیرا اتکاء و توجه بعقل وتجربه و عبرت گرفتن ازمکاتب زندگی رابرای تو بزرگ ترین وسیله‌ای میدانم تاهیجانات لذتبخش کنونی که منشاء نیروی حیات هستند بظلمات پشیمانی و ناراحتی نیندازی .

عزیزم ! باید بازندگی نوینی که طبیعت ناگهان در تو بوجود آورده خوبگیری و خودراچنان بسلاح عقل مجهز کنی که پس از طی چندسال وقتی دورنمای گذشته خودرا از پیش چشم میگذرانی شرمسار نگردی وآنرا آئینه تجربه برای آینده بدانی .

سنینی که تودر این مرحله اززندگی طی میکنی بی‌شباهت به نیروی برق نیست درصورتیکه تحت کنترل قرار گیرد تاریکی را تبدیل بروشنائی میکند و به سردی‌ها گرمی میبخشد ولیکن..چنانچه بطرز صحیحی از آن استفاده نشود نیروئی است مخرب و کشنده.

آیا میدانی دختران نو رسیده در این سن اشتیاق جنسی فوق العاده‌ای بمسائل جنسی پیدا می کنند ؟

دخترم . شاید تو شخصاً هنوز بطرز روشنی این اشتیاق را حس نکرده‌باشی ولی بدان که غریزه جنسی یك دختر یا پسر تازه بالغ بمراتب نیرومندتر از سایر غرایز عادی انسانی است ولی برای تشخیص و هویت آن ، لازم نیست تو ازعلوم پزشکی وروانی و تکامل هورمونها وغدد بدن انسان وطرز ساختمان سلسله اعصاب ، بتمام و کمال اطلاع داشته‌باشی ، فقط کافی است که بادانستن مقدماتی ازین علوم بدانی که در درجه اول خود وعواطف واحساسات را بکدام راه صحیح وسعادتبخش هدایت کنی و ثانیاً همه موجودات وهمنوعان اطراف خودرا چگونه ببهترین طریق بشناسی .

تو امروز بکمترین ناملایمتی تاب و توان ازدست میدهی ، بکمترین خوشی ، غرق در لذت میشوی. لیکن بدان که کسی میتواند از جنگ رعدوبرق درامان بماند که بموقع بتواند آنرا پیش بینی کند وحفاظ لازم را تهیه نماید.

وسوسه‌های شهوانی بدوطریق مختلف جلوه گر میشوند که مثل شمشیردودم میتوان آنها را بدو طریق کاملا متفاوت بکاربرد و اولین احساس آنکه چنین شمشیری را دردست خودداری آنست که برسر ایجاد محدودیتهائی که ازطرف پدر ومادرت اعمال میشود ، با آنها مجادله کنی . چون بحکم وظیفه محدودیتهای ما در این سنین بحرانی ، برای امثال تو جگر گوشگانمان زیادتر میشود ، و این درست مصادف باهنگامی است که براثر تلاطم روح وطغیان غریزه جنسی ، شما میخواهید هرچه زودتر و بیشتر زنجیرهای وجود ما را پاره کنید.

من میدانم که تو دیگر بچه نیستی و تمام محدودیتها و کنترلهائی را که مادرطرز معاشرت وصحبت با دیگران و پوشیدن لباس و انتخاب دوستان و سایر امور اجتماعی تو بوجود آورده‌ایم ، خودت ، بعلت اشتیاقی که باستقلال رای و پرورش وایجاد شخصیت خود پیدا کرده‌ای ، گاه حتی مارا ببادمسخره میگیری ولی آیا میدانی که آزادی و شخصیت تو یعنی آنچه که در آینده اساس زندگی اجتماعی تو را تشکیل خواهد داد ، حقیقتاً با آنچه که امروز در پهنه آبی رنگ وپاك مخیله‌ات رؤیای آنرا می پرورانی فرق میکند ؟؟

دخترم ، آزادی اگر بطریقه صحیح مورد استفاده تو ـ مخصوصاً در این سنین که موعد پرورش شخصیت توست ، قرار نگیرد ، خطرات بسیار بزرگی دارد وهرگز منجر بایجاد شخصیت واقعی و اجتماعی نمیشود و هشتاد درصد گمشدگان اجتماع ، فاسدین ، هرزه‌ها و بدبختها کسانی هستند که بعلت سوء تشخیص و استفاده ناصحیح وتعبیر نادرست از آزادی خود ، ازهمین سنین پابراه غلط گذاشته و بی آنکه شخصیتی برایشان ایجاد شده باشد درظلمات جهل وفساد فرورفته‌اند.

دخترم! اجازه بده که از پرچانگی بپرهیزم ، بطور قطع روح متلاطم تو حاضر نخواهد شد بیش از این نامه‌ای را که طول آن قطعاً برایت کسالت آور خواهد بود بخواند . اجازه بده بس کنم زیرا جان کلام را رادرچند سطر بتو گفته‌ام و نمیخواهم مطلب دیگری هم بآن اضافه کنم.

شنیدنیها

قابل توجه وزارت کار



خبرنگار ما از کوهدشت لرستان اطلاع میدهد محمد ناصری کارگر شرکت ساختمانی مترو در حال انجام وظیفه دست راستش مجروح و مدتی در بیمارستان بستری میشود .

پس از بهبود مهندس فساء سرپرست شرکت مترو نامبرده‌را از کار برکنار می‌کند و از پرداخت حقوق یکماهه‌این کارگر خودداری می‌نماید و خودسرانه گواهینامه رانندگی محمد ناصری را توقیف می‌کند اکنون این کارگر بیمار لخورده با ۷ سر عائله‌اش سرگردان است ما از وزارت کار میخواهیم رفتار غیر انسانی مهندس فساء را مورد توجه قرار دهند و حق قانونی این کارگر را باو باز گردانند

پایان دوسال زندان



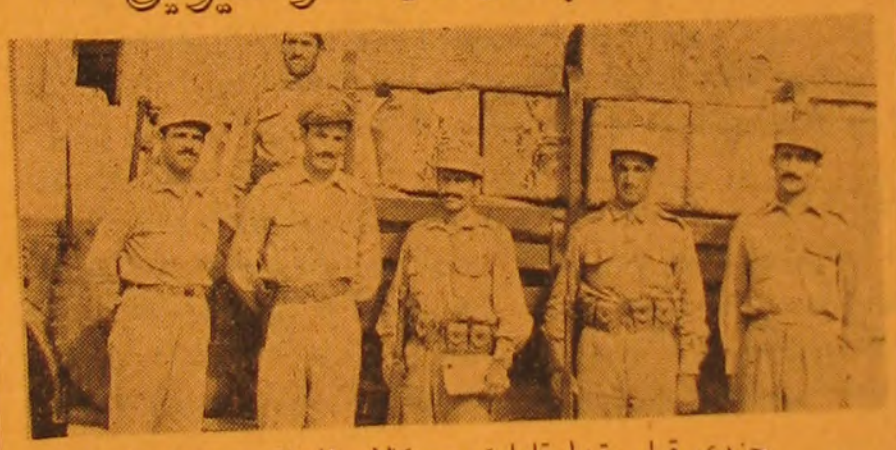
اسماعیل‌زاده

هفته گذشته دو نفر از نمایندگان صدیق امید ایران که باتهام سیاسی دوسال در زندان قصر بودند آزاد شدند

وثوقی

آقای وثوقی نماینده مادربانه و آقای اسمعیل‌زاده در بوکان هستند ما آزادی ایشان را به خانواده هایشان صمیمانه تبریك میگوئیم .

کشف قاچاق در قصر شیرین



چندی قبل مقدار قابل‌توجهی کالای قاچاق وسه راس اسب از عده‌ای قاچاقچی بوسیله سرکار سروان منوچهر نجفدری فرمانده گروهان ژاندارمری قصرشیرین ومامورین بدست آمد

مبارزه با مالاریا



آقای کازرونی خبرنگار امید ایران‌ازشادگان نوشته‌اندمامورین مبارزه بامالاریا بسرپرستی آقای هوشنك پیشان رئیس ریشه‌کنی مالاریا در حدود ۱۳هزار خانه و مغازه درشهر وحومه شادگان سم پاشی نموده‌اند و برای ریشه‌کن کردن مالاریا فعالیت میکنند .

بابل

طبق دعوتیکه از هنرمندان خانم یاسمین آقایان ویگن ونوذری بعمل آمده بود کنسرت جالبی به نفع فدراسیون وزنه برداری در سینما داریوش برگزار شد آقای احمد اطمینان ازطرف‌فدراسیون بحضار خیر مقدم گفتند آقای دکتر الکساندر پاده‌گریان رئیس فدراسیون وزنه برداری‌ازهر لحاظ برای ورزشکاران بابل صمیمانه کوشش‌می کنند والحق‌ورزشکاران بابل‌قدراین‌عنصرشریف‌رامیدانند

شکری خبرنگار امیدایران

انتقال



آقای علی اکبرصرفه جو دادرس علی‌البدل ورئیس دادگاه خلاف و کیفرگرانفروشان عدلیه فومن‌که ازقضات پاکدامن میباشد بسمت دادرس علی‌البدل دادگاه شهرستان رشت‌منصوب‌شدندو آقای محمود احدزاده در محل ایشان مشغول‌کار گردیدند .

در بندر معشور دستگیر شد



خداخواست‌بهبهانی‌قاچاقچی باسابقه‌که سالها بود مامورین در تعقیبش بودند بوسیله مامورین ژاندارمری دستگیرشد درحالیکه درحدود دوکیلوتریاك نیز همراه داشت .

انتصاب



آقای محمد پارسا معاون اداره فرهنگ خرم آباد بسمت معاونت فرهنگ کل لرستان منصوب ومشغول کار گردیدند.

هنرمندان فرهنگ لاهیجان



عکس ازروز معلم

مسابقه کشتی



آقای محمود موسوی نژاد خبرنگار امید ایران اطلاع میدهند مسابقه کشتی بین شهرستانهای تابعه لرستان درخرم آباد انجام یافت.

در وزن اول آقایان رجبی — زندی - عقیلی

دروزن دوم ملوکی - دلاوری زهرابیگی

دروزن سوم والی زاده - خرمی علوی

دروزن چهارم کریمی - گل کار حاتمی

دروزن پنجم لشکری

دروزن ششم رضائی ودر وزن هفتم زنجانی - اصغری ونجفی از خرم آباد مقامهای اول تا سوم را احراز نمودند آقایان رضائی عبدالهی - مومنی وگودرزی از شهرستان الیگودرز در وزنهای اول تا چهارم برنده وبرای شرکت درمسابقات قهرمانی کشور انتخاب شدند

یکی از فرهنگیان فرمن



آقای قانع صفت نوشته اند آقای داود فدائی که اکثر وقت خود را صرف خدمت بفرهنگ فومن نموده اند اکنون عهده دار مدیریت دبیرستان ورياست دايره آموزش ابتدائی میباشند

دریافت جایزه



باآقایان حجت اله ستاری مربی بسکتبال احمدرضائی مربی کشتی و غلامحسین برنجی مربی فوتبال لرستان ازطرف آقای پور - رویز رئیس کل فرهنگ لرستان جوایزی اهدا گردید.

مراسم چهارم و نهم آبان درشهرستانها



بمناسبت دوروز تاریخی چهارم و نهم آبان در تمام شهرستان های ایران جشن های جالبی برگزار شد خبرنگاران ما عکس های بسیاری فرستاده اند دراینجا کودکی ازشهرستان کازرون بمناسبت روز کودک ترانه ای اجرا میکند.

باشرفها

اردبیل	نصیحت گر
مشهد	علی اکبر صادقی
بهشهر	ساداتی
میانه	احدزاده
کرمان	باقر کیوانی
طبس	هره زی
بابلسر	ایرج علی پور
فیروزکوه	کاردگرداروخانه
	اسلامی .
یزد	کریمی یزدی
گلوگاه	عزیزاله عظیمی

این عده کلاهبردار نیستند اشخاص باشرفی هستند! آیاشما باور میکنید ؟

۵۰_۱۹

برق جدید شهرداری بم

آقای فروتن خبرنگار امید ایران نوشته اند برق جدید شهرداری باحضور آقایان عبدالوهاب اقبال استاندار کرمان دکتر مینا معاون استانداری مهندس کلانتری رئیس عمران لنگری فرماندار بم افتتاح گردید . آقایان از پرورشگاه یتیمان - بیمارستان و باغ کشاورزی نیزدیدن نمودند

شعله و شبح

بر آب شد ، و اما راجع بفروش اتومبیل ، من تصمیم گرفتم براثر وحشتی که از احساس سوء ظن پلیس بمن دست داده بود کلیه اشیاء مظنون اطراف خویش را بفروشم و اتومبیل از این جمله بود . اینکار باعث میشد که پلیس بیشتر بمن ظنین شود ولی چون دلیلی در دست نداشت من بآرامی میتوانستم در سایه تهدید و مراقبت او زندگی کنم !البته این رفتار من احمقانه و نا پسند بنظر می آید و امروز هم برای عذر خواهی بسیار دیر شده است ولی ...

کارسالك و ریزون متعجب ماندند پیناکر افزود :

ـ زن من در روز سه‌شنبه بعد از ظهر نا پدید شد ولی روز چهارشنبه (فردای واقعه) تمام همسایگان به میسیس ماکر کلفت ما سوء ظن بردند ، عده‌ای هم نسبت بمن ظنین بودند و بدیهی است وقتی هر دوی ما در معرض سوء ظن بودیم .. اگر هرکدام قاتل ماریون محسوب می‌شدیم ـ دیگر جرأت نمی کردیم جسد او را در زیر نگاههای کنجکاو و شك آلود همسایگان و مردم از منزل خارج کنیم و چون من میل نداشتم که میسیس ماکر بیگناه در معرض این اتهام واقع شود ، در جواب مامورین صحبت از گردش شبانه خود بمیان آوردم تا همه سوءظن آنها را بخود جلب کنم .

بموجب نامه‌ای که از میسیز ـ پیناکر بدست آمده است، اظهار امیدواری شده که اگر شما در معرض خطر زندان و اعدام واقع شوید ، اواز مخفیگاه خودخارج شده و بسراغ شما خواهد آمد .

ـ آیا ممکن‌است او بطور شوخی و یا برای اذیت کردنتان بیرون رفته باشد ..

ـ ابداً

ـ من فقط میخواهم بدانم که میسیز پیناکر ، کی و چگونه از خانه خارج شده است و بطوریکه از پرونده مستفاد میشود او با بدن نیمه لخت و لباس زیرو چمدانی هم محتوی ۱۰۰۰۰ لیره با خود برده است .

ـ همینطور است .

ـ ولی من عقیده دارم که اگر او قصدعزیمت‌داشت قبل از برداشتن ۱۰۰۰۰ لیره متوجه میشد که هوا آنقدر سرد است که اگر با لباس زیر حرکت‌کند ، هنوز بباغ نرسیده ازسرما خواهدمرد. و اگر فکرکنیم که او از حال عادی خارج بود باید بفهمیم که زنی با لباس نازك و چمدانی در دست در هوای سرد زمستانی و پای پیاده ، چقدر میتواند درین نواحی که همه آنرا بخوبی می ـ شناسند راه برود ، و کسی او را نه بیند . بعلاوه هرکس درکوچه و خیابان دروسطماه‌ژانویه‌چشمش باو و آن طرز لباس پوشیدنش می افتاد بی اختیار توجهش بطرف او جلب میشد درصورتیکه هیچکس اورا ندیده است .

متاسفانه من دیگر اطلاعی راجع باین جریانات ندارم‌بدهم.

ولی آقای پیناکر بهمین دلایل من عقیده دارم که روزسه شنبه همسر شما **از خانه خارج نشده وحتی روزهای بعد یعنی چهارشنبه و پنجشنبه نیز از منزل خارج نگردیده وبالاخره در موقعی که‌کارآگاه کارسالك مشغول تجسس خانه بود ، او نیز در آن بسر میبرد .**

کار سالك گفت .

البته این نظر عجیب است ولی اگر شما مستر پیناکر می توانید بآن جواب بدهید مانعی ندارد .

ریزون ناگهان متوجه کار سالك شده گفت ،

ببخشید همکارعزیز آیاشما درموقع تجسس ، زیرتختخوابها را هم تفتیش کرده‌اید چون در منازل زیر تختخوابها بسیارمهم است البته قضیه قایم‌شدن دزدها در زیر تختخوابها مضحك است ولی بهرحال گاه زیر تختخواب ها جای خوبی برای مخفی‌کردن مرده یازنده یك‌انسان است!

کارسالك گفت ،

ولی من در جستجوی جسد ماریون بودم‌و ابداً بفکر آن نبودم‌که اورا زنده بیابم اماگر اورازنده‌فرض کنید ، ناچار من باید عرض کنم که وقتی میسیز مارکر مشغول تجسس اطاقها بود اومیتوانست دراطاق‌زیرشیروانی قایم شود درانثنائیکه من‌ومامور منهم مشغول جستجو بودیم او میتوانست از اطاقی باطاق دیگر واز نظر ما مخفی بماند !

کاملا ممکن است و اگر مستر پیناگر ناراحت نشود ،من حاضرم‌تجسس خودرایکبارديگر باتفاق شروع کنیم ...

ودو کارآگاه پس از ماهها سکوت و انتظار یکبار دیگر تجسس خود را در منزل مرموز شروع کردند . تفتیش دو باره از بالا وپشت بام خانه شروع شد وقتی سه‌نفری به‌اطاق‌زیرشیروانی رسیدند ، نردبانی در آنجا وجود داشت که مستقیماً به کبوترخان پشت بام میرفت . کار سالك به بالای آن‌رفت وباوجودآنکه‌لاغر اندام وظریف بود نتوانست‌وارد کبوترخان‌شود و اطمینان حاصل کرد که ممکن نیست‌زنی بتواند خودرا درقعر آن پنهان کند و همچنین‌نمیتوان‌جسدی را درآن جای داد بعدگفت: اگر در آن روزها ماریون در این خانه بود بزحمت میتوانست در جلو چشم من و مامورینم پنهان شود زیرا اگر میخواست‌باطاق زیرشیروانی وحتی کبوترخان برود من‌صدای نردبان‌را میشنیدم .

سپس نگاهی به‌ریزون افکنده گفت :

فقط ممکن است درصورتی که اودر موقع تفتیش من درخانه بود ، در یکی از اطاقهائی که مشرف براطاق زیر شیروانی‌است پنهان گشته باشد .

این را گفت ودر اولین اطاق را که تقریباً اطاق‌دوستان ومهمانان پیناکر بود باز کرده گفت ،

ملاحظه کنید ازاینجا کف اطاق در زیر تختخواب بخوبی دیده میشود واحتیاجی به تفتیش آن نیست

ولی ریزون که ناگهان در پشت آن چشمش به دری افتاده بود فریادی ازخوشحالی برکشیده بسوی‌آن دویده‌دررا بازکرد ...

ـ به بینید یك تشك برقی‌در اینجا هست‌که قطعاً شما تا کنون آنطور که لازم بوده بآن توجه نکرده‌اید .

این اطاق ، اطاق خصوصی توم‌پیناکر و همسرش بود که دو تختخواب‌ودوتشك برقی در آنجا در کناریکدیگرقرارداشت‌ریزون ناگهان«متر»تاشوو کوچکی‌ازجیب در آورده‌طول‌وعرض آنرااندازه گرفت و در اثنائیکه کارسالك و پیناکرمبهوت‌شده‌بودند،خطاب به پیناکر گفت:

ـ خوب ، خواهش میکنم ، هر دو تشك را به برق‌وصل کنید

پیناکر اطاعت کردودوتشك برقی«بادشده»ورم کردند،ریزون ارتفاع آنها را اندازه گرفت و گفت :

ـخوب کارسالك عزیزم مثل آنکه راز قضیه را پیدا کردم . حدس من درست بود و وقتی شما وارد این خانه شده و مشغول تجسس بودید میسیز ماریون پیناکر که دهانش بسته‌و بیهوش شده بود در این‌جا وجود داشت (اشاره به یکی از تشکها کرد) به‌بینید ، من ارتفاع این تشکها را اندازه گرفته‌ام‌وقتی‌بکار بیفتند و متورم شوند حد اکثر تا ۳۵ سانتیمتر ضخامت پیدا میکنند در صورتیکه اگر یك‌انسان‌بحال عادی‌روی‌زمین درازبکشد ،دربر جسته‌ترین‌قسمت‌بدن‌خود که پستان باشد ،بیش از۳۵ سانتیمترارتفاع ندارد ، بنا براین بخوبی میشود زنی را کشت و یا بیهوش کرد وبجای خواباندن روی‌تشك آنرا شکافت وجسدش را درداخل تشك قرارداد و تشك را دوخت‌و باد کرد باین ترتیب حتی شما کارسالك عزیز وقتی شما وارد این خانه شدید وهمه‌جاراتجسس

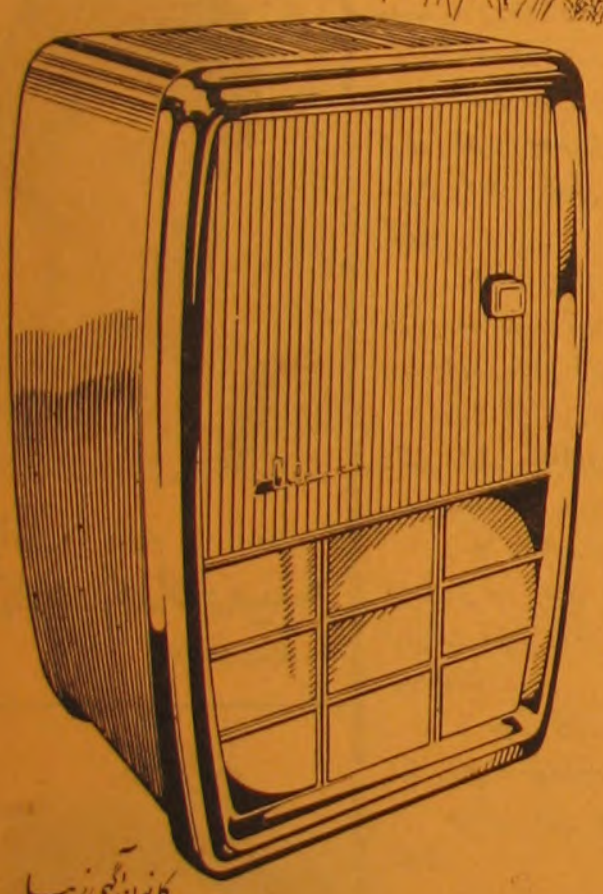
بقیه‌درصفحه۶۶

بانوان ، دوشیزگان گرامی
بهترین مدل آرایش موومیزانپلی گیسوان‌شمادر
سالن آرایش ساتی
خیابان لاله زارکوچه بهار

خزان پیاهنگ زمستان است



ازهم اکنون بفکر سرمای زمستان باشید



کانون آگهی زیبا

و بخاری کلمن

را برای منزلتان تهیه کنید

Coleman

برای ملاحظه انواع مدلهای بخاری کلمن بنمایشگاه کلمن

خیابان سعدی جنوبی - ساختمان تقی نیا ۲۰۲۲۳ و فروشگاههای معتبر

تهران وشهرستانها مراجعه فرمائید.

بقیه ز نجیر طلا

آن پسر گفت:

- گمشو:

من خطر را کاملا احساس کرده بودم. باخود اندیشیدم:

- اگر احمد پیروز شود آنها دسته جمعی حمله کرده ما را مفصلا کتك خواهند زد زیرا اکنون بیش از هشت - نه نفر شده ودند ومسلما باز هم بتعداد آنها افزوده میشد واگر هم احمد مغلوب می شد اولا آبروی محل میرفت و درثانی باز بعید نبود ما را کتك بزنند.

روی این اصل دست بجیب فرو برده وچاقویم رادرآوردم و دادزدم:

- قرارشد تك تك مبارزه کنیم هر کی جلوبیاید با این چاقو شکمش راپاره میکنم!

این تهدید من موثر واقع شد ویکی ازآنها به آن پسر که از پشت سر باحمد مشت زده بود گفت:

- راس میگه!

و یکی دیگه گفت:

- خیال میکنه ما از چاقومی- ترسیم. زکی!

گفتم:

- بترسین یا نترسین مهم نیس بخدا هرکس جلو بیاد می کشمش احمد و باقر بکشتی ادامه می - دادند و هنوز هیچ کدام موفق نشده بودند امامن احساس میکردم که باقراو را بزمین خواهد زد. زیرا باقر نیرومندتر از احمد بود.

یکبار باقر گردن احمد را بقدری فشارداد که من دیدم خون بچهره احمد دوید اواسیر درد و رنج طاقت فرسائی شده بود ولی فریاد نکشید میدانست اگرفریاد بزند بچه‌ها مسخره‌اش خواهند کرد واین خبرحتی بگوش بچه - های محل خودمان خواهد رسید لحظاتی بعد دیدم که زانوان احمد تاشد اودر خطربود وباقر بشدت هرچه تمامتری گردنش را فشار میداد.

ناگهان باقر بادست دیگرش پای اوراگرفت واززمین بلندکرد من بحدی ناراحت شدم که چشم‌را رویهم گذاشتم زیرا میدانستم که لحظه‌ای بعد پشت احمد بخاک رسیده و آنوقت مورد تمسخر و استهزاء قرارخواهد گرفت.

اما یك واقعه عجیب اتفاق افتاد بازهم احمد حقه زدوناقلائی کرد یعنی بادست بیضه اوراگرفت شروع کرد. بفشاردادن..

باقرازدرد فریاد کشید:

- ولم کن لامذهب ولم کن

وبعدروی زمین غلتید، احمد با این ترتیب موفق شده بود اورا بزمین افکند بچه های آن محل دسته جمعی فریاد زدند:

- این نشد.. پدر سوخته کلك زده قرار نبود بیضه‌اش را بگیرد.

وخواستند حمله کنند امامن گفتم:

جلو نیائین..

احمدبرخاست، وباقر نیز درحالی که دست بشکمش گذاشته‌و ازدرد می نالید نیم خیز شد اودر این حال فحش میداد:

بقیه در صفحه ۶۸

برنامه سینماهای: ایران ـ میامی ـ تهران



ظهوری درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»



فرانک درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»



تقدسی درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»

بقیه اشک و لبخند

ـ من دلم میخواد که یك جائی باشد که دور افتاد باشد و خیلی‌معروف نباشد!

ـ مطمئن باشید، خانم، مطمئن باشید،

دکتر قباد در حالی که‌این حرف را میزد بطرف ژیلا براه افتاد و در چشمان آسمانی او خیره شدو گفت:

ـ نترسید خانم، من وظیفه خودم را خوب انجام‌میدهم، درس خودم را خوب‌حفظم، لطفاً آماده باشید، زودتر برویم بهتر است.

دکتر قباد دست ژیلا را گرفت و از جا بلندکرد. در تمام مدت به روی اومیخندید، طوری که‌ژیلا را ناراحت میکرد. با او از در اطاق‌خارج شد ولی‌همینکه توی راهرو چشمش به مستخدم منزل افتاد خیلی جدی به ژیلا گفت:

ـ خانم، یادتان باشد که‌من خیلی فداکاری کردم که‌حاضر به چنین‌عمل خطرناکی‌شده‌ام.

ژیلا از این تغییر ناگهانی دکتر قباد یکه‌ای خوردو گفت:

ـ میدانم، میدانم آقای‌دکتر.

ژیلا باالتهاب بدنبال‌دکتر قباد از در خانه خارج شد، در اینوقت هنوز داخل‌اتومبیل نشده بود که گفت.

ـ خوب دکتر، شما تعیین نکردید که چقدر بایدبپردازم.

دکتر قباد خنده‌ای کرد و گفت:

ـ مهم نیست، خانم زیباشما هرچقدر که‌پرداختید قبول‌میکنم والله من دربند مادیات نیستم‌بلکه رضایت شما برای من‌مهم است، اگر من بتوانم رضایت زنی زیبا و دلفریب مثل شما را فراهم‌کنم خودش خیلی کاربزرگی‌است‌این‌طور نیست خانم؟

ژیلا لبخندی زدو گفت:

ـ مرسی‌دکتر. متشکرم.

ـ اتومبیل براه افتاد واز خیابان سعدی‌بسوی دروازه‌دولت براه افتاد، ژیلا برای اینکه کسی متوجه او نشود. عینکش‌را بچشم‌زد ودر گوشه‌ای از اتومبیل تقریبا مخفی‌شد، دکترقباد کمی که‌رفتند سرش‌را برگرداندنگاهی به‌ژیلا کردو گفت،

ـ خوب خانم نامه‌ها پیدا شد؟

ژیلا تکانی‌خوردو پرسید:

ـ کدام‌نامه‌ها: آه همانها که ...؟

ـ آره‌همانها که‌خیلی برایشان نگران بودید؟!

ـ نه، پیدانشد، مهم‌نیست‌نامه‌های‌مهمی‌نبود.

دکترقباد خندیدو گفت:

ـ خانم باور کنید من‌خیلی ترسیدم، فکرکردم ممکن است نامه‌های عاشقانه بوده باشدو گم گشته باشد.

ـ نه آقای‌دکتر نامه‌های‌شوهرم بود.

با همین‌حرفها دکترقباددر یکی از خیابانهای بالای‌شهرجلو دریك بیمارستان‌خصوصی‌اتومبیل را نگاهداشت و باژیلاازآن‌پیاده شدند.

ناتمام



آزاده درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»



همایون درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»



نادره درفیلم
تازه بدوران رسیده
«ازکجا آورده‌ای»

کلاس تلویزیون

نمایندگی کمپانی **وستینگهاوس آمریکا و بلاپونکت آلمان** باطلاع میرساند اخیرا برای تربیت‌عده‌ای متخصص رادیوتلویزیون باهمکاری انجمن‌فرهنگی کاخ‌دانش بتشکیل کلاس مهندسیاری‌رادیوتلویزیون مبادرت گردیده‌است. این کلاس که بامجهزترین لابراتوار وزیرنظر مهندسین دانشمند الکترونیکس تشکیل می‌گرددر نوع‌خود بینظیر وپس‌ازپایان دوره بااجازه رسمی وزارت فرهنگ به‌فارغ‌التحصیلان گواهینامه‌داده‌خواهدشد علاقمندان به انجمن‌فرهنگی کاخ دانش‌واقع درخیابان فرانسه‌کوچه‌مرجان یا خیابان‌نادری‌پاساژمعتمدمراجعه‌نمایند

بقیه وقتیکه غمها

ازاینکه تکالیفم را انجام ندهم بعد ... سالهای اواخر کودکی مرك عزیز ترین کسی که مرا پرورید، بود بعد تنهائی وخانه قدیمی تنهائی ... تنهائی ... زنها... دخترها ... گفتگوها وجدالها.. زندان ... کتاب ... شعر.

ودوچشم سبزرنك ... دوچشم سبزرنك ... دوچشم سبز رنك افسوس من ازکورترین وپلیدترین دوره گذشته خودم هم نمیتوانم چشم بپوشم.

***

پائیز چند روزی است درخانه وکوچه ما رحل اقامت افکنده پرستوها دیگردر فضای هشتی نمور خانه من پرواز نمیکنند آشیانه اشان را درگوشه سقف بجا گذارده وهمراه تابستان کوچیده اند اما دل من تاریك نیست و در میان تاریکی دوچشم سبزمیدرخشد برگهای زرد شده درختها که چون دسته ای ارواح شیشه پنجره اطاق را میخراشد

درمن دغدغه عجیبی پرسه می زند.

ازصدای پاره شدن بادهای آواره که بشاخه های لخت گیر میکنند صدائی برمیخیزد که تامغز استخوان میدود. بجای اندوه، اندوه دلخراش پائیزی درین اندوه نرم وشاعرانه درمن غم خشن خشکی با دلهره بهم آمیخته غمی که از حقارت برمیخیزد.

چندشب پیش بودوقتی باعصاره مسموم چشمان سبزش مرا تخدیر کرد گفت:

- قهر کردی؟
- تمسخرآمیز خندیدم
- میدانم درباره ام چه فکری کرده ای
- شاید
- میخواهم روشن شوی
- چه اصراری درباره تبرئه خودداری من که چیزی نپرسیدم
- چرا ... چشمان تو هر لحظه سئوال خودرا تکرارمیکنند
- بدنیست بفهمم چه میگویند
- می پرسند آن مردی که چندی پیش آخر شب در اتومبیلش سوار شدم که بود ومن با او چه کارداشتم؟
- تنها همین را می پرسند
- نه خیلی چیزهای دیگرهم میگویند

- مثلا
- میگویند کجا رفتی، چرا رفتی؟ ... اگر رفتی چرا باز گشتی
- تو میخواهی جواب چشمهای مرا چه بدهی
- میخواهم بگویم اشتباه می کنی، اشتباه، اوعموی من بود
- شاید بتوانی خود راتبرئه کنی ولی لکه ای که بروی قلب من افتاده باین سادگی پاك نمیشود

بعد بسته ای را که همراه داشت جلوی من گذاشت وگفت:

- بیا برایت یك هدیه ناچیز آورده ام اما حق نداری تا من اینجا هستم اورا باز کنی!

وبعد با عجله خدا حافظی کرد وگفت:

- فردا با هم بیرون خواهیم رفت؟

دررا بهم کوفت

بادهای سرگردان در کوچه آواره ودربدرمیگردیدند و می نالیدند صدای پای او چون فریاد محتضری ضعیف بگوش میرسید در لای زوزه های باد و نجواهای برگهای خشك وتاریکیها گم شد

ساعت بزرك یازده ضربه پشت سرهم کوبید،

فهمیدم کمی زودتر ازهمیشه آمده است.

بسوی هدیه اش رفتم ودربسته را گشودم

تمام آمال و آرزوهایم درهم ریخت، ویران شدم، خردشدم

بی اختیارمیگریستم ... می گریستم .. گوئی عقده ای که سالها میان قلب من ریشه بسته بود نیشتر خورده بود واشك وخون از آن بیرون میتراوید

او... بی رحمانه... بافریبانه ترین شکل ممکن تمام غرور مرادرهم شکسته بود

ازخودم متنفر بودم ... از او بیشتر از خودم، ازبندگی بیشتر ازخودم و او...

چه دردناك مینمود، اوفقرو بدبختی مرا وقیحانه بچشم کشیده بود،

سراسیمه بدنبالش شتافتم تا هدیه اش را جلویش پرت کنم و بغض خودرا خالی کنم..

اما دیرشده بود تنها برگ های سرگردان درجوی خالی زیر تازیانه باد بدن خشك شده خود را بزمین میسائیدند وخش خش میکردند

وشاخه های لخت ... وبادها تاریکیها ....

آنشب تاصبح نخوابیدم

اوبرای من .. لباس خریده بود ... که درست مثل یك مجسمه یاعروسك بتن من بپوشاند تاهر کجا که میخواهد ببرد تاهیچکس نگوید این مرد که جلمبر کیست؟

هرچه خواستم خودراراضی کنم که شایدغرضی در کار نبوده نتوانستم من لحظاتی رامیگذراندم که احتیاج به تسکین و آبیاری غرور درهم شکسته خودداشتم واو دانسته یاندانسته از پشت خنجر را به حساس ترین جای ممکن احساس من فرود آورده بود.

باخود جدال عجیبی داشتم، میاندیشیدم: چه افکار بچگانه ای درمن بوجود آمده خب چه مانعی دارد زنی لطف کرده لباس هدیه آورده حال هر شکلی دارد، چه بهتر ازاین اما باز میاندیشیدم: نه همه مسائل زندگی همین شکلند هیچکدام اختلافی باهم ندارند.

وقتی بناشد زندگی کرد باید بتمام افکاروعقاید اندیشید زندگی همان گوهر نایابی که اینهمه ارج وقدر برای آن تعیین کرده ایم مجموعه ایست از افکار بچگانه چه میتوان کرد..

شب طوفانی دردناکی بود تا صبح چشمم را از لای میله های پنجره به آسمان دوختم، به ستاره ایکه سوسو میزد

در کوچه باد های ویران کننده دربدر میگشتندوبرگهارا زیر پا له میکردند ومینالیدند

بادها... برگها.. تاریکی ها ... همراه باغم من شب غمگینی میگذشت.

کلاس سیم کشی وتعمیر لوازم برقی

جهت استفاده کسانیکه علاقمند بتحصیل علمی وعملی در رشته فوق هستند کلاسی زیر نظر استادان فارغ التحصیلان از آمریکا و آلمان تشکیل میگردد. استفاده ازاین کلاس را که باجدیدترین لابراتوار مجهز است بعلاقمندان توصیه مینماید.

کاخ دانش

۱ ـ خیابان نادری پاساژ معتمد.
۲ ـ خیابان فرانسه کوچه مرجان.

بقیه دوئل در...

گفتاره درمجله پاری ماچ آخرین شماره چنین حکایت کنند که لامعه خانم فوراً باتفاق شاهزاده عبداله به بازار رفت و مبالغ کلانی جواهر ولباس وکفش واشیاء زینتی برای خودخرید وآن چنان لباس عروسی زیبایی درشب تاریخی وصال پوشید که دنیا له لباسش ۲۳ متر طول داشت ورکورد دنیا له عروسان را شکسته بود و ۲۰ کودك زیبا آن را دنبال اومی آوردندو باینطریق لامعه خانم زیبا را به حجله زفاف راهنمائی کردند ویکی دیگر از افسانه های هزارویکشب در شرق بی هیچ سروصداو بطرزدوستانه ای صورت وقوع یافت

شاگرد اول



آقای مهران صابری درسال تحصیلی ۳۹ ـ ۴۰ درکلاس ششم ابتدائی دبستان دولتی قائم مقام ساری بامعدل ۱۸٫۱۶ شاگرد اول شده است.

کودك زیبا



سیروس منصورنیا
فرزند آقای منصور منصورنیا

کردید نتوانستید توجه کنید که ممکن است مرده یا زنده ماریون پیناکر در یکی از این تشکها پنهان شده باشد و بدیهی است وقتی جسدی حتی در لای تشك این اطاق قرار گیرد جناب مستر پیناکر از آن بی اطلاع نیست زیرا او علاوه بر احاطه به گوشه و کنار خانه خود از اسرار بادشدن تشکهای برقی نیز بخوبی اطلاع دارد.

پیناکر رنگش مثل گچ سفید شد و سرتاپا بلرزه درآمد و حرکتی بمنظور کشیدن هفت تیر از جیب کرد لیکن کارآگاه کارسالك که از او زرنگتر بود ناگهان خود را بروی او انداخت و پس از یکدقیقه زدوخورد شدید دستبند بدستهای او انداختند. پیناکر با آنکه بشدت میلرزید و صدایش خفه و گرفته شده بود خودرا نباخت و گفت:

ـ مع الوصف شما نمیتوانید ادعای خود را ثابت کنید زیرا محال است پلیس و دادگاه فقط باظهارات شما تکیه کنند.

ریزون درمیان بهت و حیرت کارسالك خنده تلخی کرده گفت:

ـ صبر کنید دوست عزیزم. من دلایل قطعی برای اثبات مدعای خوددارم شما پس از آنکه زن خود را وادار کردید که ۱۰۰۰۰ لیره باقی حساب خود را از بانك بگیرد اظهار بی پولی شدید کردید ببانك تلفن نمودید تا بازهم از حساب او بردارید و البته این مانوری بیش نبود تا اطمینان حاصل کنید که او دیگر پولی در بانك ندارد سپس او را کشتید، ولای تشك پنهان کردید و وقتی کارآگاهان آمدند بعنوان اینکه تخته‌های کف آشپزخانه را شکافتند وطبیعی است که چیزی را گیر نیاوردند!

ـ ولابد عقیده دارید که من پس از رفتن کارآگاهان بلافاصله با اتومبیل دیگر خود جسد ماریون را بنقطه دور دستی در کنار دریا انتقال داده سپس با خیال راحت برگشته‌ام بدبختانه شما این مسئله را کشف کرده‌اید ومن اکنون بآن اقرار میکنم زیرا اگرچه دلیلی در دست ندارید ولی حقیقت همین است که گفتم.

ریزون که بادقت وهوشیاری فوق العاده‌ای بسخنان پیناکر گوش میداد گفت:

ـ صبر کنید عزیزم! شما قاتل بسیار با هوش و خونسردی هستید بطوریکه حتی بعد از ربودن ۱۰۰۰۰ لیره از همسرتان و کشتن او و نوشتن کتاب شعله و شبح درباره سرنوشت خود و کسب درآمد سرشار بازهم دم از بی پولی زدید و قیافه آرام و معصومی بخود گرفتید و بشما اطلاع میدهم که هم **جریان گردش شبانه خودرا بپلیس دروغ گفتید** وهم تکذیب آنرا بدروغ ساختید وبالاخره الساعه هم که ادعا کردید جسد همسر خودرا بخارج انتقال داده بدریا انداخته اید با کمال مهارت دروغ گفته اید تا پلیس دلیل قطعی بدست نیاورد.

ـ پس جسد همسرم کجاست؟

ـ خیلی ساده است! درهمان کف آشپزخانه که پلیس آنجا را شکافته بود زیرا وقتی مامورین آنجارا شکافتند و دیدند چیزی نیست دیگر از آن قسمت رفع سوء ظن کردند و شما مطمئن شدید که بسراغ آن نخواهند رفت و باین جهت جسد همسر خودرا از لای تشك درآورده پس از سوزاندن در کورهٔ حرارت مرکزی بدرون همان چاله بردید ودفن گردید ومن الساعه قول می دهم که جسد ماریون پیناکر در کف آشپزخانه است آقای کارسالك بفرمائید برویم و آنجارا دوباره بشکافید.

پیناکر با دستهای بسته بطرف در دوید تا خود را از بالای پلکان به پائین بیندازد ولیکن اینبار ریزون اورا با دستهای قوی خود گرفت... ونگهداشت پیناکر مجددا خواست خودرا بدیوار بکوبد ولی موفق نشد وکارسالك و ریزون اورا بسمت آشپزخانه راندند و در آنجا در مقابل چشمان بهت زده کارسالك ودو نفر مامور یکه احضار شده بودند کف آشپزخانه مجددا شکافته شد و جسد ماریون پیناکر بدبخت در حالیکه لباس خواب خودرا همچنان بتن داشت از درون آن نمایان گردید چمدان کوچکی محتوی چند هزار لیره در کنار او وجود داشت که ریزون پولهای آنرا شمرد ومعلوم شد ر۵۸۰۰ لیره است و پیناکر جنایتکار بتدریج ر۴۲۰۰ لیره از آن را خرج کرده بود!

پایان

تافت چون طور نامرئی

موهای شما را بهر شکلی که بخواهید ثابت نگهمیدارد

SCHWARZKOPF FOR HAIR BEAUTY





تافت سبز
برای موهای چرب و معمولی
تافت بنفش
برای موهای خشك

بها ۱۲۵ ریال

دیشب در حلقه ماه قصه گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

وقتی میخواهید هر دقیقه به آینه نگاه کنید تا ببینید آرایش موی شما زیبا مانده یا نه همه خانمها دلشان میخواهد.

یک فشار انگشت به تافت شما را مطمئن می سازد. آری صد در صد مطمئن که گیسوان قشنگ تر از همیشه شما آنطور یکه شما میخواهید، آنطور یکه شوهر عزیز شما میخواهد، آنطور یکه نامزد جوان شما میخواهد مثل تاج زیبا مرتب و منظم فرم و شکل زیبای خود را حفظ کرده است.

تافت یکی از لوازم ضروری میز آرایش هر خانم

تافت یک محصول ممتاز دیگر از شوارتسکف آلمان بزرگترین متخصص بهداشت و آرایش مو در جهان

بقیه سراب :

چون طبقات هوا بطور موزی روی هم قرار گرفته در موارد متعددی اتفاق می‌افتد که چندین ده وصدوچندین هزار تصویر سراب روی هم تشکیل میشود منتهی چون برگشت اشعه اززمین بآسمان است اغلب هم تصاویر وارونه است مثلا چرخهای اتومبیل رو بهوا ودود قطار رو بزمین است . مگر آنکه این شعاع‌های نورانی دربرگشت خود بقشر هوای سردتری برخورند و دومرتبه بطرف زمین برگردند و در نتیجه بعضی تصاویر درست منعکس شود و مع الوصف در کامل‌ترین تصاویر سرابها، بعضی اشیاء وارونه وبعضی دیگر درست است.

تشکیل تصاویر سراب را معمولا باید بدینطریق حل کرد :

از ارتفاع یك تا سیصد متر هوای سرد.

از ارتفاع ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر هوای گرم

از ارتفاع ۴۰۰ متر ببالا هوای سرد.

و وقتی ترکیب هوا بدین ترتیب شد تصاویر سرابی در قشر گرمی که بین دوقشر هوای سرد وبفطر ۱۰۰ متر (بین ۳۰۰ و ۴۰۰ متر) وجود دارد تشکیل میشود .

در بسیاری از جاده‌های جنوبی آمریکا وقتی در اواسط روز مسافرت کنید در ارتفاع ۲۰۰ سیصد متر بالای جاده تصویر اتومبیلهائی را که چندین کیلومتر جلو وعقب شما در حرکتند در آسمان دیده میشود درصورتیکه اطمینان دارید که در هوا جاده‌ای برای آنان وجود ندارد .

و اما چرا شعرا اینهمه در باره سراب و زیبائیهای آن شعر گفته‌اند دلیلش بسیار ساده است زیرا تصاویر سراب، چه آن دریاچه‌های خیالی که در چند سانتیمتری زمین تشکیل میشود وچه آن تصاویر بالای جو، هیچکدام حقیقتی ندارد اما خیال انگیز و غیرقابل دسترسی است وشعرا نیز چون با تخیلات دور ودراز سروکار دارند خیال انگیزتر وواهی‌تر از این نمیبینند چون سراب و تصاویر آنچنین است وهم خیالی وواهی وهم غیر قابل دسترسی. یعنی شما اگر درقلب سراب واقع شوید تازه متوجه میگردید که چیزی ولو بعنوان سراب وجود ندارد ! و بهمین دلیل است که آرزوهای طولانی ودور ودراز را هم بآن شبیه کرده‌اند ودسترسی بآنها ممکن نیست .

واما استفاده بشر ازین پدیده خیال انگیز و حیرت آور طبیعت نیز عملی است بدین ترتیب که نه تنها آدمی بفکر استفاده طبیعی از تصاویر سراب افتاده است ، بلکه اصولا دانشمندان (بخصوص پروفسور جان گوردون دانشمند امریکائی وشاگردانش) و دکتر بلامون فرانسوی درصدد برآمده‌اند که بطریق علمی پهنه آسمان را تبدیل به آئینه روشن ازوقایع زمین کنند واگر روزی بشر بتواند مثل رادیو و تلویزیون دستگاهی بوجود آورد که اشعه سرابی را کنترل نموده با فشار دادن یك دکمه تصویر شهر یا منطقه دلخواه خود را بر روی صفحه‌ای منعکس کند ، عالیترین وسیله مخابرات را بدست آورده است چه هم اکنون در مواقعیکه تصاویر سرابی بصورت نسبتا روشن وکامل خود تشکیل میشوند بعضی گیرنده‌های تلویزیونی بسیار قوی در آن حوالی تصویر مبهمی از آن را میگیرند و روی پرده خود می‌آورند زیرا علت اساسی تشکیل این تصاویر در آسمان امواج الکترو - مانتیك (الکترومغناطیسی) است که تلویزیون نیز فقط همانها را میگیرد و برنامه‌های خود را تنظیم و پخش میکند .

اگر خوانندگان گرامی یادشان باشد در جنگ جهانی گذشته آلمانها قصد داشتند بوسیله پرتاب منشورهای بلورین عظیم ، جزیره بزرگی در وسط آسمان به وجود آورند وقسمت بزرگی از آفتاب را در آن متمرکز کنند و بعد بهرجا دلشان خواست (مثلا انگلستان که در آن موقع هدف اولیه آلمان بود) متوجه سازند وتمام جزیره بریتانیا را آتش زد و خاکستر نمایند درصورتی که دانش امروزی اثبات کرده است که برای آتش زدن یك نقطه یا یك جزیره ویا حتی خود کره زمین احتیاجی بتشکیل جزایر منشوری در وسط آسمان نیست بلکه اگر آدمی بتواند نیروی حاصله ازسراب را در نقاطی که طبقات جو فشرده هستند جمع آوری نمایند وآنگاه تصویر عظیمی ازخورشید را که چند میلیون بار بزرگتر از آنچه اکنون حاصل میشود برآن منعکس کند قادر است درظرف دوثانیه تمام کره خاك را نابود وخاکستر نماید! واز این جا معلوم میشود که چرا دانشمندان غربی به سراب توجه زیادی مبذول داشته‌اند زیرا ارزش جنگی ونظامی آن ازهر بمب ۱۰۰ مگاتنی هم مخوف‌تر وهولناك‌تر است .

ولی البته این مطالب منظره آینده علمی سراب است، ودرواقع سرابی بیش نیست تا بشر که بتواند این مظهر آرزو وخیال را نیز مانند پرواز در فضا بیك امر واقعی وعینی تبدیل نماید .

فیات ۱۱۰۰

با بدنه فولادی . باقدرت . کم مصرف

در هر ۱۰۰ کیلومتر ۸ لیتر مصرف دارد

نمایشگاه فیات : دروازه دولت

ابتکار جدید اداره راهنمائی ورانندگی

اخیرا بمناسبت روز کودك ازطرف اداره راهنمائی ورانندگی دفترچه‌های بسیار زیبائی با شعارهائی برای راهنمائی کودکان بصورت رنگی چاپ شده بود که بین دبستانها تقسیم گردید این ابتکار اداره راهنمائی که با همکاری سرکار سروان شریفی رئیس مطبوعات اداره راهنمائی انجام گرفته درنوع خود بسیار جالب بود .

عرض تبریك

دوستان عزیز دوشیزه پریچهر صعودی و آقای دکتر یحیی دولتی آغاز زندگی جدید شما را صمیمانه تبریك میگوئیم سعادت و خوشبختی برای شما آرزو می‌نمائیم

مسعود امیری - دکتر فضل‌اله توحیدی

یك خبر سینمائی



« والی‌زاده » از جمله چهرهای جدید سینمای فارسی است که اخیراً فعالیت سینمائی خودرا آغاز کرده و در فیلمها شرکت مینماید .

«والی‌زاده » بنا بدعوت «امین امینی» اکنون دراستودیو «عصر طلائی » مشغول بازی در فیلم «خداداد» میباشد که توسط «امینی » کار گردانی میشود . بطوریکه میگویند «والی‌زاده» در فیلم مذکور نقش خود را بنحو جالبی ایفاء کرده است

کودك زیبا



دوشیزه نسرین فاضل
فرزند آقای احمد فاضل

سیشوار کادوس
ولوازم آرایشگاه: فروشگاه کادوس
خیابان شاهرضا - روبروی دبیرستان البرز - شماره ۱۰۱ - تلفن ۴۵۷۷۲

بقیه زنجیر طلا

- پدرسوخته قرار نبود اینطور کشتی بگیریم، من ترا می کشم! وای بیضه‌ام میترکه!

خطر بازهم مارا تهدید میکرد احمد هم این امررا خوب احساس کرده بود که چاقویش را درآورد بچه‌های آن محل ازاین تهدید ما حساب بردند و فهمیدند که اگر حمله کنند خونریزی خواهد شد، هرچند یکی دوتا ازآنها نیزدست بجیب فروبردند ولی با این‌وصف جرئت نکردند دعوا راه بیاندازد

در این وقت یکی از بچه‌ها گفت:

- پاسبان. پاسبان میآید.

دوپاسبان ازسر کوچه پیدا شدند، همه پای بفرار گذاشتند و درنتیجه من واحمد ازآن معرکه نجات یافتیم، وچند دقیقه بعد دوان دوان وارد محله خودشدیم

***

درمحله خودمان کمی درباره بچه‌های آن محل صحبت کردیم، احمد گفت:

- یاروخیلی پرزوربود

گفتم:

- خوب کلکی زدی.

گفت:

- آره، دیدم چاره ندارم، آخر داشت منوزمین میزد.

بعد افزود:

- خوب، برویم پیش رباب خانم

گفتم:

- بهترنیست فردا برویم.

گفت:

- بیا بابا.

وهردو وارد کوچه ماشدیم، من می ترسیدم که احمد ماجرائی بوجود بیاورد. زیرا اویک‌پسر دیوانه بود. بقول بچه‌ها خون چشمانش‌رامیگرفت و هیچ بعیدنبودیکروز آدم‌بکشد. ازهیچ‌چیزنمی‌ترسید وجزشرارت (که البته در آن زمان بعلت تربیت غلط ما اینکارهاراشرارت نمیدانستیم) هیچ کاری بلدنبود.

بهرحال وقتی‌دم‌درباب‌خانم رسیدیم‌احمد گفت:

- تودربزن.

گفتم.

- چرامن؟

گفت:

- بیشتر باتو آشناست.شاید دررا بروی‌من باز نکند.

گفتم:

- دوتائی درمیزنیم.خوب

گفت:

- خیلی‌خوب

وقتی درزدیم چندلحظه بعد صدای رباب‌خانم ازپشت در بلند شد:

- کیه.

ناتمام

بقیه چهره بی نقاب

فردا در فیلمها مشاهده کنیم که یك نفرشلوار بیژامه‌اش را هم جلوی تما شاچیان ازپا بیرون‌می‌آورد!

● آدم خوب ازنظراوکسی است که پایش را از گلیم خودش بیشتردرازنکند!

● دلش می‌خواهد «عاشق» شود ولی اگر «قلبی» باشد!

● برویش نمی آورد و از جمله سوختگانی است که‌این شعر دروصفش مصداق دارد:

تابکی درپی تخریب دل‌من‌دل‌تست
آخرای خانه خراب این‌دل من منزل تست

● از آن جمله آدمهائی است که «حماقت» رابا «حماقت» جواب میدهدوکلی هم راضی‌است

● تکیه کلامش «بجون‌خودم» است و مواظب باشید بحساب «سوگند» توچاله نیافتید.

● از فیلم فانفان لاتولیپ خاطره دارد چون بالکن سینما مایاك خراب شد وشانس آورد و جانش را ازدست «ژرار فیلیپ» نجات داد.

● اگرناگهان حس کند که «زن» شده است اولین کاری که می‌کند سبیلش را می‌تراشد! وبعد زن عبداله محمدی میشود!

● اگراستودیوآتش بگیرد سعی میکندکسی نفهمد تاخودش بتواندباخیال‌راحت فرارکند.

● ضمن اینکه آدم شوخی است، کمی هم مقرراتی است.

● دلش می‌خواهد رك‌گو باشد ولی اغلب ماخوذ به حیامی شود.

● دراستودیو مهرگان‌فیلم کارمیکند وفعلامشغول کارگردانی است وهنرپیشگی!

● از عادات بعید حضرتی ایشان آنست که‌روزنامه میجوند!

● آرزوداشت که میتوانست قرصی کشف کند که‌مردم باخوردن آن بخندند تابعضی ازسازندگان فیلمهای کمدی‌یکی ازآنراضمیمه بلیط فیلمشان نمایند،

● اگرقرارباشد یك‌دستور اوبلافاصله اجراشودادستورمیداد درتمام استودیوها راتخته‌کنند تا تمام بروبچه ها راحت شوند.

● وقتی با خانمها مصادف شد اولین نگاه رابچشم‌میاندازد وچون آدمی‌است اهل شلنك‌تخته نگاه دوم بقسمتهای دیگری‌است که ازچشم خیلی فاصله دارد.

● رضاخان کریمی‌از «کارمندان شریف وصبوروقانع‌وزارت بازرگانی است وازوقتی‌که دولت دستور داده‌که ازآب لوله‌کشی‌در ادارات استفاده‌نکنندرئیس‌اداره باو اجازه داده‌که روزی سه‌مرتبه بخانه‌اش برود!

● تمام‌ایران را زیر پا گذاشته واز شمال خیلی خوشش آمده‌است.

● برای خارجه دلش ضعف میرود وظاهرا اگر فیلمش خوب کارکرد میخواهد بلندن‌و ایتالیا برود.

● آدم ساده‌ای است ولی کم‌هوش نیست ... و با اینکه‌می‌فهمد ولی سرش کلاه‌میگذارند! (اینهم برای‌خودش یك‌جورآدمی است)

● چون آدم کم‌آزاری است دوست‌زیاددارد‌ودشمن‌اصلا ندارد.

● از علاقمندان سینماست‌و موقع بیکاری‌یا بسینمامیرودویاسر بسردوستانش‌میگذارد.

● از مطالعه خوشش میاید اگروقت داشته‌باشد!

● دسیکارا بهترین کارگردان خارجی‌میداند.

● از آواز ایرانی خیلی خوشش‌میآید.

● از مریدان پروپا قرص دلکش‌است.

● خوش قول است وخوش حساب وهمین دوصفت کلی برای او ارزش‌بوجود آورده‌است.

● میترسد مبادا فیلمش به سرنوشت‌مولمه‌سایرفیلمهای‌فارسی دچارشود.

● اگر قرار باشد اولین مسافر کره‌ماه‌باشد «حسین‌مدنی» را هم باخودش می‌برد تا هم در اینجا یکعده‌راحت‌شوندوهم‌درآنجا مردم بی‌فیلم‌نمانند.

● اگر زن بگیرد، دلش میخواهد حتماً مادرزن داشته باشد ومادرزنش را هم حتماً در خانه‌نگهمیدارد‌تارفقاجرات‌نکنند پا بمنزل‌اوبگذارند!

فیات ۱۱۰۰
درنهایت ظرافت جادار و پرقدرت است
نمایشگاه فیات . دروازه‌دولت

بقیه ره آوردیک سفر

ـ بله، آخر این جوان ایتالیائی هنوز نتوانسته کاری برای خود دست و پا کند

ـ این که دلیل نمیشود، چرا این دختر کار بهتری برای خودش دست و پا نکرد ؟

ـ آخر در لندن فقط کارهائی را بخارجیها ارجاع میکنند که خود انگلیسیها از انجام آن ابا داشته باشند ؟

ـ اینها هم بالاخره آدمند، باید زندگی کنند . کار دیگری گیرشان نیامده ناچار دخترك از اندام قشنگ وزیبائی خودش مایه گذاشته است تا زندگی را بگذرانند .

متحیر مانده بودم، آخر برای یك مرد این چه زندگی است که زنش یا معشوقه اش خودش را لخت کند ، وحتی کمترین پوششی نداشته باشد تمام اعضا وجوارحش را بخاطر چند «پوند» در معرض نگاههای وحشیانه مردم گوناگون بگذارد جلو آنها نقش زنان نابکار را ایفا کند وبعد دلش به این خوش باشد که میرود وبا او غذای خاویار میخورد .... و اویلا... آخر این زن مگر آدم نیست ؟ این چه حیوانی است که اینکارها را میکند ؟ اینها چطور فکر میکنند؟ ما اگر از گرسنگی بمیریم بچنین کارهائی تن نخواهیم داد، آنشب گذشت. شبهای دیگر هم همینطور...

* * *

صبح یکی از روزهای یکشنبه در برنامه ما کلیسیا قید شده بود بکلیسیا رفتیم عمارت کلیسیاها معمولا مشحون از عظمت وزیبائی است همسرها بزیر افتاده بود ، کشیش موعظه می گفت، عده ای از جوان وپیر وزن و مرد در گوشه کلیسیا نشسته بودند و به آهنگ ارگ آواز می خواندند موقع دعا دو ردیف جلوتر ازمن دختری مثل مجسمه زانو زده بود چنان غرقدر افکار و احساسات و اندیشه های خودش بود که انسان اورا با یك مجسمه اشتباه میکرد ، وقتی دعا تمام شد و همه سر پا بلند شدند نگاه کردم دیدم همان دروما است ابهم از آن تصادفات عجیبی بود که در این مسافرت برای من پیش آمد بصورتش نگاه کردم رنگ و رویش پریده و قطره اشکی در چشمش بود تا آدم بحقیقتی ایمان نداشته باشد متاثر نمی شود واشك چشمهایش را پر نمیکند ... آیا بنظرشما چنین زنی باهمه زندگی سیاه و سیاهکاری خودش ممکن است استعداد دارا بودن چنین ایمان واعتقاد عمیقی را داشته باشد ؟ بله ... بشرط آنکه مذهب خوب عرضه شود بشرط آنکه مذهب بصورت یك تکیه گاه بصورت یك منبع قدرت و استغناء و بالاخره زیبا وشوق انگیز عرضه شود این کاری است که در آنجا میشود و نتیجه اینکه روزهای یکشنبه حتی بدکارترین مردم را در کلیسیا در حال عبادت خواهید دید وبهمین دلیل باوجود همه فجایعی که در آنجا جاری است به ندرت یك پرونده قتل و یا دزدی و بی ناموسی درعدلیه تشکیل میشود. روزی که من برای بررسی ومطالعه امور دادگستری به آنجا مراجعه کردم، متصدی اطلاعات دادگستری آماری که بمن نشان داد حاکی از این بود که در تمام دستگاههای دادگستری در آنوقت فقط دویست وپنجاه پرونده در جریان بود که آنهم بیشترش مربوط بامر طلاق بود، آنهم طلاق بخاطر اینکه آقا ازدست سگهای خانمش در عذاب است ویا اینکه خانم شکایت کرده است که شوهرم بیشتر وقتش صرف اداره وماهیگیری میشود و به من نمیرسد ...

حاصل همه این حرفها مذهب بزرگترین متکای انسان ضعیف و بیچاره است، بشرط آنکه خوب عرضه شود. نه آنکه هر ناصوابی که میخواهند بکنند بنام مذهب انجام بدهند... این حرفها اگر به پسندید دنباله دارد .

بقیه داستانهای...

ووقت لازم است. دکتر عرفانی زیبائی و شیرینی و وسعت شعر فارسی را در آئینه این کتاب برای ایران منعکس کرده است. امیدواریم که نشاط روانبخش دوستی در دل ایران وپاکستان از سر بگیرد و علائق و روابط معنوی و قلبی زنده تر و پاینده تر گردد .

فیات ۱۱۰۰

چهار در ـ ۵۵ قوه اسب با قیمت مناسب

نمایشگاه فیات دروازه دولت

برای مشترك شدن کتاب هفته کادرزیر را قیچی کنیدو بنشانی تهران: خیابان فردوسی ـ روزنامه کیهان ـ کتاب هفته ارسال نمائید.

تقاضای اشتراك **کتاب هفته**

نام .....

نام خانوادگی .....

نشانی ـ

خیابان اصلی .....

خیابان فرعی .....

کوی اصلی .....

کوی فرعی .....

شماره منزل .....

شماره تلفن .....

شغل و محل خدمت .....

بهای اشتراك کتاب هفته برای ۶ ماه پانصد ریال است

بقیه نجات شکم...

وضعیف می کند گرسنگی ایمان را سست وشخص گرسنه را ازراه راست منحرف وبه نوکری بیگانگان وامیدارد.

حسن سینه ـ راست میگه.

تقی موش ـ از کجا می فهمند ، الله واکبر.

علی لات ـ بزار برادر بخونه ببینم.. بخون داداش.

ـ گرسنگی بدترین درد هاست برای جلوگیری از عوارض گرسنگی باید غذا های مقوی خورد غذاهای سبك وزن وسنگین قیمت ازقبیل خاویار بوقلمون ، قرقاول ؛ سینه کبك ، طیهو «آب از لب و لوچه شکم به پشت چسبیده ها سرازیر می شود ؟ .

پیرمرد ادامه میدهد.... ـ گر مرغ ، سالاد فصل مشروبات مقوی ویسکی ، شامپانی ، چین ، ورموت و هر روز صبح یك لیوان آب میوه شیر کاکائو، مربا وکره وسایر مخلفات و مشتقات صبحانه.

اعضاء کنفرانس عصر فردا با هواپیما بکشورهای خود بازه می گردند.

رجب خشکه ـ پاشو پیرمرد.. خر گیر آوردی ؟

اسمال بی نفس ـ ببینم.. این نسخه رو برای ما پیچیدن؟

حسن بی بته ـ بالاخره نتیجه چی میشه این کنفرانس چیکار کرد؟

احمد گربه ـ... به... این و باش تازه می پرسه لیلی نربود یامادره بریم با پای نقل خودمون بگو داداش بگو نقال باشی بالاخره حسین کرد تونست سر قیصر روم و ببره یا نه؟

... صدای زنك دار نقال در فضای قهوه خانه طنین می اندازد که حسین کرد باده ودوهزار نره دیووارد میدان شد وهمه چیز بحال اول برمی گردد پیرمرد روزنامه را کنار دستش می گذارد عینکش را برمی دارد ودنباله حرفش را ادامه میدهد.

بقیه ۱۰ روز در..

دادند و در نتیجه این جنگ آسیب فراوان دید بطوریکه‌می‌گفتند این جنگ بواسطه اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان بر سر انتخابات ریاست جمهوری وسرشماری که طی آن عده مسیحیان بیشتر از مسلمانان ذکر شده‌بود درگیر شد در طرابلس مسجدی است بنام مسجد بزرگ که آنرا بجای کلیسای سن‌ماری‌ساخته‌اند و دیدن آن‌چندان جنگی هم‌بدل نمیزند. حمامهای ترکی وبازار های‌دیدنی‌این‌شهرونیزشیرینیهای خوشمزه و مخصوص طرابلس از چیزهائی است که باید بدیدن او رفت‌وبادومی‌دلی ازعزادرآورد.

بعداز طرابلس بسوی منطقه کوهستانی «سدار» راه افتادیم جاده‌ای باریك و کوهستانی که مشرف بر دره عمیق و سر سبز «قدیش» میباشد طرابلس را به ناحیه «سدار» که در فاصله ۱۶۰ کیلومتری‌بیروت قراردارد‌متصل میساخت دیرهائی که‌دردل کوه‌ها وبرفراز صخره‌های عظیم ساخته شده بود آبشارهای بلند چشم را خیره میساخت. پس‌از طی‌مسافت ۴۲ کیلومتر به دهکده «بیشار» رسیدیم.

دردهکده آرام‌وزیبا آرامگاه «جبران خلیل جبران» شاعر و نویسنده ونقاش مشهورلبنانی در منطقه‌ای مصفا وسرسبزقراردارد.

خلیل جبران نویسنده‌ای توانا وشاعری خوش‌قریحه ووطن پرست بودکه‌درطی ۴۸ سال‌زندگی خودکه از۱۸۹۳ شروع شد وبسال ۱۹۳۱خاتمه یافت خدماتی بسیار به ادبیات و زبان عرب کرد و فلسفه‌ای مخصوص بخود درباره زندگی‌داشت.

اوعلاوه بر رساله‌ها وکتبی که بزبان مادری خود یعنی‌عربی نوشته است درزبان انگلیسی‌نیز بسیاروارد بود و در ادبیات این زبان مهارت و استادی فراوان داشت‌وبعضی‌کتب‌خودرا بانگلیسی نوشته است.

کتابهای «پیغمبر» و«بال» های شکسته خلیل جبران شهرت بسیار دارد وحاکی ازذوق‌ومهارت فراوان او در نویسندگی بوده و عقیده وفلسفه خاص او را بخوبی ارائه میدهند.

خلیل‌جبران علاوه براینکه نویسنده‌ای چیره دست وفیلسوفی متفکروفهمیده بود درنقاشی نیز مهارت‌بسیارداشت وتابلوهای‌بسیار زیادی‌کشید که‌اکنون‌قسمت‌عمده آنها درموزه‌ایکه‌در«بیشار» ترتیب‌یافته بمعرض تماشای عموم گذارده شده‌اند.

در این موزه که از طرف اهالی حقشناس این منطقه برای خلیل جبران درست شده تمام وسایل شخصی زندگی نقاشیها و کتابهای خلیل نگهداری میشود.

خلیل جبران هرتابلوی‌خود را برمضمون یکی ازگفته هایش میساخت‌براستی هم‌افکارفیلسوفانه وعمیق‌خودرا بخوبی در این‌تابلوها تشریح وتفسیر کرده است وهنر نقاشی را در خدمت نویسندگی‌و شرح آنچه‌که بقلم نمی‌آید و بر زبان جاری نمیشود بکاربرده‌است

هرتابلوی او اثری‌مخصوص درشخص باقی میگذارد و فکری نورابرایش‌بازگومیکند:

جبران در جوانی بامریکا سفرکرد و قسمت عمده زندگی کوتاه خود را در آنجا گذراندو اکثر آثارش را نیز درهمانجا خلق‌کرد. عشق وعلاقه عجیب او بلبنان سبب شدکه‌دروصیتنامه‌اش بخواهدکه اورابلبنان‌بازگردانده ودرآغوش‌مام‌میهن‌بخاکش‌بسپارند

اکنون آرامگاه‌اوزیارتگاه هزاران نفر از شیفتگان هنر از اطراف واکناف جهان است.

بعدازبازدید از موزه‌جبران خلیل راه خود را بطرف منطقه کوهستانی سدار ادامه میدهیم و بعد ازطی‌جاده‌ای‌کوهستانی‌بطول ۱۱۸ کیلومتر به سدار میرسیم

جنگل درختان سدرکه در این منطقه قراردارد بدون تردیدیکی از با ارزش‌ترین‌منابع‌ثروت ملی لبنان محسوب‌میشود.

بزرگترین آنها بارتفاع۲۷ متربوده وشاخه‌های‌آن‌دایره‌ای به محیط ۲۵متر‌میسازند.

میگویند از این‌جنگل سدر فراعنه مصر چوب برای‌قایق‌ها و تابوتهای‌خود تهیه میکرده‌اند. و بعدها حضرت سلیمان با چوب همین‌سدرها معبد با شکوه خودو نیز قصرش را در بیت‌المقدس ساخت.

سدر علامت‌ملی‌کشور لبنان است و در روی پرچم این کشور نیز تصویری از درخت سدربچشم میخورد.

در منطقه کوهستانی سدار یك پیست اسکی باتله‌اسکی‌بسیار مدرن ساخته شده و بهمین جهت این منطقه درزمستان مرکزتجمع دوستداران ورزش اسکی‌میشود.

هتل‌های بسیار لوکس و مجللی هم که‌در این ناحیه ساخته‌شده‌در جلب توریست‌ها برای‌استفاده از مناظر دلپذیر کوهستان مخمل و ورزش اسکی تاثیر فراوانی دارد.

بهمین‌جا خاطرات من‌از۱۰ روز دیدار ازکشور لبنان و شهر های زیبای آن‌پایان میپابد،

این مسافرت برای من‌بسیار جالب وآموزنده‌بود برنامه ایکه از طرف مؤسسه آبرومند کانون آگهی زیبا برایمان ترتیب داده شده بود بسیاردقیق ومفید بودمن ازراهنمائی‌ها وکوشش‌های آقای نعمتی‌مدیرمحترم‌کانون‌آگهی‌زیبا که‌این برنامه‌رابرای ما ترتیب داده بودند بسیار متشکروممنونم ونیزازکمپانی لوفت هانزابخاطر وسایلی که‌درراهنمائی‌و پذیرائی ما فراهم‌کرده بسیار متشکرم: راستی که مسافرت ما باهواپیمای جت‌بوئینك ۷۲۰لوفت‌هانزابسیار راحت ولذت‌بخش‌بود،

این‌مسافرت که‌جایزه کنکور بزرك مجله وزین امیدایران بود میتواند سرمشق خوبی برای مؤسسات ومجلات ما در تشویق دانشجویان ساعی باشد.

بعقیده من این اقدام بزرك آقای صفی‌پور مدیر محترم مجله امیدایران نشانه‌ای دیگر بود از فکر خاص این مرد شریف درراه خدمت به‌فرهنك‌ومردم ایران.

باشد که ایشان در آینده مصدر خدمات بزرگتری به‌هم میهنان خودشده‌ودرراه خدمت‌به ایران عزیز بیش‌ازپیش موفق و کامیاب گردند.

پایان

انتظار مردم‌داراب از فرماندار جدید

اکنون‌که آقای حریرچی فرماندار جدید داراب وارد و مشغول‌کار شده‌است اهالی‌داراب‌انتظاردارند فرماندار جدیدباکمال بی‌نظری‌فوراً انتخابات‌انجمن‌شهرراشروع نمایند زیرااولین‌خواسته مردم‌داراب تشکیل انجمن شهر است که متاسفانه تاکنون بواسطه کارشکنی بعضی افراد بعهده تعویق افتاده و بااینکه مردم داراب روی این‌موضوع بطورکامل توافق نموده وبرای این شهرستان ۹ نفر کاندیدا معرفی‌کرده‌اند معهذا فرماندار سابق تحت تاثیر سوء نظربدخواهان‌مردم‌داراب‌وسوءنیت‌شخصی که‌میخواست‌ازاین‌نمط‌کلاهی بدوزدکارانتخابات‌انجمن‌شهررابعهده تعویق‌انداخته‌است‌اهالی‌داراب انتظاردارند فرماندارجدید تحت‌تاثیرمتنفذین قرارنگرفته‌وهرچه زودتر انتخابات انجمن‌شهررا شروع‌کنند.

بقیه فیلم، الفاتحه!

وادار کنند که بجای تشویق مردم به عیاشی، میخوارگی، لهو ولعب مضامین‌اخلاقی‌رابشعر درآورند، مانند فواید سکوت مضارترس و یا صفات حمیده و عدیده، سخاوت و ازاین قبیل چیزها .!!

وگرنه‌معنی ندارد که‌فیلمهای مذموم اینطور سانسور شود ولی (رادیو ایران وتهران و نیروی هوائی) اشعار عاشقانه‌پخش‌کنند

اصلا مگر عشقی وجوددارد که برای‌آن بتوان شعر گفت و مگر زندگی بی‌پیر رمقی درس باقی گذاشته که‌راجع به(مسائل جنسی) فیلم ساخت ....!

ضمناً ما جداً از دولت می خواهیم که‌دردنبال این اقدامات خداپسندانه به‌هولیود و (چینه چیتا) تلگراف کنند که‌فیلم‌های اخلاقی و اجتماعی، مخصوص ایران تهیه کنندوبرای این فیلم ها میتوانند سناریوهائی‌اززندگی آموزنده‌شخصیت‌های‌برجسته‌مانند آقای «دریانی» زکی‌ترکه یابلور منتظم، صدیقی، کاندیدای‌همیشگی نخست وزیری و یا از سرگذشت های تاریخی مانند (حاجی‌ربابه) برای‌تهیه فیلم استفاده فرمایند!! تاباشد که «هنر هفتم» سر آغاز تحولاتی عظیم وبعید درکشور ما گردد !!

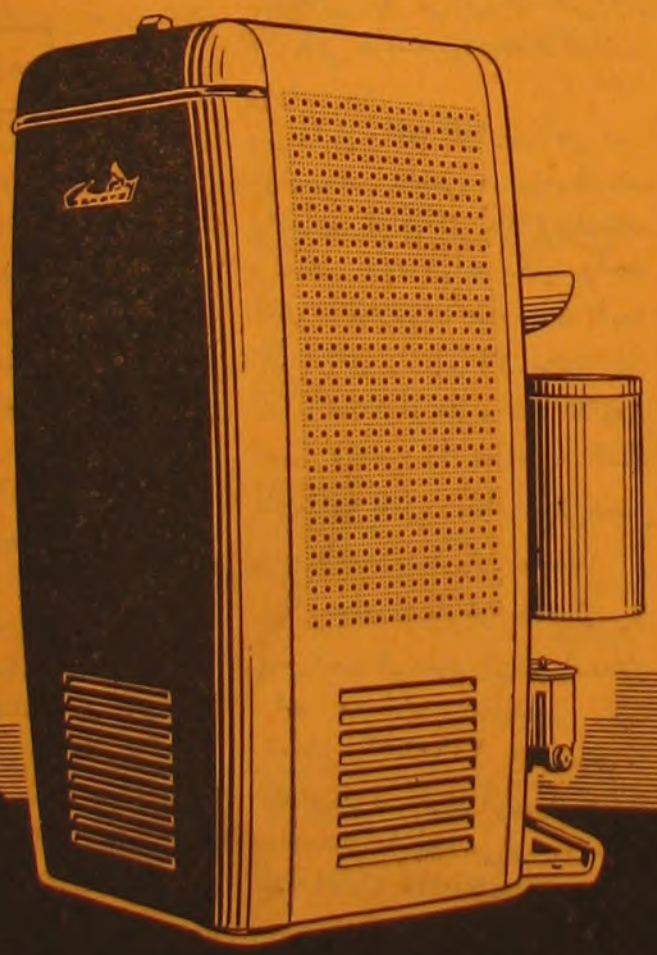
بخاری

جنرال

با «پیلوت»

که روشن کردن آن به کبریت احتیاج ندارد







خدمت بزرگترین محصول ماست

مدل SH 35

آوازه

عمده فروشی **شرکت سهامی جنرال مکانیک** خیابان اراک شماره ۳۶ تلفن ۴۹۸۳۷ ـ ۴۹۸۳۶ ـ ۴۵۴۰۸ ـ دائره سرویس ۴۷۴۸۹

خودروفروشی ـ کلیه فروشگاههای معتبر .

بقیه جانی شبانگاه

رانندگان باترس و در عین حال تعجب فراوان تلقی گردید و از آن شب ببعد رانندگان تاکسی جرات نمیکردند ازحدود میدان شهناز حتی باندازه یك کیلومتر جلوتر بروند و این موضوع خود مشکلی را برای ساکنان تهران نو و اطراف ایجاد کرده بود.

از طرف دیگر مامورین زاندارم با تمام تحقیقاتی که از بستگان مقتول ورفقای او نمودند نتوانستند قاتل راننده را دستگیر سازند و موضوع همچنان مورد توجه مقامات ژاندارمری و پلیس و کار آگاهی بود، حتی مامورین بهمسر دوم راننده نیز شك پیدا کردند که ممکن است وی باتفاق چند تن از دشمنان برسر یك موضوع عشقی یا یك کار مربوط بقاچاق در این قضیه دست داشته و شوهرش را از میان برداشته است اما با تمام این احوال هیچگونه برگه‌ای که قاتل اصلی را مشخص سازد بدست نیامد و کوششها همچنان بی نتیجه ماند . از این راننده یك همسر و دو فرزند باقی ماند که همگی بی سرپرست شدند.

حادثه دوم

واقعه دوم درست نظیر حادثه اول درشب دوشنبه این هفته تجدید شد . اوائل شب تاکسی ولووشماره ۷۶۲۸۳ هنگام دورزدن در اطراف فلکه شهناز بدستور جوان لاغر اندامی که ظاهرا منتظر تاکسی خالی بود در کنار خیابان ترمز کرد . ناشناس که لباس آراسته‌ای بتن داشت و کراوات و پوشت سفید رنگی هم زده بود بلافاصله در اتومبیل را باز کرد و کنار راننده جای گرفت تاکسی بمقصد خیابان سی متری از خیابانهای فرعی نارمك براه افتاد ، در نزدیکی فلکه خاکی این خیابان ناگهان مسافر دست بجیب برد و یك قبضه اسلحه ازجیب بیرون کشیده ودرحالیکه لوله آنرا مقابل راننده گرفته بود اورا تهدید کرد که سویچ اتومبیل را باو بدهد و پی کار خود برود ! حسین کاوه راننده تاکسی ابتدا یکه‌ای خورد اما بلافاصله پادست ضربه محکمی بزیردست ناشناس زد و گلوله‌ای ازلوله اسلحه خارج شد و گلوله مستقیما به شیشه جلو اتومبیل اصابت کرد واز آنسو خارج شد ناشناس وقتی با مقاومت راننده مواجه شد همانطور چند گلوله پی در پی بشکم او خالی کرد که هیچکدام موثر واقع نشد وفقط جراحتی باو وارد ساخت جدال سختی میان آنها در گرفت خشم و کینه ازیکطرف و مرك وزندگی ازطرف دیگر در میان بود درینوقت یك دژبان ارتشی ازراه رسید وچون منازعین هرکدام یکدیگر را ضارب اصلی معرفی میکردند و ازاو استمداد میجستند که طرف آنهارا دستگیر کند نظامی مزبور نتوانست یکی از آنهارا بعنوان ضارب تشخیص دهد و دستگیرش نماید .

دراینوقت راننده تاکسی که با تلاش زیاد اسلحه را ازدست ناشناس خارج کرده و خون همچنان از شکمش بیرون میریخت تامل را جایز ندید پشت رل قرار گرفت تاخودرا به بیمارستان برساند ولی دژبان نامبرده بتصور اینکه او ضارب اصلی است وقصد فرار دارد ازحرکت او جلوگیری کرد ودر این گیرودار ناشناس اسلحه خود را درحالیکه یك ناخن انگشت سبابه‌اش نیز بر اثر کشمکش روی آن باقی مانده بود بجای گذاشت وفرار کرد .

پس ازاین واقعه گزارش امر به سرتیب خسروانی فرمانده ژاندارمری مرکز اطلاع داده شد و بدستور وی شبانه بکلیه واحد های ژاندارمری حوزه‌های تابعه تهران نو دستور اکید صادر شد که تا صدکیلو متری دور تا دور محل واقعه را محاصره کنند تاچنانچه قاتل در نقطه خلوتی مخفی شده باشد دستگیرش نمایند.

همان شب ازطرف ژاندارمری مرکز از ستاد ارتش استعلام شد معلوم نمایند کلت شماره ۲۱۹۰۴۶۲ متعلق به کدامیك از افراد ارتش است پاسخ داده شد که اسلحه مزبور دراختیار یك افسر دانشگاه نظامی بنام سرهنك وثوق میباشد . مامورین شبانه بمنزل او مراجعه کردند و جوان ۲۴ ساله‌ای از منسوبین خانم سرهنك نامبرده بنام محمد علی فرزام را که انگشت سبابه‌اش باند پیچ شده بود بعنوان متهم دستگیر کردند.

جوان ابتدا در بازجوئی منکر ارتکاب عملیات خود شد لکن وقتی ناخن انگشتش را بوی نشان دادند واورا بسوالات گوناگون بستند مجبور باعتراف شد و گفت که درحادثه اول باتفاق یك زن روسبی سوار تاکسی ۷۶۰۰۰ شده وبحوالی تهران پارس رفته‌اند دربین راه با راننده طرح دوستی ریخته واورا دعوت بخوشگذرانی نموده وچون زن روسبی حاضر نشده به راننده تمکین کند برسر همین موضوع بهواداری از زن بین او و راننده اختلاف افتاده است اوپس ازمرخص کردن زن راننده رابحوالی منزل خود برده وچون سخت ازدست او عصبانی شده بقصد فرار ببهانه آوردن پول کرایه وارد منزل شده و بدون اینکه کسی متوجه شود اسلحه سرهنك مزبور را برداشته و در بازگشت راننده را کشته است.

در مورد حادثه دوم اظهار داشت که آنشب سوار تاکسی شد و هنگامیکه قصد داشت درمقصد کرایه را بپردازد ابتدا هفت تیر را ازجیب خود بیرون آورد راننده از اوسئوال کرده مامور است وی جواب داد بتو مربوط نیست راننده به تصور اینکه اوهمان قاتل تاکسی ولوو است با او گلاویز شده وآن حادثه بوجود آمده است! محمدعلی گفت بخاطر تصاحب تاکسی وشروع به کار رانندگی مرتکب این جنایات میگردیده است ،

مامورین ازچندتن ازمنسوبین او نیز تحقیق کردند وموضوع را در پرونده‌ای منعکس نمودند موضوعی که ازهرجهت شایان توجه است این است که محمدعلی شکار خود را بحوالی منزلش میآورده و پس از ارتکاب عمل خود بداخل منزلش میخزیده وعملیات مامورین رابی نتیجه میگذاشته است بهرحال با دستگیری این «جانی شامگاه» پرده ازحوادث پی در پی قتل و جرح رانندگان تاکسی برداشته شد و سایرین نفس راحتی کشیدند محمد علی اینك درزندان بسرمیبرد و انتظار محاکمه خود و دریافت مجازات جنایاتی را که متهم است بادست خود مرتکب شده میکشد

برای جلوگیری قطعی ازابتلاء به

بیماری فلج کودکان

دیفتری ـ کزاز ـ سیاه سرفه ـ آبله ـ حصبه

کودکان عزیزتان را **در بخش واکسیناسیون پاستور**

چهار راه دروازه دولت ـ نبش روزولت ـ شاهرضا

تلفن ۶۹۷۴۰ واکسینه و مصون نمائید

معاینات کودکان توسط پزشك متخصص مجانی است

پذیرائی ۱۰ تا ۱۲ صبح و ۴٫۵ تا ۸ بعدازظهر

دقت : هنگام مراجعه بکلمه «پاستور» توجه فرمائید

کودك زیبا



فرامرز موسوی
فرزند آقای سیدجلال موسوی
درسن ۵ ماهگی

خرم آباد

بانو آغا سلطان همسر حسن نام ساکن آبادی پشته از توابع خرم آباد وقتی ازمنزل خارج میشود جوانی بنام نامدار که باو علاقمند بوده نامبرده را اغفال می کند ودامنش را آلوده میسازد اکنون نامدار درزندان بسرمیبرد

در باره رپرتاژ:

زمستان سیاهی که در پیش داریم

بنظر میرسد که زمستان که در پیش است زمستان سیاهی باشد وضع نابسامان اقتصادی مردم برای آنها امیدی باقی نگذشته است و همه در دلهره و ناراحتی بسر میبرند و بهمین جهت هیئت تحریریه امید ایران تصمیم گرفته است دست به تهیه یك رپورتاژ بی سابقه در اینمورد بزند و بدنبال این تصمیم چهار تن از ورزیده ترین نویسندگان مجله مأموریت یافته اند با مراجعه به نظرات طبقات مختلف مردم درباره زمستانی که در پیش است رپورتاژی خواندنی و جالب تهیه کنند ، ماهفته آینده این رپورتاژ را در صفحات مجله منعکس خواهیم کرد و امیدواریم مسئولین امر با ملاحظه آن برای رفاه مردم در زمستان سال جاری چاره ای بیاندیشند

فال قهوه مادام لیلی

اگر میخواهید از آینده خود باخبر شوید بدیدن «مادام لیلی» بروید تا با گرفتن فال قهوه آینده شما را بگوید فراموش نکنید« ویگن- دلکش- منوچهر فرانك -پرویز یاحقی - ژاله- گلپایگانی -پوران - ایرن و... بآدرس چهارراه مختاری شاهپور- روبروی کوچه اعلائی- کوچه بن بست درب روبرو منزل پلاك شما ۳۶۸ ازساعت ۳ الی ۶ بعدازظهر مراجعه نموده اند

بقیه تفسیر داخلی

یکه تاز میدان

ولی همین ناظرین را عقیده براین است که سکوت اجباری برای مخالفین دیری نخواهد پائید چون مخالفین سیاسی آقای دکتر امینی در تمام جبهه ها مشغول تحریك هستند و می خواهند در اولین فرصت با «برگه» علیه دولت شروع بکار کنند منتهی این فعالیت منوط باین است که «زمینه» فراهم شود و آنان بتوانند سکوت اجباری را بشکنند و این فرصت در چه زمانی پیداشود معلوم نیست ولی آنچه فعلا مسلم بنظر میرسد این است که آقای دکتر امینی باردیگر «یکه تاز» میدان سیاست است

بزرگترین محاکمه

درمورد محاکمه بازداشت شدگان اخیر بخصوص پرونده سازمان برنامه در محافل قضائی حدس زده میشود که مرحله بازپرسی از کلیه متهمین این پرونده کمتر از دو ماه نخواهد بود، ضمنا گفته میشود ازنظر کثرت نفرات این پرونده بزرگترین پرونده در جریانات اخیر خواهد بود

زیرا پای حدود ۵۰ نفر در این پرونده بمیان کشیده می شود وچه بسا کار بانحلال سازمان هم برسد یعنی کاری که در اواخر حکومت آقای دکتر اقبال و درطول مدت حکومت آقای مهندس شریف امامی و اوایل حکومت آقای دکتر امینی تحت آن بود بدینوسیله به مرحله عمل درآید.

گرفتاری وکلا !!

وبالاخره آخرین مطلبی که دراین هفته مورد گفتگو بود و چنانچه بمرحله عمل درآید از هیاهو و جنجال بزرگترین پرونده را تشکیل میدهد مسئله رسیدگی بحساب وکارهای عده کثیری از سرجنبانان مجالس ادوار ۱۸-۱۹ و ۲۰ است البته از نظر قانون اساسی هیچ مقامی نمیتواند نماینده مجلس را بخاطر کارهای سیاسی که درزمان نمایندگی کرده است تحت تعقیب قرار دهد ولی گزارشاتی رسیده است که این عده از راههای مختلف بخصوص مقاطعه کاری و «واسطه» بودن در امور مالی بخصوص پس از تصویب قانون «منع مداخله» مرتکب خلافهائی شده اند که قانوناً امکان تعقیب آنان وجود دارد و بهمین جهت پرونده این عده نیز تحت مطالعه قرار گرفته است!

سرنوشت احزاب

بدنبال این جریان گفته میشود که چون با این «بگیر و ببند» ها جمع زیادی از سر جنبانان حزب مردم وملیون هم سرکارشان بعدلیه خواهد افتاد نتیجتاً کار احزاب از این راه نیز باصطلاح «لق» خواهد شد چون درحال حاضر چندتن اززعمای آنان که شرکتهای مقاطعه کاری داشته اند درمظان اتهام هستند.

وبالاخره آخرین خبری که در این هفته بدست ما رسیده حاکیست که پرونده ساختمان کاخ سنا و کاخ مجلس شورایملی نیز مورد مطالعه است ودرباره مقاطعه کاران این ساختمان نیز حرفهائی زده میشود !

بقیه جرج کوچولو

بدنیا آوردو فعلا آقای جرج آنتونی دایه و پرستار مخصوصی دارد بنام میس آل تامسون که ازیکماه پیش مشغول آماده کردن اطاق و وسایل برای پذیرائی اش بود دکتر هال گفته است:

مسترجرج آنتونی آرمسترونك خیلی با طمأنینه و متانت ، مثل رجال بزرك بدنیا آمد، بطوریکه ما برای بدنیا آوردن او زحمتی نکشیدیم.

اولین عکسهای ویکونت آرمسترونك جونز فقط هفته قبل منتشر شد که شما بهترین آنها را در اینجا ملاحظه میکنید . وقتی تونی؛ این عکس را بمارگات نشان داد ، مارگارت ازو پرسید:

- عزیزم آیا باندازه کافی زیبا هست یا نه؟

وتونی پاسخ داد:

کودکان زیبا



علیرضا و لادن
فرزندان آقای رمضانیان

- بلی خیلی قشنگ است ولی زیباتر از تو هستی که چنین شکوفه ای را بمن دادی بطوریکه جرات نمی کنم بالاتر از آن فکری بکنم و آرزوئی داشته باشم!

خست اسکاتلندی

آقای اسکاتلندی وارد یك «بیسترو» شد وخواست یك لیوان آبجو بخورد ، نزد «بارمن» رفت و پرسید :

- یك لیوان آبجو چقدر میشود

- اگر بفرمائید آنجا بنشینید دویست و پنجاه فرانك ولی اگر اینجا بایستید و بخورید صد فرانك!

اسکاتلندی ده فرانك ازجیب بیرون آورده گفت:

- پس آبجوی مرا بدهید بیاورند بیرون !

این استادها

یك آقای استاد دانشگاه، نصفه شبی می‌خواست توی خیابان سیگار آتش بزند ، کبریتش آتش نمیگرفت چندتا را زد وهیچکدام نگرفت چوب کبریت پا نزده همی آخر روشن شد، آنوقت جناب استاد فورا آنرا خاموش کرده گفت :

- خوب معلوم میشه این یکی سالمه باید نگاهش دارم تا بدرد بخوره!

● **بقرار اطلاع** روش شیخ کویت در برابر شیخ تازه بحرین در محافل سیاسی تهران حسن اثر نداشته است

● **بقرار اطلاع** اخذ کمك مالی از آمریکا بعنوان یکی از موفقیت های برجسته دولت دکتر امینی نامبرده میشود:

● **بقرار اطلاع** کسی که آمریکائیها به امینی کردند به تمام شایعاتی که پیرامون تزلزل دولت وجود داشت خاتمه داد و تکلیف مخالفین را نیز روشن ساخت

● **بقرار اطلاع** با تمام فعالیتهائی که برای تجدید حیات احزاب ملیون و مردم بعمل آمد در این زمینه موفقیتی نصیب کسانی که نظری داشتند نگردید .

خبرها و هنرها

از: پرویز ایزدخواه

تلفن یاسمین

در این هفته یاسمین و شوهرش اکباتانی بمجله امید ـ ایران تلفن کرده اظهار داشتند هنوز خیال جدائی را ندارند. منتها لحن صحبت خانم یاسمین در مورد تکذیب خبر جدائی از شوهرش زیاد محکم و استوار نبود.

یاسمین می گفت:

ما اختلافاتی داریم ولی هنور یکدیگر را دوست داریم و چون هردو جوان هستیم میخواهیم عقایدمان را بهم تحمیل کنیم وهمین موجب اختلاف میگردد که البته اگر خیلی این وضع ادامه پیدا کند دوستانه از یکدیگر جدا خواهیم شد.



ازدواج

بطوری که شنیده شد ناصر مسعودی خواننده گیلك رادیو ایران همین روزها انگشتری ازدواج را بدست خواهد کرد.

فعلا نام ومشخصات نامزد مسعودی را فقط خودش میداند و گویا خیال ندارد باین زودیها در اینمورد اطلاعاتی در اختیار دوستانش قرار دهد.

برنامه گلها و خوانندگان این برنامه

بخواهش عده‌ای از خوانندگان عزیز که ازما خواسته‌اند ساعت اجرای برنامه گلها وخوانندگان آن را معرفی کنیم جدول زیر راتهیه کرده‌ایم که بنظر علاقمندان خواهد رسید.

برنامه گلها شامل ۱ـ یك شاخه گل ۲ـ گلهای جاویدان ۳ـ گلهای رنگا رنگ ۴ـ گلهای صحرائی ۵ـ برگ سبز.

جمعه

۱ ـ صبح از ساعت ۸ الی ۸٫۵ (یك شاخه گل) خواننده گلپایگانی

۲ ـ ۱٫۲۵ الی ۱٫۵ بعدازظهر گلهای صحرائی خوانندگان بنوبت ـ سیما ـ کورس سرهنگ‌زاده ـ ناصر مسعودی ـ یاسمین ـ جفرودی پیوند ـ الهه

۳ ـ ۲ الی ۲٫۵ و ۹٫۵ الی ۱۰٫۲۵ بعدازظهر گلهای رنگا رنگ خوانندگان بنوبت ـ گلپا بنان ـ فاخته‌ای ـ مرضیه ـ الهه

دوشنبه

۹٫۵ الی ۱۰٫۲۵ بعدازظهر گلهای جاویدان خوانندگان بنوبت گلپا ـ فاخته‌ای ـ بنان

پنجشنبه

۹٫۵ الی ۱۰ بعد از ظهر برگ سبز خوانندگان محمود خوانساری ـ آذر ـ فرح

سیدجواد ذبیحی

بدنیست بدانید که برنامه گلها که با ابتکار آقای پیرنیا در رادیو ایران بوجود آمده است هم اکنون یکی از پرشنونده‌ترین برنامه‌های رادیو را تشکیل میدهد که گروه کثیری از مردم با علاقه و اشتیاق بآن گوش میدهند.

یك گروه هنری تازه



بانو «مهین دیهیم وقانع» اخیراً تروپ آبرومندی تشکیل داده و در نظر دارند با تفاق برنامه‌هائی در تهران وشهرستانها بروی صحنه آورند شنیده‌ایم بنا بدعوت شرکت نفت این گروه اولین برنامه خود را در مناطق نفت خیز بروی صحنه آورده و سپس با اجاره یکی از تآترهای تهران ودعوت از اکثر هنرمندان برجسته کار خود را در تهران دنبال خواهد کرد.

دانشجوی ممتاز



آقای منوچهر بشارت دانشجوی دانشگاه کنکور و کالج لندن در رشته اقتصاد ودو دیپلم با نمرات ممتاز گرفته که استادان دانشگاه نبوغ و شخصیت اورا ستوده‌اند نامبرده در میان دانشجویان خارجی با شماره ممتاز شاگرد اول شده ونمره‌های او بقرار زیر است.

تاریخ ۹۴ از ۱۰۰
فارسی ۹۶ از »
ایتالیائی ۸۴ از »
سیاست ۸۲ از »
اقتصاد ۸۰ از »

ما این پیروزی درخشان را بجناب آقای سیدعلی بشارت ولی منوچهر بشارت صمیمانه تبریك میگوئیم وبجاست وزارت فرهنك از این قبیل دانشجویان ساعی تشویق نماید

قابل توجه

نمایش فیلم «تازه بدوران رسیده»

بنا بعللی بتعویق افتاده است که بعدا باطلاع خواهیم رسانید

منوچهر بسفر موفقیت آمیز پاکستان رفت

✿ خواننده ترانه «نا،ه» بعد از مراجعت از پاکستان ازدواج میکند

منوچهر خواننده معروف که در سال جاری دست بیك فعالیت شدید سینمائی زده است ودر حال حاضر ازاو بعنوان جوان اول سینما نام برده می‌شود برای شرکت دریك فیلم پاکستانی که درآن علاوه برمنوچهر آذرحکمت شعار نیزشرکت دارد ساعت یك بعد ازنیمه شب پنجشنبه هفته گذشته بکراچی عزیمت کرد.

مدت زمان مسافرت خواننده « چادرزری» به پاکستان بیشتر از یکماه بطول خواهد انجامید وپس ازاین مدت منوچهر بتهران بازمیگردد وپس ازانجام کارهایش درتهران یکبار دیگر به پاکستان خواهد رفت .

گفته می‌شود شرکت منوچهر دریك فیلم پاکستانی برای فیلمهای ایرانی که منوچهر درآن شرکت دارد بازار خوبی تهیه خواهدکرد چون شرکت منوچهردر این فیلم موجب خواهد شدکه دراین کشور شهرت بسزائی بهم بزند ولاجرم فیلمهائی که اودر آن شرکت دارددرپاکستان بازاربدست خواهدآورد.

بقراری که منوچهر اظهارداشت بعد ازمراجعت ازپاکستان تصمیم قطعی بازدواج دارد.

همسرمنوچهر بانوئی است ازیك خانواده معروف که ازچندی پیش باهم آشناشده واخیرا اغلب باهم دیده میشدند.



سفر بیونان

شنیده شد که روفیا ستاره معروف سینما عازم سفر بیونان است .

مسافرت

پرویز یاحقی آهنگساز معروف برای استراحت و تمدد اعصاب دست بمسافرت آبادان و اصفهان زده‌است .

گلپا و برنامه شمع سوزان در شکوفه نو



دراین هفته گلپا یگانی خواننده معروف برنامه گلها در کنارباره دانسینك شکوفه نو پس از عقد قرارداد مشغول بکار شد وازاین پس هرشب برنامه‌ای بنام «شمع سوزان» دراین کافه اجراخواهدکرد.

صدای گلپا رادر کافه شکوفه نوتار تاکستانی نوازنده هنرمند رادیوایران همراهی خواهدکرد.

بقرار اطلاع گلپا در برابر برنامه‌هایش در کافه شکوفه نومبلغ نسبتا کلانی دریافت می کند که گویا بیشتر ازهزارتومان درشب خواهد بود

نکته جالب اینکه گلپا برای اجرای برنامه‌اش در این کافه ابتکارتازه‌ای بکاربرده وبا روشن کردن چندشمع محیط کافه را به صورت شاعرانه‌ای درآورده وسپس برنامه خود را اجرا میکندبقرار اطلاع از برنامه گلپا درشکوفه استقبال فراوانی شده‌است .

روی جلد

عکس از غلامحسین ملك عراقی

هفته گذشته پوران و ویگن خوانندگان معروف باتفاق عطاءالله خرم آهنگساز هنرمند برای برگزاری کنسرتهائی باسرائیل عزیمت کردند .

بقرار اطلاع این مسافرت از هرجهت مقرون موفقیت بوده‌است و خوانندگان ترانه‌های آتش - نشانی و آی دکتر توانسته‌اند بصورت برجسته‌ای توجه مردم اسرائیل راجلب کنند .

بدنیست بدانید که ویگن که بعلت بیماری نتوانسته بوددرروز موعود باسرائیل حرکت کنددوروز بعد پس از رفع بیماری باسرائیل حرکت کرد و بکاروان هنری پوران خرم ملحق گردید.

فیلم تازه



بقراری که شنیده‌ایم فرانك میرقهاری در نظر دارد باکمك مالی یکی از دوستانش فیلمی از ماجراهای زندگی خودش تهیه کند احتمال دارد که دراین فیلم پرویز یاحقی نیزشرکت داشته باشد.

اریون

ORION

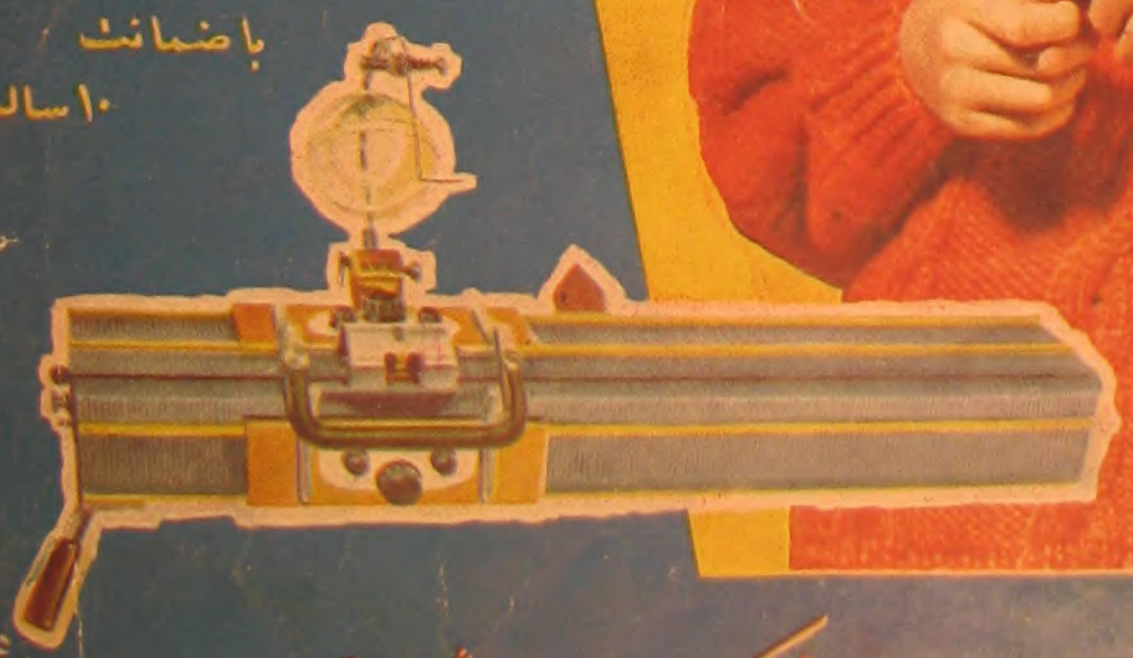
سلطان ماشینهای دستباف جهان

با اریون ۱۸۰۰ مدل میبافید!

اریون زنگ نمیزند. سائیده نمیشود
نمی شکند و بدون درز میبافد

با ضمانت
۱۰ ساله





نماینده انحصاری ماشینهای برقی و دستباف اریون درایران : افلاکت - آول شاه آباد - تلفن ۳۶۲۱۳